

نقش غلو

در انحراف عقاید و افکار

محمد جلی

بسم الله الرحمن الرحیم

نقش غلو در انحراف عقاید و افکار

نویسنده:

محمد حلی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نقش غلو در انحراف عقاید و افکار

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : نقش غلو در انحراف عقاید و افکار/ محمد حلی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۲۹۵ص.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.

موضوع : غلو

رده بندی کنگره : BP۲۲۵/۳۷/ص۲غ۸ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۴

ص: ۱

اشاره

نقش غلو در انحراف عقاید و افکار

مؤلف :

محمّد حلی

ص: ۳

فهرست مطالب

فهرست مطالب

مقدمه

مقدمه

مسأله مورد نظر، بررسی نقش و تأثیر افکار و عقاید غلوّآمیز و علل پیدایش گروههای غلات و بیان عقاید انحرافی آنان و نقد و تحلیل برخی از این افکار و عقاید فاسد در جامعه و آشنایی با شیوه برخورد ائمه معصومین و رهبران دینی با این پدیده می باشد.

اهداف

از آنجا که نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، امروز در دنیا به عنوان یک نظام اسلامی و انقلاب دینی و شیعی و حکومت پیرو ائمه معصومین علیهم السلام مطرح گردیده است و با توجه به اینکه از صدر اسلام تاکنون مخالفین شیعه و حکومتهای شیعی، تمام تلاش و توان خود را جهت از بین بردن و انهدام آن به کار گرفته اند و در این مسیر لحظه ای درنگ و تردید ننموده اند و با حیله های گوناگون به نبرد با شیعه و رهبران آن پرداخته اند. لذا اهداف این رساله عبارت است از:

الف. شناسایی جریانات و افکار و عقاید انحرافی که می تواند بر

پیکره نظام ضربه وارد سازد.

ب. با توجه به برخورد معقول امامان معصوم، وظیفه خود را در عصر کنونی شناخته و با آن جریانات انحرافی به گونه ای منطقی و معقول برخورد نماییم.

ج. در دنیای کنونی دفاع از شیعه اثنی عشری یک امر ضروری می باشد ؛ زیرا مخالفان شیعه پولهای زیادی صرف کوبیدن شیعیان جهان ، خصوصا شیعیان ایران و رهبران نظام جمهوری اسلامی کرده و می کنند و قلم به دستان مزدوری را اجیر می کنند تا بدون تحقیق و بررسی منصفانه و صادقانه از شیعه، هر چیزی را به آنها نسبت داده تا آنها را در انظار عمومی جهان قومی وحشی و بدون تمدّن جلوه دهند در این صورت وظیفه ما روشن است.

از آنجا که موضوع تحقیق، یک مسأله کلامی و تاریخی و اجتماعی می باشد. پس از بیان آرا و عقاید غلات و نقد و تحلیل آن و تأثیر آن در انحراف جامعه می باشد، روش تحقیق نیز عمدتا به صورت کتابخانه ای خواهد بود و علیرغم محوریت مباحث رجالی و کلامی و تاریخی به دلیل گستردگی موضوع از کتب روایی و تراجم و رجال و... استفاده کافی و در حدّ توان را خواهیم برد. البته این امر، ما را از مراجعه به آثار علما و دانشمندان معاصر برای بهره برداری از دیدگاههای موجود و احیانا نقد و بررسی آنها، بی نیاز نخواهد کرد.

توجه به نکاتی را در این تحقیق لازم می دانیم:

الف. با توجه به موضوع تحقیق «نقش غلوّ در انحراف عقاید و

افکار» هیچ محدوده زمانی و مکانی و شرایط خاصی را برای آن در نظر نگرفته فقط به دنبال بیان و بررسی پیامد غلو و افکار غالیانه می باشیم و همین امر سبب نگرش کلی به مسأله شده است.

ب. منظور ما از واژه غلوّ، هر حرکت خارج از محدوده حقّ می باشد ، چه در جانب افراط و زیاده و چه در جانب تفریط و نقصان.

ج. در این اثر هر جا کلمه شیعه و مترادف آن به کار رفته است نظر به شیعیانی است که پیرو ائمه اثنی عشر می باشند ؛ زیرا ما اینان را شیعیان کامل می دانیم که امامت را تا آخرین نفر پذیرفته اند.

د. با توجه به اینکه از دسترسی به بسیاری از منابع تحقیق محروم بوده ایم تا حدّ توان کوشیده ایم که از منابع دست اول و معتبر در زمینه موضوع استفاده نماییم ولی باید اذعان نمود که شیعه در این مسأله مورد ظلم قرار گرفته است ؛ زیرا به هر کتابخانه مراجعه می شود علما و دانشمندان اهل سنت کتابهای زیادی درباره غلو و غلات دارند و شیعه را غالی دانسته اند و تهاجمات زیادی علیه آن نموده اند و تا جایی که در مواردی کتب رجالی و کلامی و تاریخی شیعه تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند و لذا کار تحقیق را با مشکل رو به رو ساخته اند.

این کتاب در قالب سه بخش و ده فصل و خاتمه تنظیم شده که بخش اوّل با عنوان کلیات است :

فصل اوّل: به بررسی واژه های موضوع پرداخته در ادامه واژه غلو را از منظر قرآن و تفاسیر شیعه و اهل سنت مورد نظر قرار داده ایم. بحث کاربرد این واژه از نظر علمای رجال و کلامی شیعه و اهل سنت،

بررسی موارد غلوآمیز اهل سنت و مباحث دیگر . در فصل دوم: علل و عوامل پیدایش اعتقادات غلوآمیز بررسی شده و در فصل سوم: معرفی مهمّ ترین فرقه های غلات و عقاید و افکار غلوآمیز آنها.

در بخش دوم به تأثیر عقاید و افکار پرداخته در فصل اوّل درباره سست کردن باورهای اعتقادی مردم بحث شده ، در فصل دوم تأویل آیات قرآن توسط غلات بحث شده و نتایج نامطلوب این مسأله بررسی شده است و در فصل سوم ترویج اباحه گری و لاابالیگری غلات بررسی شده و نتایج نامطلوب آن در میان اجتماع مورد دقّت قرار گرفته است.

در بخش سوم روش برخورد ائمه علیهم السلام و رهبران دینی مطرح گردیده که در فصل اوّل چگونگی برخورد و موضع گیری امامان شیعه در برابر پدیده غلوّ و غالیان بررسی شده است . در فصل دوم حکم فقهی در مورد غلو و غلات با بررسی نظریات برخی از فقها بحث شده است. در فصل سوم اشاره به مکتب اسلام به عنوان یک مکتب اعتدالی و توجّه به اعتدال در شئون مختلف مورد دقت قرار گرفته و در فصل چهارم توجّه به ظاهر دین و انجام تکالیف عبادی در عین باطن گرایی بحث شده است.

در خاتمه به نتیجه گیری کلی از مباحث گذشته پرداخته ایم.

بدیهی است چون تحقیق در این زمینه کاری مشکل بود ، لذا ممکن است ما مرتکب اشتباهاتی نیز شده باشیم، با اینکه همه توان خود را به کار گرفتیم ، بنابراین از کلیه سروران عزیز و دوستان اهل

تحقیق و پژوهش تقاضا داریم انتقادات و ایرادات را صمیمانه از طریق ناشر محترم با ما در میان بگذارند.

ص: ۱۳

بخش اوّل کلیات

فصل اول

بررسی واژه ها

ص: ۱۴

بخش اول : کلیات

ص: ۱۵

فصل اول

بررسی واژه های:

غلوّ، انحراف، عقیده و فکر در لغت و اصطلاح

مادّه غلوّ به معنای تجاوز از حدّ است. منتهی اگر در مورد تجاوز به مقام و منزلت کسی باشد غُلوّ گفته می شود. اگر در قیمت و نرخ اجناس و کالاها باشد غَلا به کار می رود ، و اگر در مورد تیر باشد غَلْو (بر وزن دَلْو) به کار می رود . اینکه به جوشش، غلیان گفته می شود و همین طور به حیوان فوق العاده سرکش غَلْواء می گویند نیز از همین ماده است.(۱)

بعضی معتقدند که غُلوّ، هم در ناحیه افراط و هم در ناحیه تفریط می باشد. در حالی که برخی دیگر آن را منحصر به طرف افراط می دانند و نقطه مقابل آن را تقصیر می نامند.(۲)

۱- ۱ . الصحاح، ج۴، ص۲۴۴۸؛ تاج العروس، ج۱۰، ص۲۶۹؛ مصباح المنیر، ج۲، ص۴۵۲.

۲- ۲ . التفسیر الکبیر، ج۱۲، ص۶۲؛ لسان العرب، ج۷، ص۳۶۸، فیروزآبادی؛ القاموس المحیط، ج۲، ص۳۹۱.

منظور از غلوّ، در بین ائمه معصومین علیهم السلام ، اعطای مقام الوهیت به آنان و یا شراکت آنان در معبودیت، خلق و رزق با خداوند می باشد ، به طوری که موجب انکار ضروری دین گردد.(۱)

در اصطلاح اصحاب ادیان و ارباب ملل و نحل، غلوّ اعتقاد به الوهیت بشر است در جهتی از جهات خدایی یا صفتی از صفات الهی و یا اعتقاد به حلول خداوند در افراد و یا اعتقاد به اینکه ارواح به تناسب در جسم یکدیگر رفته و یا اینکه اعتقاد به معرفت و شناسایی آنان از بنده اسقاط تکلیف می کند و یا غیر اینها... همه اینها در زمره غلوّ الحاد است و در کنار آن غلو تصوف را نیز داریم مانند گفته ی منصور حلاج «انا الحق» یا ابوسعید اباالخیر «لیس فی جُبّتی سوی اللّه.»(۲)

انحراف در لغت به معنای برگشتن و کجروی است.(۳) در اصطلاح انحراف اخلاقی: از اصول اخلاقی دست کشیدن و کارهای ناشایست انجام دادن، انحراف از دین: ارتداد و برگشتن از دین است . از امام باقر علیه السلام روایت شده است که خداوند دوستی علی علیه السلام را در دل کسی جای ندهد مگر اینکه احیانا یک پایش بلغزد، پای دیگرش ثابت ماند.(۴)

۱- ۱ . تحریرالوسیله، امام خمینی قدس سره ، ج۱، ص۱۱۸؛ صراط النجاه، ابوالحسن اصفهانی، ج۱، ص۷۷؛ کلیات فی علم الرجال، ص۴۰۹.

۲- ۲ . لغت نامه دهخدا، ج۱۱، ص۱۶۷۸۸، ماده غلوّ.

۳- ۳ . مصباح المنیز، ج۱، ص۱۳۰: انحرف عن کذا ای مال عنه و قوله تعالی: الا متحرفا لِقتالٍ ای اِلّا حائلاً لاجل القتال.

۴- ۴ . بحارالانوار، ج۶۸، ص۱۹۹.

عقیده در لغت به معنای آنچه دل به آن بسته شده باشد.(۱) در اصطلاح این کلمه در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد تکرار شده است . از جمله آن حضرت می فرماید: هیچگاه در شبهات مَیندیشید که دچار شک در عقیده گردید و مبادا در عقایدتان شک کنید که عاقبت شک کفر خواهد بود و به خود اجازه ندهید در وظایفتان کوتاهی کنید که در نتیجه دین به نظرتان حقیر آید.(۲)

فکر (به فتح یا کسر فاء): اندیشه، اندیشیدن و در قاموس آمده است . فکر عبارت است از به کار بردن بینش در چیزی.(۳) در اصطلاح اندیشیدن برای یافتن راه صحیح را گویند . از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرماید: فکر کردن آیینه شفاف راه درست است.(۴) و یا رحمت خدا بر کسی که در هر کاری فکر کند پس عبرت و پند گیرد و بینا شود.(۵) و یا اینکه بیناترین مردم کسی است که پیرامون شنیده هایش فکر کند.(۶)

۱- ۱ . اقرب الموارد، ج۲، ص۸۰۸ ماده عَقَدَ: ما عَلَيهِ الْقَلْبُ وَ الضَّمير. و فی التعريفات: العقائد ما يقصد فيه نفس الاعتقاد دون العمل. مصباح المنير، ج۲، ص۴۲۱.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج۲، ص۵۴. معارف و معاریف ج۷، ص۴۱۵. در این زمینه به حدیث امام رضا علیه السلام در بحارالانوار، ج۶۹، ص۹ و حدیث عبدالعظیم حسنی در جلد ۳۶ بحار، ص۴۱۲ مراجعه شود.

۳- ۳ . اقرب الموارد، ج۲، ص۹۳۹، ماده فکر: الفکر اعمال النظر فی الشی ء. مصباح المنیر، ج۲، ص۴۷۹.

۴- ۴ . نهج البلاغه، حکمت ۵.

۵- ۵ . همان، خطبه ۱۰۳.

۶- ۶ . همان، خطبه ۱۵۳.

غلوّ از منظر قرآن

قرآن کریم، کتاب هدایت انسانها به مسیر تکامل و سعادت حقیقی می باشد. در این راستا از بیان و توضیح هر مسأله ای که بتواند به بهترین وجه ممکن هدف فوق را تأمین نماید فروگذار نکرده است. برای همگان روشن است که در این رهگذر هم به عوامل سعادت و رستگاری توجه شده است و هم به موانع و مشکلات هدایت، به عنوان نمونه در زمینه موانع می توان به افکار و عقاید غلوآمیز اشاره کرد.

در این کتاب نورانی، دو آیه وجود دارد که به طور صریح مسأله غلو را مطرح کرده است.

آیه اوّل «یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَلا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلاّ الْحَقَّ إِنَّما الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَکَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَلا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّما اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَما فِی الأَرضِ وَکَفی بِاللّهِ وَکِیلاً »؛(۱) ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ مکنید و بر خدا جز حق نگویید همانا مسیح ابن مریم رسول خدا و کلمه اوست که به مریم القاء کرد و روحی از طرف اوست. پس به خدا و رسولان او ایمان آورید و نگویید خدا سه تاست. باز ایستید که برای شما بهتر است. خداوند یکی است و منزه است از اینکه فرزند داشته باشد هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آنِ اوست و خدا برای

۱- ۱ . نساء، ۱۷۱.

وکالت کافی می باشد.

آیه دوم: «قُلْ یا أَهْلَ الکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الحَقِّ وَلا تَ_تَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا کَثِ_یراً وَضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِ_یلِ»؛(۱) ای اهل کتاب با تجاوز از حق در دین خود غلوّ نکنید و از هوسهای قومی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف گشتند پیروی ننمایید.

اکنون با مراجعه به برخی از تفاسیر مهمّ شیعه و اهل سنّت، این دو آیه را به طور اختصار مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

الف. غلو در تفاسیر شیعه

مرحوم شیخ طوسی می فرماید: این آیه خطاب از طرف خداوند تعالی به اهل کتاب یعنی نصاری می باشد . خداوند آنان را از اینکه در دینشان غلوّ کنند یعنی از حقّ در مورد او تجاوز کنند و افراط نمایند باز داشته و اینکه در مورد عیسی غیر از حق نگویید، چه آنکه آنان عیسی را پسر خدا می دانستند و اصل غلو در هر چیزی تجاوز از حدّ است.(۲)

در مورد آیه دوم نیز به معنای غلو پرداخته و می فرماید: غلو تجاوز از حدّ قرار داده شده از طرف خداوند است و ضد آن تقصیر است که به معنی خروج از حدّ به سمت نقصان است و زیاده روی در حدّ و نیز نقصان با هم فساد هستند یعنی چیزی نیست که خدا به آن دستور

۱- ۱ . مائده، ۷۷.

۲- ۲ . تبیان، ج۳، ص۴۰۳ _ ۳۹۹.

داده، بلکه آنچه خداوند دستور داده و حق است همان راه میانه و اقتصاد است که واسطه بین غلوّ و تقصیر می باشد.(۱)

در مورد آیه دوم نیز می فرماید: معنای لاتغلوا فی دینکم این است که از حدّی که خداوند معین کرده است تجاوز نکنید و به افراط و تفریط نگرایید . بدیهی است که هر دو جانب افراط و تفریط فساد آفرین است و دین خدا حد وسط میان آن دو است.(۲)

علامّه طبرسی می فرماید: غلو تجاوز از حدّ است و می گوید: اکنون روی سخن با آن گروه از اهل کتاب است که اهل مجادله و بحث بودند و در ادامه به شرح جمله [کَلِمَتُهُ اَلْقاها اِلی مَرْیَمَ [می پردازد که به طور مختصر مضمون آن چنین است که حَسَن گوید این آیه خطاب به یهودیان و مسیحیان است زیرا برخی گفتند: او پسر خداست. عده ای پنداشتند او خداست، و عدّه ای دیگر ابراز نمودند که او یکی از خدایان سه گانه یعنی پدر و پسر و روح القدس است . همچنین یهودیان نیز غلو کرده و گفتند: (العیاذ باللّه) او حرام زاده است . بنابراین هر دو گروه راه غلوّ را پیمودند.(۳)

مرحوم فیض کاشانی نیز پیرامون این آیات چنین می فرماید: ای یهود و نصاری غلوّ مکنید در دین خود. یهود را می گوید در نکوهش عزیر تا حدّی کردند که او را ابن الفاعل می گویند و ترسایان را می گوید که در

۱- ۱ . همان، ج۲، ص۶۰۷.
۲- ۲ . همان.
۳- ۳ . مجمع البیان، ج۲، ص۱۴۴.

جانب ستایش عیسی علیه السلام او را اللّه یا ابن اللّه یا ثالث ثلاثه خوانند در حالی که عزیر و عیسی علیهماالسلام پسر خدا نیستند ، بلکه بندگان شایسته اویند.(۱)

در آیه ۷۷ مائده نیز می فرماید: مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی ، به طوری که نسبت امر قبیح و شنیع به او دهید و افراط نصاری که در بالا بردن او تا آنجا پیش رفتند که گفتند او خداست.(۲)

تفسیر الکاشف (مرحوم مغنیه رحمه الله) می گوید: از حق تجاوز کردند. یهود عیسی را به حضیض ذلت کشانیده و نصاری او را تا سرحدّ الوهیت ارتقا دادند و نسبت شبیه و حلول و اتّحاد و فرزند و همسر به او دادند در حالی که خداوند منزه از اینهاست.(۳)

در تفسیر آیه ۷۷ مائده نیز آمده است که: ظاهر آیه دلالت دارد که خطاب متوجه اهل کتاب است و در واقع تمامی اهل ادیان را در بر می گیرد و راه راست و مستقیم همان اعتدال و ترک غلوّ در دین است و این آیه هشداری به مسلمانان است.(۴)

علامه طباطبایی رحمه الله نیز می فرماید: آیه خطاب به نصاری است و آنان را به اهل کتاب خطاب نمود تا به این معنا اشعار داشته باشد که اینان از حدود آنچه خدا نازل کرده است نباید تجاوز کنند و هم ممکن است خطاب به نصاری و یهود با هم باشد زیرا یهود نیز مانند نصاری در دین غلو کردند ، لکن به طور خلاصه می توان گفت از سیاق آیه

۱- ۱ . منهج الصادقین، ج۳، ص۱۵۵.
۲- ۲ . همان، ص۲۸۸.
۳- ۳ . الکاشف، ج۲، ص۵۰۳ _ ۴۹۹.
۴- ۴ . الکاشف، ج۳، ص ۱۰۸ _ ۱۰۷.

ظاهر است که خطاب به نصاری است و امر و نهی در آیه نیز دلالت بر هدایت عمومی دارد.(۱)

در مورد آیه ۷۷ می فرماید غالی با غین به معنی افراط است و در مقابل قالی با قاف کسی را گویند که مرتکب تفریط و کوتاهی شده باشد و آیه خطاب دیگری به رسول خداست که دستور می دهد اهل کتاب را دعوت کند به اینکه در دین خود مرتکب غلو و افراط نشوند چون اهل کتاب خصوصا به این بلیّه و انحراف در عقیده مبتلا بودند.(۲)

این بود خلاصه ای از تفاسیر مهمّ شیعه پیرامون آیه ۱۷۱ سوره نساء و آیه ۷۷ سوره مائده که به بیان گردید لازم به تذکر است که در برخی از موارد برداشت از تفاسیر ذکر شده است.(۳)

ب. غلو در تفاسیر اهل سنت

طبری ذیل آیات مورد بحث می نویسد: ای اهل انجیل که از نصاری هستید ، در دینتان غلوّ مکنید و از حق تجاوز ننمایید، گفتار شما در مورد اینکه عیسی پسر خداست، ساخته خودتان می باشد و بر خداوند دروغ بسته اید و کلامی ناحق است، زیرا خدا فرزندی نگرفته است . در ادامه به بررسی لغت غلو می پردازد.(۴) در تفسیر آیه ۷۷ سوره مائده نیز می گوید: این خطابی است از طرف خداوند تعالی

۱- ۱ . المیزان، ج۲، ص ۲۳۰.
۲- ۲ . المیزان، ج۵، ص۱۴۹.
۳- ۳ . همان، ج۲، ص ۲۳۰.
۴- ۴ . جامع البیان، ج۶، ص۲۵ _ ۲۴.

ذِکْرُهْ به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و در ذیل جمله «وَلاـ تَـتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا...» می گوید: و نیز در مورد مسیح نظرات یهود را پیروی نکنید که قبل از شما از جادّه هدایت به سبب گفتارشان در مورد مسیح دور شدند و شما نیز همان حرفهای آنان را نزنید که او فرزند نکاح نبود و مادرش را تهمت زدند در حالی که فردی صدیقه و راستگو بود.(۱)

ابی حیان در تفسیر البحر المحیط (پس از بیان آیه و ترجمه آن) چنین ادامه می دهد که:

جهود گویند در مورد عامّه نصاری می باشد ؛ زیرا معتقد به ثالوث هستند و ابراز می دارند که پدر و پسر و روح القدس پروردگار واحدی می باشند . در ادامه می افزاید که علی الاطلاق به ترک غلو در دین خدا دستور داده شده. یهود در پایین آوردن منزلت عیسی علیه السلام غلو نمودند به طوری که او را فرزند دیگری دانستند و نصاری نیز درباره او غلو کردن به طوری که او را پروردگار قرار دادند.(۲)

در مورد آیه ۷۷ سوره مائده نیز حرف خاصی ندارد.

ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم می گوید: خداوند متعال اهل کتاب را از غلوّ نهی می کند. این آیه در مورد نصاری است، زیرا آنان در مورد عیسی علیه السلام از حدّ تجاوز کردند و او را بالاتر از منزلت و مقامی که خداوند به او عطا کرده بود، ارتقا دادند. او را از حدّ نبوّت به مقامی انتقال دادند که به پروردگاری غیر از خدا او را انتخاب نموده و او را

۱- ۱ . همان، ص۲۰۴.

۲- ۲ . البحر المحیط، ج۳، ص۴۰۰.

می پرستیدند . همان گونه که خداوند را می پرستند ، بلکه در مورد یاران و پیروانش که گمان کرده اند بر طبق دین عیسی گام بر می داشتند، غلوّ نمودند و در مورد آنان ادعای عصمت کردند و از آنان در هر چیزی که می گفتند چه حقّ باشد یا باطل، گمراهی باشد یا هدایت، صحیح باشد یا دروغ، پیروی می نمودند... و رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: بیش از حدّ مرا تمجید نکنید ، همانطور که نصاری عیسی ابن مریم را تمجید و مدح نمودند.(۱)

در مورد آیه ۷۷ سوره مائده نیز همین مطالب را مطرح می کند.(۲)

قرطبی در الجامع می گوید: غلو تجاوز در حدّ است و پس از بیان ریشه لغت غلوّ در ادامه می نویسد: مقصود از آن طوری که مفسران گفته اند غلو یهود در مورد عیسی است که به حدّ قذف مریم رسید و غلوّ نصاری در مورد اوست تا حدّی که او را پسر پروردگار قرار دادند و افراط و تقصیر بدو کفر است... .(۳)

در تفسیر آیه ۷۷ سوره مائده نیز می گوید! افراط نورزید چنانکه یهود و نصاری در مورد عیسی غلو و افراط نمودند ، امّا غلوّ یهود آن بود که در مورد عیسی می گفتند او فرزند نکاح نیست و غلوّ نصاری آن است که ابراز می داشتند او پروردگار است. و غلو تجاوز از حدّ است.(۴)

۱- ۱ . تفسیر القرآن العظیم، ج۱، ص۵۸۹.
۲- ۲ . همان، ج۲، ص۸۲.
۳- ۳ . الجامع، ج۶، ص۲۵۲.
۴- ۴ . همان، ص۲۱.

در بررسی تفاسیر اهل سنت هم به همین مقدار اکتفا می کنیم و در یک جمع بندی به این نکات می رسیم.

الف. با توجه به اینکه معنای لغوی غلو تجاوز از حدّ است به سمت افراط و مقابل آن کلمه تقصیر است که تجاوز از حدّ در جانب تفریط می باشد ، لکن اکثر مفسران چه در شیعه مانند مرحوم طبرسی که از قول حَسَن غلوّ را در هر دو جانب دانسته است و مرحوم مغنیه و چه در تفاسیر اهل سنت مانند طبری که می گوید غلوّ یهود که مسیح را فرزند نکاح نمی دانند یا افرادی مانند قرطبی که غلوّ یهود را در مورد عیسی علیه السلام تا جایی که به حدّ قذف مریم رسید می دانند.

ب. غلو تجاوز از حدّ است و چنانچه از تفاسیر فریقین مشخص گردید در هر دو جانب موجب انحرافات اجتماعی و فساد و گمراهی جامعه خواهد شد. اسلام مکتب اعتدال و اقتصاد و میانه است چنانچه برخی از مفسران شیعه مانند شیخ طوسی، طبرسی و دیگران اشاره داشتند و هرگونه خروج از این حدّ را موجب تباهی می داند.

ج. بنا بر مفاد آیه ۷۷ سوره مائده؛ غالیان هم خود در ضلالت و گمراهی به سر می برند و هم در گمراه کردن جامعه در هر شکل و قالبی که بتوانند لحظه ای درنگ نخواهند کرد.

د. چنانچه مرحوم طبری فرمودند: آیه هشداری است به جامعه مسلمین که مراقب باشند دچار این بلیّه نشوند . در حالی که به گزارش تاریخ در اثر کم توجهی یا وجود مسایل دیگر جامعه اسلامی گرفتار

غلو گردید و این مسأله موجب تفرقه و بدبینیهای دیگر شد که در مباحث بعدی انشاء اللّه به بررسی گوشه هایی از آن خواهیم پرداخت.

شیعه و کاربرد اصطلاح غلو

در منابع کلامی و رجالی شیعه، استعمال این واژه در مورد افرادی است که گرفتار عقاید فاسد و انحرافی غلوآمیزی مانند عقیده به الوهیت و خدایی ائمه اطهار علیهم السلام یا عقیده به نبوت آن بزرگواران شده اند یا صفات مخصوص به خداوند را مانند خلق و رزق به ائمه نسبت دهند و همین طور عقاید دیگر... .

کلام مرحوم شیخ مفید رحمه الله و برخی از علمای شیعه را در این زمینه بیان خواهیم کرد و سپس به بیان عقاید و مصادیق آن خواهیم پرداخت.

شیخ مفید رحمه الله می فرماید: «... والغلاه، هم من المتظاهرین بالاسلام، و هم الذین نسبوا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و الائمه من ذریته علیهم السلام الی الالوهیه و النبوه.»(۱)

غلات، کسانی هستند که تظاهر به اسلام می کنند، در حالی که نسبت خدایی و نبوت به امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام می دهند.

ایشان در ادامه می فرمایند: مفوّضه گروهی از غالیان هستند که صفت خلق و رزق را به ائمه علیهم السلام نسبت می دهند که خداوند این امور

۱- ۱ . تصحیح الاعتقاد، ص۱۰۹.

را به آنها واگذار نموده است.(۱)

صاحب جواهر می فرماید: و امّا الغلاه هم الذین تجاوزوا الحدّ فی الائمه علیهم السلام حتی ادعوا فیهم الربوبیه، قیل: و قد یطلق الغلو علی من قال بالهیه احد من الناس... .(۲)

غلات کسانی هستند که در مورد ائمه طاهرین تجاوز از حدّ می کنند و ادعای ربوبیت و الوهیت دارند و بعد می فرماید گفته شده است که گاه غلو بر هر شخصی که یکی از مردم عادی را نیز خدا بداند اطلاق می شود. و در ادامه می افزاید که ظاهر کلام مصنف بلکه صریح کلام او مانند سایر اصحاب این است که غلات کافرند به خاطر اینکه ضروری دین اسلام را منکر شدند.

محمدجواد مغنیه می فرماید: «امّا الغلاه فلیسوا من الشیعه. لان من اعطی صفه من صفات الالوهیه لأی مخلوق کان او اعطی غیر النبی جمیع صفات النبی فهو خارج عن الاسلام باتفاق الجمیع.»(۳)

ایشان می فرماید: غلات از شیعیان نیستند : زیرا هر کس صفات خدایی را به مخلوقات خدا بدهد یا غیر از انبیا را در صفات انبیا شریک بداند از اسلام خارج می شود به اتفاق همه علمای اسلام. مرحوم کاشف الغطاء می فرماید: «... فمن اعتقد ان شیئا من الرزق و الخلق او الموت او الحیاه لغیر اللّه فهو کافر مشرک خارج عن الاسلام؛(۴) هر

۱- ۱ . همان مأخذ، ص۱۱۱.

۲- ۲ . جواهر الکلام، ج۶، ص ۵۰.

۳- ۳ . معالم الفلسفه الاسلامیه، ص۱۵۶.

۴- ۴ . اصل الشیعه و اصولها، ص ۶۱ _ ۲۶.

کس صفات خلق و رزق و موت و حیات را به غیر خدا نسبت دهد او کافر و مشرک است و از حریم اسلام خارج می شود.»

مرحوم مجلسی می فرماید: «اعلم ان الغلو فی النبی صلی الله علیه و آله و الائمه علیهم السلام انما یکون بالقول بالوهیتهم او بکونهم شرکاء للّه تعالی فی العبودیه او فی الخلق و الرزق... و القول بکل منها الحاد و کفر و خروج عن الدین... .؛(۱) غلو در حق نبی و ائمه به این است که آنها را خدا بدانیم یا شریک خدا یا صفاتی مانند خلق و رزق را به آنها نسبت دهیم، و هر کس این گونه اعتقاد داشته باشد کافر و ملحد است و از دین خارج می شود.»

در رساله الهدی شبیر خاقانی می فرماید: المراد من الغلاه من اعتقد ان النبی او اهل بیته هم الخالقون و الرازقون المحیون و الممیتون... فان جمیع ذالک مستلزم للکفر.»(۲)

حاج میرزا جواد آقا تبریزی در کتاب اعتقاداتنا می فرماید: «الغلاه هم الذین غالوا فی النبی و الائمه صلوات اللّه علیهم و اخرجوهم عما نعتقد، بان قالوا و العیاذ باللّه انهم شرکاء للّه تعالی فی العبودیه و الخلق والرزق... او انهم یعلمون الغیب بغیر وحی او الهام من اللّه... او القول بتناسخ الارواح بعضهم فی بعض... و غیر ذالک من الاباطیل.»(۳)

غلات کسانی هستند که در حق پیامبر و امامان از حدّ تجاوزکردند و آنها را شرکای خدا در عبودیت و خلق و رزق دانسته اند یا می گویند

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه، ج۴، ص ۳۶۰.

۲- ۲ . رساله الهدی، ص۲۵.

۳- ۳ . اعتقاداتنا، ص۹.

آنها بدون ارتباط با وحی یا الهام خداوندی، عالم به غیب هستند یا اعتقاد به تناسخ ارواح داشته باشند. که همه اینها باطل است.

اشعری می نویسد: علت نامگذاری غالیان به این نام آن است که آنان در مورد حضرت علی علیه السلام دچار گفتار بزرگی شدند و آن الوهیت آن حضرت بود.(۱)

به طور خلاصه می توان اهمّ عقاید غلوآمیز غالیان را چنین بیان کرد:

الف. عقیده به الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام

در کتب ملل و نحل روایتی را نقل کرده اند که گروهی از طایفه «زط» اعتقاد به خدایی حضرت علی علیه السلام داشتند حضرت در مورد آنان شدت عمل نشان دادند و به طوری که نوشته اند آن حضرت همه آنها را نابود کرد.(۲)

نوبختی می نویسد: ابوالخطاب اعتقاد به خدایی امام جعفر صادق علیه السلام پیدا کرد و پس از او گروههایی مانند معمریّه و یزیعیه و دیگران همین عقیده را دنبال کردند.(۳)

ب. نسبت خلق و رزق به ائمه علیهم السلام

صفاتی مانند خلق موجودات و رزق و روزی بندگان (تقدیر ارزاق)

۱- ۱ . مقالات الاسلامیین، ص۵.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۸۷، حدیث ۴۳.

۳- ۳ . فرق الشیعه، ص۵۷.

مخصوص خداوند است و یکی از موارد غلو این است که افرادی عقیده پیدا کنند که خداوند این گونه صفات را به ائمه علیه السلام تفویض نموده است:

مرحوم مجلسی در روایتی آورده است که جمعی نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و داخل منزل آن حضرت شدند و گفتند: «انَّکَ ربنا و انت الذی خلقتنا و انت الذی رزقتنا» آن حضرت پس از موعظه و نصیحت آنها فرمودند از این گفته ها دست بردارید و توبه کنید، آنها قبول نکردند و حضرت همه آنها را مجازات نمودند.(۱)

در روایت دیگری آمده که حجر بن زائده و عامر به جذاعه ازدی بر امام صادق علیه السلام وارد شدند و گفتند: فدایت شویم مفضّل ابن عُمر می گوید: «ارزاق بندگان خدا به دست شماست» آن حضرت فرمود: «به خدا قسم امر رزق بندگان به دست کسی نیست جز خدای متعال.» پس آن دو نفر گفتند: «می توانیم او را لعن و نفرین کنیم و از او جدا شویم؟» حضرت فرمودند: «او را لعنت کنید و از او فاصله بگیرید.»(۲)

ج. اعتقاد به نبوّت ائمه علیهم السلام

در روایات اسلامی به برخی از احادیث برخورد می کنیم که امام صادق علیه السلام از خود و ائمه دیگر نفی نبوت کرده و بر معتقدان به این گونه عقاید لعنت فرستاده است از این گونه روایات مشخص می شود

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۹۹، حدیث۶۳.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۰۱، حدیث ۶۵.

که افرادی چنین اعتقاداتی داشته اند که مورد توجه و برخورد ائمه با آنها قرار گرفته اند: در روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: هر کس اعتقاد به نبوت ما داشته باشد لعنت خدا بر او باد.(۱)

در حدیث دیگر، ابن ابی یعفور و معلی بن خنیس مذاکراتی داشتند پیرامون ائمه که معلی بن خنیس می گوید: اوصیا انبیا هستند. در این هنگام امام صادق علیه السلام وارد جلسه آنها می شود، سپس بدون مقدمه می فرماید: من بیزارم از آنکه بگوید ما انبیا هستیم.(۲)

ابی بصیر می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ابا محمد، من از کسی که مرا خدا بداند بیزارم و همین طور از کسی که گمان کند که ما پیامبر هستیم.(۳)

د. اعتقاد به حلول

برخی از غلات عقیده دارند که جزء الهی در علی علیه السلام حلول کرده و با جسدش متّحد شده است. به همین علت است که آن حضرت کارهای شگفت انگیز انجام می دهند و گاهی از غیب خبر می دادند. و با کفار می جنگیدند و پیروز می شدند و دَرِ خیبر را کَنْد و فرمود: «وَاللّه ما قلعت باب خیبر بقوه جسدانیه ولکن قلعته بقوه ملکوتیه.»(۴)

یونس ابن عبدالرحمان می گوید: در نامه ای از امام رضا علیه السلام سؤال

۱- ۱ . همان، ص۲۹۶، حدیث ۵۷.

۲- ۲ . همان، ص۲۹۷، حدیث ۶۰.

۳- ۳ . بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۹۷، حدیث ۶۰.

۴- ۴ . تاریخ الشیعه، ص۱۵۷.

کردم که آیا در حضرت آدم علیه السلام چیزی از جوهریت پروردگار بود؟ امام رضا علیه السلام در جواب نوشتند: صاحب این اعتقاد از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیزی را ندارد و زندیق و کافر است.(۱)

ه . اعتقاد به تناسخ

در کتب ملل و نحل اعتقاد به تناسخ به گروههایی نسبت داه شده که خود را اصحاب حضرت نوح علیه السلام در کشتی یا اصحاب دیگر پیامبران در زمان خودشان و نیز اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانستند و می گفتند: ارواح آن اصحاب، به بدن آنها منتقل شده و لذا اسامی خود را از میان نامهای اصحاب پیامبر انتخاب می کردند.(۲)

غیر از غلات این اعتقاد در فرقه هایی از معتزله مانند: خابطیّه، حماریه و طاریه نیز وجود داشته است.(۳)

غلو نزد علمای اهل سنت

اصطلاح غلو در تاریخ اسلام یکی از مشکلات علمی بوده است . باید توجه نمود که عدم تفکیک این واژه ممکن است در برخی از موارد، موجب اشتباهات بزرگی شود. برای روشن شدن مطلب به این نکته باید توجه داشت که وقتی به کتب رجال و حدیث اهل سنت

ص: ۳۳

۱- ۱ . بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۹۲، حدیث ۱۲.

۲- ۲ . المقالات و الفرق، ص۴۸.

۳- ۳ . الملل و النحل (شهرستانی)، ج۲، ص ۶۰.

مراجعه می شود کلمه غـالی به کـار رفته است و ممکن است به ذهن تبـادر کنـد که منظور همان افرادی هسـتند که انبیا یا ائمه کرام را به مقـام الوهیت ارتقـاء داده انـد. در حالیکه واقعیت چنین نیست و این واژه ماننـد واژه های کـذاب، شـتّام و مـذموم و رافضـی و خبیث است که عـده ای متعصب و مخـالف با تشیع، به شـیعیان نسـبت داده انـد. بنابراین لفظ غالی با توجه به سابقه مخـالفت شـیعه در برابر خلفـا و حکام به این فرقه اطلاق می گردد. علمای اهل سـنت و جماعت به جهت دوستی و محبت این انسانهای شایسـته نسـبت به مقام شامخ مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السـلام و سایر ائمه هدی، آنان و روایاتشان را از حجیت انداخته اند و با برچسب غلو به ترور شخصیت آنان پرداخته اند.

اکنون به برخی از موارد در این زمینه اشاره می شود:

الف. کسانی که به صرف مخالفت با صحابه غالی شمرده شده اند.

غالی در زمان گذشـته و عرف آنان افرادی بودند که علیه عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند صحبت می کننـد و آنان را سبّ می نمایند، اما غالی در زمان ما کسانی هسـتند که آن بزرگان را تکفیر می کنند و از شـیخین تبرّی می جویند.(۱)

با توجه به این مطلب، مخالفت شـیعه را با برخی از صحابه که به مخالفت با شرایع اسلام برخاسته اند ، به عنوان غلو و غالی در کتب رجال دانسته اند . به عنوان نمونه به برخی از رجال شیعه اشاره می شود.

۱. اسماعیل ابن خلیفه

۱- ۱ . میزان الاعتدال، ج۱، ص۶ _ ۵؛ لسان المیزان، ج۱، ص۱۰ _ ۹.

ابواسماعیل بن خلیفه عیسی ملائی کوفی ، متوفی سال ۱۶۹ ه.ق مورد طعن و جرح عـده ای از علما قرار گرفت ؛ زیرا عثمان را مورد اعتراض قرار داد و به او ناسـزا گفت. به همین دلیل او را رافضی، شتام، منحرف و غالی دانسته اند.(۱) این در حالی است که برخی دیگر از علمای سنت همین شخص را صدوق، صالح و ثقه می دانند.

۲. ثابت بن ابی صفیه

ابوحمزه ثابت بن ابی صـفیه ثمالی در زمان خلافت ابوجعفر منصور درگذشت. افرادی مانند ثوری، شـریک، حفض بن غیاث، ابواسـامه، عبـدالملک بن ابی سـلیمان، ابو نعیم و... از او روایت کردنـد امّـا به جهت مخـالفت و دشـنام به عثمـان مورد طعن و تضعیف قرار می گیرند و غالی معرفی می گردد.(۲)

۳. جریر بن عبدالحمید

ابوعبـداللّه جریر بن عبدالحمید بن قرطبی کوفی از شاگردان امام صادق علیه السـلام که در سال ۱۸۸ درگذشت. او را به شیعه غالی و مفرط متهم کردند، زیرا آشـکارا معاویه را دشـنام می داد. با این وجود بسیاری از علما بر ثقه بودن او اجماع دارند و از شریک او را دانشمندتر دانسته اند. افرادی مانند اسحاق ابن راهویه، ابوخثیمه (خیثمه)، محمد ابن قدامه طوسی، علی ابن مدینی و... دیگران از او روایت کرده اند.(۳)

۱- ۱ . تهذیب التهذیب، ج۱، ص۲۹۳؛ لسان المیزان، ج۱، ص۱۰ _ ۹.

۲- ۲ . التغریب، ج۱، ص۱۱۶؛ حزرجی، الخلاصه، ج۱، ص۱۴۸؛ طبقات الکبری، ج۶، ص۳۶۴.

۳- ۳ . تهذیب التهذیب، ج۲، ص۷۵؛ لسان المیزان، ج۲، ص۱۰۲؛ تهذیب الکمال، ج۴، ص۵۵۱ _ ۵۴۰.

۴. خالد بن مخلد

ابوهیثم خالـد بن مخلد قطوانی بجلی کوفی ، متوفی سال ۲۱۳ ه.ق. او را شخصـی ثقه و صدوق می دانستند ، ولی از آن جهت که مذهبش (تشیع) را آشـکارا بیان می داشت و عملاً به آن ملتزم بود و نسـبت به صـحابه بدگویی می کرد ، متهم به افراط و غلو نمودند . در حالی که افرادی مانند بخاری، ابوکریب، ابوبکر ابن ابی شیبه، عبد بن حمید و جمعی دیگر از او روایت نموده اند.(۱)

۵. عبدالرزاق بن همام

ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری صنعانی ، متوفی سال ۲۱۱ ه.ق. او فردی ثقه و بزرگ بود و مشایخ و بزرگانی نزد او کسب فیض می کردند، اما به دلیل محبت به علی علیه السـلام و دشـمنی با افرادی که با آن حضرت به جنگ برخاستند، مورد کم لطفی واقع شد و در ردیف غلاه و متهم به غلو قرار گرفت و ذهبی او را غالی دانسته است . در حالی که از شیوخ احمد بن حنبل اسحاق بن راهویه، ابن مدینی و ابن معین به شمار می رفت و جمع زیادی مانند احمد بن اسحاق از او روایت دارند.(۲)

۱- ۱ . میزان الاعتدال، ج۱، ص ۶۴۰؛ التاریخ الکبیر، ج۲، ص۱۷۴؛ ذهبی در تذکره الحفاظ، ج۱، ص۴۰۶.

۲- ۲ . تذکره الحفاظ، ج۱، ص۳۶۴؛ ذهبی در سیر الاعلام، ج۹، ص ۵۸۰ _ ۵۶۳.

ب: محبت به علی علیه السلام

به نظر شیعه اساس ایمان، محبت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت می باشد و معتقد است اگر ایمان فردی مبتنی بر این اساس نباشد، ایمان او فاقد رکن اصلی یعنی ولایت ائمه علیهم السلام است. متأسفانه عده ای این عمل را که بر اساس توصیه مکرر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و نصوص وارده متواتره می باشد ، وسیله ای برای تضعیف شیعه قرار داده اند و روایات بسیاری از روات شیعه را از حجیت ساقط دانسته اند . در مقابل دشمنان حضرت علی علیه السلام را با تمام مشکلاتی که دارند و حتی مرتکبین معاصی کبیره را مورد اعتماد می دانند. اینک به برخی از منسوبین به غلوّ در این زمینه از ناحیه اهل سنت اشاره می کنیم.

۱. حسین بن حسن اشقر

حسین بن حسن اشقر فرازی کوفی ، متوفی سال ۲۰۸ ه.ق ، عده ای او را از ثقات دانسته اند و برخی در مقابل او را از ضعفا محسوب کرده اند. زیرا علاقه خاصی به اهل بیت داشت و از راویان حدیث موالات حجر است که حضرت علی علیه السلام به حجر فرمودند: «به زودی روزی می رسد که تو را وادار کنند مرا سبّ نمایی . در آن صورت از سب من امتناع مکن و اما اگر وادارت نمودند که از من برائت جویی این کار را انجام مده.» به جهت همین دو حدیث، عده ای او را از شیعیان غُلات شمردند و تضعیف کردند.(۱)

۲. داود بن ابی عوف

ص: ۳۷

۱- ۱ . تهذیب التهذیب، ج۲، ص۳۳۵؛ الجرح و التعدیل، ج۳، ص۴۹؛ الکامل، ج۲، ص۷۷۱.

داود بن ابی عوف سوید بن تمیمی برجمی کوفی از جمیع ابن عمیر، عکرمه و جمعی دیگر روایت کرده. عده ای او را مورد اعتماد می دانستند. اما به جهت احادیثی که درباره اهل بیت عصمت و طهارت ابراز می داشت، عده ای مانند عقیلی و ابن عدی او را غالی و ضعیف شمرده اند و گفته اند احادیثش حجیت ندارد.

افرادی نظیر شریک، اسرائیل عبدالسلام بن حرب از او روایت کرده اند.(۱)

۳. زیاد بن منذر

ابوجارود زیاد بن منذر همدانی (فهدی) حدود سال ۱۵۰ درگذشت. افرادی مانند مروان بن معاویه فزاری، یونس بن بکیر، علی بن هاشم بن برید و جمعی دیگر از او روایت کرده اند . به خاطر اینکه اکثر روایاتش در فضیلت اهل بیت می باشد. احادیثش را جعلی دانسته و خودش را در ردیف غلاه شمرده اند.(۲)

۴. سالم بن ابی حفصه

ابویونس سالم بن ابی حفصه عجلی ، متوفی سال ۱۴۰ که افرادی مانند اسرائیل عبدالسلام، سفیان ثوری، و محمد بن فضیل و دیگران از او روایت کرده اند ، متهم به غلوّ شده و او را فردی منحرف و ضعیف معرفی کرده اند زیرا اکثر روایاتش پیرامون فضائل اهل بیت علیهم السلام بود.(۳)

۱- ۱ . تهذیب التهذیب، ج۳، ص۱۹۶؛ میزان الاعتدال، ج۲، ص۱۸؛ الجرح والتعدیل، ج۳، ص۴۲۱.

۲- ۲ . ابن جوزی در ضعفاء، ج۱، ص۳۰۱؛ میزان الاعتدال، ج۲، ص۹۳؛ الکامل، ج۳، ص۱۰۴۶.

۳- ۳ . الضعفاء الکبیر، ج۲، ص۱۵۲؛ تهذیب الکمال، ج۱۰، ص۱۳۳.

ج: مقدّم داشتن علی علیه السلام بر صحابه

بحث افضلیت علی علیه السلام از صدر اسلام مورد بررسی موافق و مخالف قرار گرفته است و هر کدام با ادلّه ای در صدد اثبات آن می باشد. از نظر شیعه، علی علیه السلام قابل مقایسه با فردی از بشر نیست . لذا بحث پیرامون افضل بودن ایشان از صحابه دیگر بی مورد خواهد بود. عده ای از علمای اهل سنت نه تنها این نظر را نپذیرفته اند، بلکه افرادی را که چنین اعتقادی داشته باشند، جرح کردند. ابن حجر لفظ تشیع را از الفاظ جرح شمرده و می گوید:

تشیع عبارت است از محبت و دوستی علی علیه السلام و مقدم دانستن آن بر سایر صحابه (غیر از ابی بکر و عمر) امّا اگر کسی علی علیه السلام را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد در شیعه بودنش غالی است و رافضی بر او اطلاق می گردد در غیر این صورت شیعه است.»(۱)

لازمه این حرف آن است که بسیاری از بزرگان صحابه و تابعین و دانشمندان در عدالت ضعیف بوده و غالی محسوب گردند. دراین قسمت به تعدادی از شخصیتهای شیعه که به همین جهت متهم به غلو شده اند اشاره می کنیم.

۱. حارث همدانی

ابوزهیر حارث بن عبداللّه اعور همدانی خارقی کوفی ، متوفی

۱- ۱ . فتح الباری، مقدمه ص ۴۶۰.

سال ۶۵ ه ق . او از اصحاب امام علی علیه السلام بود. او را فردی ثقه و دانای به فریضه دانستند و می گفتند که اعلم تر از عبیده و حارث کسی در کوفه نیست. عده ای نظیر شعبی، او را متهم به غلو کردند : زیرا در حبّ علی علیه السلام و برتری او به دیگران افراط می کرد.(۱)

۲. عامر بن وائله

ابوطفیل عامر بن وائله ، متوفی سال ۱۰۷ ه ق . آنچه در جرحش آمده است بسیار عجیب می باشد، زیرا گفته اند که خوارج، ناکثین و مارقین او را ردّ می کردند ؛ چون به علی علیه السلام متصل بود و آن بزرگوار را بی نهایت دوست داشت و او و اهل بیتش را بر سایر صحابه برتری می داد.(۲) جای شگفتی است که نظیر علامه عسقلانی و جریر از مارقین و ناکثین و قاسطین و منافقان و کسانی که به نص صحیح از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غیر ملت اسلامی می میرند روایت نقل می کنند و به آنان احتجاج می کنند ، ولی به ابو طفیل این صحابی محترم که می رسند این گونه قضاوت می کنند.

۳. عباد بن یعقوب

ابوسعید عباد بن یعقوب رواجینی کوفی متوفی سال ۲۵۰ ه.ق؛ عده ای نظیر ابوحاتم، ابوبکر بزاز، محمد بن علی بن حکیم ترمذی، ابن خزیمه و دیگران از او روایت کرده اند . برخی او را مورد اعتماد دانسته ، اما بعضی دیگر او را از غلات و سران بدعت به حساب

۱- ۱ . جوزجانی، احوال الرجال، ص۴۱؛ ذهبی، المغنی، ج۱، ص۱۴۱.

۲- ۲ . تهذیب التهذیب، ج۵، ص۸۲؛ بخاری در تاریخ کبیر، ج۳، ص۴۴۶.

آورده اند، زیرا احادیث بسیاری در فضایل و مناقب نقل می کرد و عثمان را دشنام می داد و می گفت: «خداوند عادل تر از آن است که طلحه و زبیر را وارد بهشت کند ؛ زیرا آنان با علی علیه السلام بیعت کردند. سپس با او به نبرد پرداختند.» او علی علیه السلام را بر دیگر صحابه مقدّم می داشت.(۱)

بنابراین، با توجه به آنچه ذکر شد و شواهدی که از کتب رجال بیان نمودیم اهل سنت با هدف مبارزه با شیعیان و محبّان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله غلوّ را مطرح نمودند و برای رسیدن به این هدف از یک طرف به فضیلت سازی برای خلفا و مناقب سازی آنها و سرپوش گذاشتن بر فضایل به حق ائمه اطهار پرداختند . از طرف دیگر عقاید شیعیان را نسبت به مسایل مختلف اسلامی خصوصا اهل بیت پیامبر و جانشینان واقعی آن حضرت را غلو خواندند . اکنون به بررسی کوتاهی در هر دو زمینه خواهیم پرداخت. امّا قبل از هر چیز توجه به این نکته را ضروری می دانیم که با توجّه به آیات قرآن (که در بحث قرآن و تفاسیر اشاره شد) هر گونه بالا ـ بردن یا پایین آوردن مقام افراد از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و... از مصادیق غلو به شمار می رود.

نمونه هایی از غلو اهل سنت

فضیلت سازی به خاطر افراط در محبت

قبل از ورود به بحث، توجه به این نکته را لازم می دانیم که انسان گاهی در اثر محبت زیاد نسبت به اشخاصی که به آن وابسته است راه

ص: ۴۱

۱- ۱ . سمعانی، الانساب، ج۶، ص۱۷۶؛ سیر الاعلام، ج ، ص۵۳۶.

افراط را می پیمایـد ، تا جایی که حاضـر نیست جز خوبی و شایسـتگی آنها را مشاهد کند . این امر زمانی بیشتر خودنمایی می کنـد که طرف مقابـل به طرق مختلف حساسـیت او را برانگیزد و در این صورت است که حق نادیـده گرفته می شود . از یک طرف به سـاختن فضایـل برای اشـخاص محبوب خویش می پردازد و از طرف دیگر نادیـده گرفتن و انکار فضایل طرف مقابل این مسأله در جایی اتفاق می افتد که شـناخت فضایل و برتری های هر یک از یاران رسول گرامی اسلام، کار دشواری نیست. زیرا در کتب تاریـخ ـ بـا همه پراکنـده گویی هایی که دارد و یا اینکه افرادی گمراه کننـده با دست کاری در حقایق تاریخی توانسـته انـد نیرنـگ هـای خود را در لا به لای صـفحات آن، جای دهنـد ـ می توان نشانه هایی از واقعیات را پیـدا نمود. البته کسانی که با بینایی کامل به ارزیابی در آن بپردازند.

آنچه مسـلم است اینکه چهره حقّ را برای همیشه نمی توان زیر پوشـش قرارداد و یـا بـا ساخته ها و بافته های خیالی آن را طور دیگری جلـوه گر سـاخت، بالاـخره انسانهـای آزاد انـدیش، روزی خـارج از هرگونه تعصب به افشـاگری حق و باطـل خواهند پرداخت و رسوایی دروغگویان و سازندگان دروغ را آشکار می نمایند.

جعل و ساختن احادیث در فضایل و مناقب خلفا، یکی از برنامه های مشـخص و معیّن و با اهداف روشن بوده، که همان سـعی در محو کردن حقانیت ائمه و وارثان حکومت بعـد از رسول خـدا، انجام گرفته است. به نظر می رسـد تأثیر همین حرکات بود که احیانا برخی از

شیعیان جاهل را بر آن داشته تا رفتاری مشابه انجام دهند که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.(۱)

در فضیلت خلیفه دوم!

جاعلان حدیث و قصّه گویان در مورد خلیفه دوم نیز فضایلی را ساختند که اکنون به یک نمونه از آنها اشاره می کنیم.

علم و دانش عمر

«اگر دانش عمر را در یک سوی ترازو نهند و دانش مردمان روی زمین را در یک سوی، البته دانش عمر خواهد چربید.»(۲)

خالد اسدی گوید: «با عمر همراه بودم و هیچکس را ندیدم که از او در زمینه کیش خداوند داناتر و از نامه خداوندی داناتر و در بررسی آیین، نیکوتر باشد.»(۳)

فضایل سازی برای خلیفه سوم

اهل سنّت در مورد عثمان بن عفان نیز، احادیثی را پیرامون فضیلت او ساخته و پرداخته اند تا به این وسیله بتوانند مشکلات او را

۱- ۱ . درباره فضیلت سازی نسبت به خلیفه اول نک : نزهه المجالس ، ج ۱/۱۸۴ ؛ حاشیه عراش ، ص ۴۴۳ از ثعلبی شرح مواهب (زرقانی) ج ۳/۱۷۵ ؛ الریاض النضره ، ج ۱/۷۱ ؛ مرقاه الوصول ۱/۱۱۴ ، صواعق المحرقه /۵۰ .

۲- ۲ . مستدرک حاکم، ج۳، ص۸۶ و نک : استعیاب ، ج ۲ ، ص ۴۳۰ ؛ اعلام الموفقین ، ص ۶ ؛ همان ، ص ۷ .

۳- ۳ . ریاض النضره، ج۲، ص۸ و نک تاریخ مدینه دمشق (ابن عساکر)، ج۴۴، ص۵۴؛ و ص۹۷ _ ۹۶.

پرده پوشی نمایند، از جمله:

* عثمان کِشتی نجات امت اسلام

«احمد حنبل روایتی را نوشته از طریق عبدالله بن شقیق بصری، می گوید: هرم بن حارث و اسامه بن خزیم از مرّه بهزی به من گفته اند: در حالی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوچه های مدینه می رفتیم از ما پرسید: «از فتنه ای که همه سرزمین کشور اسلامی را فرا می گیرد چه خواهید کرد؟» گفتند: «چه کنیم ای رسولخدا؟» فرمود: این و یارانش را داشته باشید ــ یا از این و یارانش پیروی کنید ــ می گوید: به سرعت دویدم تا به آن مرد رسیدم و پرسیدم: «این یا رسول اللّه؟» فرمود: «همان.» دیدم عثمان بن عفّان است. در این هنگام فرمود: او و یارانش.»(1)

این مسأله در حالی است که آنان فضایل امامان معصوم را نادیده گرفتند و با غرض ورزی خاصی سعی نمودند آنان را هر چه می توانند در چشم مردم حقیر جلوه دهند و لذا در منقبت این بزرگواران مسایلی را مطرح کردند که در پایان همین فصل با توجه به قداست مقام آنان فقط به نقل دو یا سه مورد قناعت می نماییم.

عدالت صحابه

اهل سنت اتفاق نظر دارند که همه اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عادل

۱- ۱ . مسند احمد حنبل، ج۵، ص۳۳ و نک : صحیح مسلم ، ج ۷/۱۱۶ ؛ مصابیح السنه ، ۲/۲۷۳ ؛ ریاض النضره ، ج ۲/۸۸ ؛ حلیه الأولیاء ، ج ۱/۵۶ ؛ مستدرک الحاکم ، ج ۳/۹۷ ؛ تاریخ ابن عساکر ، ج ۷/۶۵ .

می باشند و معنای عدالت صحابه نزد آنان این است که هر کس هم عصر رسول گرامی بوده یا در آن زمان متولد شده نسبت دروغ و نیرنگ به وی جایز نیست و همچنین تخطئه او ممنوع است . هرچند هزاران نفر را کشته باشد و یا دست خود را به منکرات و زشتیها آلوده کرده باشد. از جمله ابن حجر عسقلانی عقیده به پاکی و پاکیزگی صحابه را از واجبات شمرده است.(۱)

مهم ترین دلیل بر این مسأله را روایتی می دانند که از رسول خدا نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «اصحابی کالنجوم بایهم اهتدیتم اقتدیتم» اصحاب من مانند ستارگان در شبهای ظلمانی هستند . پس به هر کدام از آنان دسترسی پیدا کردید اقتدا نمایید.(۲)

باید توجه داشت که اکثر پیشوایان اهل سنت این روایت را ضعیف شمرده اند . حتی ابن تیمیه نیز آن را معیوب و بی اعتبار دانسته است.(۳)

دلیل اعتقاد به عدالت صحابه هر چه باشد برای ما مهم نیست. آنچه اهمیت دارد این است که چنین اعتقادی سبب می شود که (همانطور که ذکر شد) افراد با سابقه سیاه و زشتی که از خود باقی گذاشتند در تاریخ اسلام به عنوان سیف الاسلام یا سیف اللّه مطرح شوند از جمله خالد ابن ولید که اکنون به گوشه ای از عملکرد او می پردازیم.

۱- ۱ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ص ۱۰ _ ۹.

۲- ۲ . آراء علماء المسلمین فی... تألیف سیدمرتضی رضوی، ص ۸۱.

۳- ۳ . همان، ص ۹۱.

ابوبکر خلیفه مسلمین در برابر جنایات خالد ابن ولید نه تنها سکوت نمی کند ، بلکه او را شمشیر خداوند می شمارد که بر روی بدکیشان برهنه نموده است و او هرگز این شمشیر را در نیام نمی کند! داستان و ماجرا چنین است. ابوبکر ، خالد ابن ولید را برای سرکوبی مردم بطاح می فرستد و چنین دستور می دهد که : چون در جایی فرود آمدید آوای اذان و اقامه بردارید . اگر آن گروه نیز چنین کردند دست از آنان بدارید ، وگرنه هیچ برنامه ای نیست جز یغما و به کار بستن همه شیوه ها در کشتن ایشان . از سوزاندن و سخت تر از آن ... اگر هم آوای مسلمانی را پاسخ نیکو گفتند، بپرسید که آیا زکات می دهید یا نه. اگر گفتند آری، از ایشان بپذیرید ؛ وگرنه هیچ واکنشی ننمایید جز چپاول بی هیچ سخن دیگر، پس سپاهیان خالد، مالک پسر نویره را به نزد وی آوردند و همراه او گروهی از تبار ثعلبه یربوعی، از عاصم و عبید و عرین و جعفر. پس درباره آنان روشهای گوناگونی پیشنهاد شد. در میان لشگر، ابو قتاده از آنان بود که گواهی دادند ایشان آواز به اذان و اقامه برداشتند و به نماز ایستادند. چون درباره آنان پیشنهادهای ناساز با هم دادند دستور داده شد آنان را دربند کنند. شبی سرد بود که هیچکس را در برابر آن نمی توانست بایستاد . هرچه می گذشت سردتر می شد . خالد جارچی را فرمود تا بانک برداشت «ادفئوا اسراکم ؛ یعنی اسیران را جامه گرم بپوشانید.» ولی در زبان کنانیان واژه

«ادفئوا» را با دستور به کشتن، برابر می شمرند. از این سخن نیز چنان دریافتند که می خواهد دستور کشتار دهد . پس اسراء را کشتند تا اینکه خالد بر اثر سر وصدا بیرون شد ، در حالی که کشتار اسرا تمام شده بود خالد گفت: «چون خداوند کاری را خواهد چنان است که تیر درست بر نشانه نشیند.» خالد زن مالک ام تمیم را گرفت . ابو قتاده گفت : «این کار تو است؟» خالد او را بازداشت و بر سر خشم آمده بگذشت. در «تاریخ ابوالغداء» آمده است که عبدالله پسر عمر و ابوقتاده انصاری در آنجا بودند و در کار مالك با خالد سخن گفتند . او را گفتار ایشان ناخوش آمد و مالك گفت: «خالد! ما را به نزد ابوبکر فرست تا خود درباره ما داوری کند .» خالد گفت: «خدا مرا رها نکند اگر دست از تو بردارم.»

عمر به ابوبکر گفت: «تیغ خالد، آشوب و ستم به همراه دارد» و در این زمینه با وی بسیار سخن گفت و او پاسخ داد: عمر! او ــ در باز گرداندن سخن خدا به جایی شایسته ــ لغزیده. زبانت را از گفتگو در پیرامون خالد کوتاه کن، زیرا من شمشیری را که خداوند بر روی بدکیشان برهنه نموده است در نیام نمی کنم... چون جریان به کشته شدن مالك ابن نویره و همبستر شدن خالد ابن ولید با زن او به گوش عمر ابن خطاب رسید نزد ابوبکر آمد و به گفتار پرداخت و سخن دراز کرد و گفت: «دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرد، او را بکشت و بر زن او تجاوز کرد.» ولی خلیفه کمترین اهمّیتی به او نکرد و خالد را مانند سابق، فرستاده خدا برای سرکوب متجاوزان (به تصور او)

ص: ۴۷

می دانست.(۱)

به نظر شما غلوّ از این برتر می شود که خلیفه مسلمین به جای دفاع از کیان اسلام و مسلمین به یک جنایتکار این گونه فرصت تجاوز دهد و حتی وقتی عمر ابن خطاب از او می خواهد که حدّ زنا (رجم) او را دستور دهد بگوید این مأمور الهی است.

دیدگاه ناصحیح نسبت به ائمه علیهم السلام

در صحیح مسلم آمده است که عباس بر سر میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام به نزاع پرداخت. از این رو عباس نزد عمر ابن خطاب آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان میان من و این دروغگوی گناهکار حیله گر داوری کن!»(۲)

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی آمده است که مغیره بن شعبه علی را دوست نداشت و وی را لعن می کرد . احادیثی در مذمت او جعل می نمود و آنها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می داد، آن گونه که سمره بن جندب نیز چنین می کرد. یک بار معاویه پنجاه هزار درهم در اختیار وی قرار داد تا از پیامبر روایت کند که آیه «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاهِ اللّهِ»؛(۳) «و از مردمند برخی که

۱- ۱ . ر.ک به تاریخ ابوالغدا، ج۱، ص۱۵۸؛ تاریخ الخمیس، ج۲، ص۲۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج۵، ص۱۱۲ به بیان جزئیاتی پرداختند که ما به خاطر رعایت آداب اسلامی از بیان آن خودداری نمودیم و ضمنا به اختصار ذکر کردیم.

۲- ۲ . علامه امینی، الغدیر، ج۷، ص۱۴۹.

۳- ۳ . بقره/ ۲۰۷.

در پی خشنودی خداوند جان خویش را می فروشند.» درباره ابن ملجم ــ به آن دلیل که علی علیه السلام را کشت ــ نازل شده و آیه «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا...».(۱) درباره علی علیه السلام نازل شده است.

از این قبیل اخبار جعلی در مورد ائمه طاهرین در منابع اهل سنت وجود دارد که ما به همین چند مورد اکتفا می کنیم.

۱- ۱ . بقره/ ۲۰۴.

فصل دوم

علل و عوامل پیدایش اعتقادات غلوآمیز

عوامل و انگیزه های متعددی را در پیدایش عقاید غلوآمیز مؤثر دانسته اند که موجب گردید اتحاد مسلمانان را که در صدر اسلام با زحمات و تلاش طاقت فرسای پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن بزرگوار به دست آمده بود و عظمت مقام رسالت مانع از شکست آن می شد، بعد از رسول گرامی اسلام به آسانی دست خوش تفرقه و اختلاف نمایند و شکاف عظیمی در میان امت اسلام پدید آورند که گاهی موجبات منازعات کلامی و جدال در این مسأله شود و تا آنجا ادامه پیدا کند که در تاریخ اسلام شاهد نبردهای خونین میان فرقه های مختلف باشیم. هر کدام به نوعی، دیگری را تکفیر نموده و هرگونه تعرّضی را نسبت به یکدیگر جایز شمرده و به حساب دین و مذهب بگذارند.

در این فصل، به اختصار برخی از این علل و عوامل را برشمرده و در مواردی که اهمیت بیشتری دارد، به ذکر شواهدی خواهیم پرداخت. بدیهی است هر یک از این عوامل به تنهایی، ممکن است

عامل و انگیزه گرایش افراد به غلوّ نباشد، بلکه تعدادی از اینها باعث غلوّ در افراد شده باشد ، ولیکن از آنجا که شناخت عوامل غلو و چگونگی برخورد با آنها می تواند بسیاری از مشکلات را از سر راه مسلمین برداشته و آن اتحاد و یکپارچگی زمان رسول اللّه صلی الله علیه و آله را در میان مسلمانان ایجاد نماید، یادآور می شویم:

۱. جهل و تعصب

زمانی که جهل و تعصّب همراه شود، اندیشه های ناخالص و ناروا جایگزین عقاید حق می گردد. در این زمینه مناسب است که اولین برخورد غلوآمیز عمر ابن خطاب پیرامون رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که مرگ پیامبر را منکر شد و گفت:

«لا اسمع احدا یقول مات رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله الاّ ضربته بسیفی هذا. ولن یموت حتی یقتل اللّه المنافقین؛(۱) از هر کس بشنوم که بگوید: پیامبر مرده است، با این شمشیر او را می کشم و [پیامبر]، نمی میرد تا خداوند منافقین را به هلاکت برساند.»

مرحوم مفید رحمه الله این نظریه را اساس تفکّر برخی از غلات دانسته و معتقد است که عمر برای اولین بار آن را مطرح کرد و اولین خلاف بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن عمربن خطاب است و چنین می فرماید:

«انّ اوّل خلافٍ حَدَثَ بعد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله خلاف عمربن الخطاب علی الجماعه و نفیه موت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وما ادعاه من حیاته ومنه ان هذا الخلاف هو مذهب المحمدیه من الغلات وبه یتدینون وهو ضلال

ص: ۵۱

۱- ۱ . السیره الحلبیه، ج۳، ص۳۵۱.

باتّفاق.»(۱)

اولین اختلافی که بعد از پیامبر به وجود آمد، مخالفت عمربن خطاب با جماعت مسلمانان بر سر نفی مرگ پیامبر بود و ادعای وی که پیامبر زنده است . این خلاف، منشاء مذهب محمدیه از غلات گردید. آنان، به این عقیده باور دارند، در حالیکه به اتفاق مسلمانان گمراهی است.

با توجه به این مسأله، آیا این گونه طرز تفکر راجع به پیامبر را آن هم از ناحیه شخصی مانند عمربن خطاب ، تعصب و جهل نمی توان نامید؟ اگر منصفانه به قضاوت بنشینیم و احتمال ندهیم که انگیزه های دیگر در پشت پرده مطرح بوده است. هرچه باشد این مسأله موجب اختلاف بین مسلمین گردید. بسیاری به او اعتراض کردند و حرف او را باطل شمردند. از جمله ابوبکر وی را از اظهار چنین سخنانی نهی می نماید و می گوید:

«ایها الناس من یعبد محمدا فان محمدا قد مات ومن یعبداللّه سبحانه و تعالی فان اللّه سبحانه حیٌّ لایموت ولقد لغی نبیه الی نفسه وهو بین اظهرکم فقال «انک میتا وانهم میتون(۲)»؛(۳) ای مردم! آن که محمّد را می پرستید بداند که او مرده است و آنکه خدا را عبادت می کرد بداند خدا زنده است و نمی میرد. [خدا] پیامبرش را به خود خواند و بدن او

۱- ۱ . الفصول المختاره، ص۱۹۳.

۲- ۲ . زمر/ ۳۰.

۳- ۳ . الفصول المختاره، ص۱۹۳.

در میان شماست. خدا می فرماید: " تو می میری و آنها نیز می میرند ".»(۱)

البتّه اگر صفحات تاریخ را صادقانه و منصفانه بررسی کنیم ریشه های اختلاف امت اسلامی را می توان قبل از رحلت رسول گرامی اسلام توسط همین افراد پیدا نمود . تا آنجا که هر محقّق آزاداندیش و صاحب نظری را نسبت به هدف آنان که همانا ایجاد اختلاف و در نتیجه انهدام اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می باشد، رهنمون می سازد. در این زمینه به خاطر رعایت اختصار به نقل یکی از این جریانات اکتفا نموده و قضاوت را به عهده خوانندگان می گذاریم.

مسأله ای که در اواخر عمر شریف رسول گرامی اسلام در میان صحابه از سوی عمر ابن خطاب ایجاد شد. زمانی که آن حضرت در بستر بیماری قرار گرفته بودند و جمعی از صحابه آن بزرگوار در کنار بستر او حضور داشتند، فرمودند: «قلم و کاغذ بیاورید تا برایتان نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» عمر بلافاصله گفت : «درد بر پیامبر فایق آمده و قرآن نزد شماست، کتاب خدا ما را بس است... .»

اکنون نظر شما را به اصل حدیث معطوف می داریم:

لما حضر رسول اللّه و فی البیت رجال فیهم عمر ابن الخطاب، قال النبی صلی الله علیه و آله : (هلم اکتب لکم کتابا لاتضلو بعده) فقال عمر: ان النبی صلی الله علیه و آله قد غلب علیه الوجع، و عندکم القرآن، حسبنا کتاب اللّه. فاختلف اهل البیت(۲)، فاختصموا،

۱- ۱ . الفصول المختاره، ص۱۹۳.

۲- ۲ . برخی از اهل سنت پنداشته اند که مقصود از اهل بیت در متن حدیث، اهل بیت رسول خداست. این برداشت نادرست است، بلکه کسانی از صحابه هستند که در آن لحظه در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتند و شاهد بر این معنا جمله «... و فی البیت رجال» در صدر حدیث می باشد جالب این است که خود دانشمندان اهل سنت از جمله شارحان صحیح بخاری نیز به این معنا اذعان کرده اند. ابن حجر می نویسد: «فاختلف اهل البیت» ای من کان فی البیت من الصحابه ولم یرد اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله . «فتح الباری، ج۸، ص۱۳۵». قسطانی آورده است: «فاختلف اهل البیت» الذی کانوا فیه من الصحابه لا اهل بیته صلی اللّه علیه و سلم. «ارشاد الساری، ج۶، ص۴۶۳».

منهم من یقول: قربوا یکتب لکم النبی صلی الله علیه و آله کتابا لن تضلوا بعده، و منهم من یقول ما قال عمر فلَمّا اکثروا اللغو و الاختلاف عند النبی صلی الله علیه و آله قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله قوموا! فکان ابن عباس یقول: ان الرزیه کل الزریه ما حال بین رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بین ان یکتب لهم ذالک الکتاب، من اختلافهم و لغطهم؛(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانه مرگ قرار داشت. شماری از بزرگان صحابه، از جمله عمر ابن خطاب در خانه رسول خدا بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بیایید تا برایتان نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» عمر بلافاصله گفت: «درد بر پیامبر شدت یافته و نزد شما قرآن است، کتاب خدا ما را بس است!» افراد حاضر در آن جلسه اختلاف نموده و با یکدیگر به خصومت پرداختند. گروهی از آنان می گفتند: نزدیک آیید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله برایتان نامه ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید. گروهی نیز سخن عمر را تکرار کرده و می گفتند: درد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چیره شده و قرآن نزد شماست، کتاب خدا ما را بس است! چون سخنان بیهوده زیاد شد و بگو مگو نزد پیامبر بالا ـ گرفت، رسول خدا فرمود: «برخیزید!» پس از آن واقعه، ابن عباس همواره می گفت: همه

۱- ۱ . صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷؛ صحیح مسلم، کتاب وصیت، باب ۵، حدیث ۲۲.

مصیبت ها از آنجا ناشی می شود که آنان با اختلاف و سخنان بیهوده خود میان رسول خدا و نامه آن حضرت فاصله انداختند و نگذاشتند پیامبر آن نامه را برای آنان بنویسند.

این حدیث در منابع اهل سنت با تعابیر مختلف و متفاوت نقل شده که به ذکر منابع اکتفا می نماییم.(۱)

این اثیر به نقل از ابن عباس می نویسد: قال ابن عباس: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ـ ثم جرت دموعه علی خدیه ـ (سپس حدیث را نقل می کند و در انتها می افزاید) فاوصی [بثلاث]: ان یخرج المشرکون من جزیره العرب، و ان یجاز الوفد بنحو مما کان یجیزهم و سکت عن الثالثه عمدا، او قال: نسیتها.(۲)

نسبت دادن هذیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالف عقل و شرع

این نکته کاملاً روشن است که نسبت هذیان دادن به رسول خدا صلی الله علیه و آله اسائه ادب نسبت به مقام و منزلت آن حضرت به حساب آمده و چنین اقدامی مخالف عقل و شرع است.

امّا مخالفت آن با عقل؛ دانشمندان اهل سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از بعثت به طور مطلق و در همه احوال، معصوم می دانند.(۳) عقل

ص: ۵۵

---

۱ - ۱ . بخاری در صحیح خود در هفت باب به نقل از ابن عباس این حدیث را آورده است: کتاب العلم، باب۳۹. کتاب جهاد باب ۱۷۲. کتاب جزیه، باب ۶. کتاب مغازی، باب ۷۸. کتاب اعتصام به کتاب و سنت، باب ۲۶... . ـ مسند احمد، ج۱، ص۲۲۲ ـ ابن سعد در طبقاتِ الکبری، ج۲، ص۲۴۲ ـ تاریخ طبری، ج۳، ص۱۹۳.
۲ - ۲ . الکامل فی التاریخ، ۲، ص۳۲۰.
۳ - ۳ . نووی در شرح صحیح مسلم می نویسد: اعلم ان النبی صلی الله علیه و آله معصوم من الکذب و من تغییر شی من الاحکام الشرعیه فی حال صحته و حال مرضه... «شرح صحیح مسلم، ج۱۱، ص۹۸.» ـ ابن حجر به نقل از قرطبی می نویسد:... و وقوع ذالک من النبی صلی الله علیه و آله مستحیل لانه معصوم فی صحته و مرضه... «فتح الباری، ج۸، ص۱۳۳. ـ قسطلائی می نویسد:... بل کل ما یتکلم به حق صحیح لاخلاف فیه ولاغلط سواء کان فی صحته او مرض... «ارشاد الساری، ج۵، ص۱۶۹».

می گوید میان عصمت مطلقه و عدم هذیان ملازمه وجود دارد؛ یعنی شخصی مانند رسول خدا که دارای عصمت مطلقه است، هیچ گاه مرتکب هذیان نمی شود.

مخالفت آن با شرع نیز به دلیل آیات قرآن مانند: «أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ».(۱)«ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ».(۲) «وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضی اللّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الخِیَرَهُ...».(۳)«وَما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ».(۴)

پیروِی همه جانبه از رسول خدا را بر همگان لازم دانسته است و پرهیز از مخالفت با آن حضرت در همه اموری که رسول خدا به آن فرمان می دهد را متذکر می شود.

اکنون از دانشمندان اهل سنت می پرسیم، با توجه به این که آنان تعابیر توهین آمیز یاد شده را بارها و بارها دیده اند، و بر آنها شرح نوشته اند و همگی دریافته اند که فرد یا افراد توهین کننده با بیان آن

۱- ۱ . نساء/ ۵۹.

۲- ۲ . حشر/ ۷.

۳- ۳ . احزاب/ ۳۶.

۴- ۴ . تکویر/ ۲۲.

جملات، به سرور انبیاء، نبی مکرم صلی الله علیه و آله توهین کرده اند، چرا بدون آن که در محکومیت آنان فتوایی صادر کنند و یا لااقل اقدام آنان را تقبیح نمایند، از کنار این قضیه مهمّ به سادگی گذشته اند و حتی کوشش کردند تا توجیه مناسبی برای آن پیدا کنند.

این سخن ابن عباس که می گوید: ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بین کتابه.(۱) نشان می دهد که عمر قصد آسایش و راحتیِ رسول خدا را نداشته است، بلکه با توسل به خشونت و بی احترامی به ساحت رسول خدا صلی الله علیه و آله از نوشتن آن جلوگیری به عمل آورده است. به همین دلیل، دانشمند امّت اسلام، عبدالله ابن عباس، با اعتراض به عملکرد عمر، این اقدام او را منشاء همه مصیبتها و گرفتاریهای بعد از زمان پیامبر به شمار می آورد و به خاطر آن گریه می کند.

بی نیازی از سنت به بهانه جامعیت قرآن!

مطلب دیگری که دانشمندان اهل سنت در توجیه سخن عمر گفته اند این است که او با توجه به آیاتی چون «ما فَرَّطْنا فِی الکِتابِ مِنْ شَیءٍ».(۲) «الیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ».(۳) می دانست که خداوند دین خویش را کامل کرده و از بیان هیچ حکمی فروگذار نکرده است. بنابراین، نیازی به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نامه ای که رسول خدا

۱- ۱ . صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹.

۲- ۲ . انعام/ ۳۸.

۳- ۳ . مائده/ ۳.

می خواستند برای امت بنویسند وجود ندارد و کتاب خدا به تنهایی برای تأمین نیازها و اراده جامعه اسلامی کافی است!

در این مورد فقط به سخن امام نووی شارح صحیح مسلم اشاره می کنیم که می نویسد:

... فقال عمر: حسبنا کتاب الله، لقوله تعالی: ما فرطنا فی الکتاب من شی ء و قوله: الیوم اکملت لکم دینکم. فعلم ان الله تعالی اکمل دینه فآمن الضلال علی الامه؛(۱)

عمر گفت: کتاب خدا ما را بس است! چون در کلام خداوند آمده است: «ما هیچ چیزی را در کتاب فرو گذار نکرده ایم» و نیز آمده است: «امروز دین تان را کامل کردیم» پس عمر دانست که خدای تعالی دین خویش را کامل نموده و امّت را از گمراهی ایمن ساخته است!

اوّلاً: این کلام را چگونه می توان پذیرفت با توجه به اینکه قرآن و کتاب خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و علوم و دانش های قرآن از طریق وحی در اختیار او قرار گرفته بود و دیگران بوسیله پیامبر با قرآن آشنا شدند . چگونه ممکن است پذیرفت پیامبر خدا نمی دانست که همه چیز در قرآن است و نیازی به نامه نوشتن نیست ، ولی عمر این مطلب را می دانست. آیا می شود این ادّعا را پذیرفت.

ثانیا: اگر کلام امام نووی را درست بدانیم و قبول کنیم که کلام عمر «حسبنا کتاب الله» که امت نیازی به سنت ندارد پذیرش چنین عقیده ای، سرآغاز گرفتاری و مصیبت بزرگی برای افرادی چون امام

ص: ۵۸

۱- ۱ . شرح صحیح مسلم، ج۱۱، ص۹۹؛ السیره النبویه، ص۳۸۴ و فتح الباری، ج۱، ص۲۰۸.

نووی خواهد بود که پس دیگر مجالی برای وجود جوامع حدیثی اهل سنت مانند صحیح بخاری و مسلم... باقی نخواهد ماند و بخش وسیعی از احکام الهی که سنت پیامبر عهده دار آن است به کلی از درجه اعتبار ساقط خواهد شد.

ثالثا: در کلام نووی، امان بودن امت از گمراهی ادّعا شده است که این مطلب هم درست نیست و تاریخ اسلام نادرستی آن را به اثبات رسانده است. زیرا چنان که می دانیم، هنوز چند روزی از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذشته بود که شماری از قبایل عرب، از توحید و یکتاپرستی دست کشیده و مجددا به شرک و بت پرستی بازگشتند . این حقیقت نشان می دهد که امت از خطر گمراهی در امان نبوده است.

رابعا: کلام عمر که گفت: «حسبنا کتاب الله» با کلام پیامبر که هدایت امّت را تنها در پرتو پیروی از قران و عترت میسّر دانسته اند در این زمینه به حدیث ثقلین که مورد قبول تمامی امت اسلامی است، آمده است:

انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی... کتاب الله... و عترتی اهل بیتی.(۱)

اینکه عمر می گوید: کتاب خدا ما را کافی است و هدایت امت را تضمین می کند با سخنی که از پیامبر نقل شد در تباین آشکار است.

۱- ۱ . سنن ترمذی، ج۵، ص۳۲۹؛ سیوطی، الدرّ المنثور، ج۲، ص ۶۰؛ قاضی عیاض، الشفاء، ج۲، ص۱۰۵.

حال از ایشان سؤال می شود کلام پیامبر را اخذ کنیم یا کلام عمر را؟ در حالی که خداوند فرمان می دهد: هر چه پیامبر به شما داد بگیرید.

برخی از علمای اهل سنت گفتند هدف عمر در ممانعت از نوشته نشدن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله این بوده که باب اجتهاد بسته نشود و عالمان و مجتهدان بتوانند از فضیلت اجتهاد بهره مند شوند!

بیهقی در این باره می نویسد: فرای عمر ابن خطاب (رض)... و لکی لاتزول فضیله اهل العلم بالاجتهاد فی الاستنباط، والحاق الفروع بالاصول... .(۱)

این حرف نیز درست به نظر نمی رسد : زیرا اوّلاً مگر رسول خدا در نامه چیزی در مورد مسدود بودن باب اجتهاد می خواسته بنویسد. ثانیا اگر پیامبر لازم دید باب اجتهاد در موارد خاصی بسته بماند باید پذیرفت یا خیر او را مورد توهین قرار داد. ثالثا اجتهاد عمر در مقابل نص پیامبر چه مشکلی را از جامعه اسلام حل کرد؟ به عبارت دیگر، باز بودن باب اجتهادی که به گمراهیِ امت و اختلاف و پراکندگی آنها منتهی شود چه سودی دارد که در آینده انشاء اللّه در تأثیر و تبعات این کلام سخن خواهیم گفت. خصوصا در مورد فرازهای پایانی حدیث. مثل اینکه پیامبر بفرماید: مشرکان را از جزیره العرب اخراج کنید و به دادن جایزه به نمایندگان قبایل ادامه دهید . مطلب سوم را هم راوی یا راویان سهوا یا عمدا نیاورده اند . آن هم از راوی مثل عبدالله ابن عباس که در حفظ مطالب مشهور بوده چگونه ممکن است قطعه ای از وصیت را فراموش کرده باشد و اگر عمدا نیاورده چرا؟

ص: ۶۰

۱- ۱ . دلائل النبوه، ج۷، ص۱۸۵.

با توجه به این مسأله به نظر می رسد فرازهای پایانی حدیث به لحاظ مصلحت هایی ساقط شده و در ادامه حدیث آورده شد مانند: نشان دادن اینکه نامه رسول خدا حاوی مطلب مهمی نبوده است، یا اینکه دست آنها و نسلهای بعدی همفکر و طرفدار آنها، باز باشد برای اینکه با مارك و برچسب شرك هر کاری را در جزیره العرب خواستند انجام دهند و با آثار و شعائر اسلامی هر طور می خواهند رفتار نمایند اصلاً نیاوردن فراز سوم برای باز بودن راه احتمالات در آینده، عمدا انجام گرفته چنانچه:

ابن حجر می نویسد: قال الداودی: الثالثه الوصیه بالقرآن و به جزم ابن التین. و قال المهلب: بل هو تجهیز جیش اسامه و قواه ابن بطال. و قال عیاض: یحتمل ان تکون هی قوله: «ولاتتخذوا قبری وثنا».(۱)

داوودی گفته است: مطلب سوم سفارش درباره قرآن بوده است ابن تین نیز همین قول را پذیرفته است.

به اعتقاد مهلب ، مطلب سوم سفارش درباره آماده ساختن مقدمات سپاه اسامه بوده است . ابن بطال نیز این قول را تقویت کرده است . غافل از اینکه جیش اسامه را خود آن حضرت تجهیز کرد و فرمان حرکت آن را صادر نمود . بنابر نوشته شهرستانی و جمع دیگری از عالمان اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله متخلفان جیش اسامه را نیز لعْن کرده بودند.(۲)

۱- ۱ . فتح الباری، ج۸، ص۱۳۵؛ ارشاد الساری، ج۵، ص ۱۷۰.

۲- ۲ . شهرستانی، ملل و نحل، ج۱، ص۲۳؛ ابن ابی الحدی، شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۲۱.

قاضـی عیـاض نیز احتمـال داده مطلب سوم این باشـد که قبر پیـامبر صـلی الله علیه و آله را بت قرار ندهنـد. این مطلب هم هیچ دلیلی ندارد.

بلکه چنـانچه احتمـال می دهیم، بر فرض که فرازهـای پایـانی سـاختگی نباشـد، مطلب مهمی دربـاره ی هـدایت امت بود . این چیزی است که عمر نمی خواهـد از سوی رسول خـدا مکتوب شود اینهـا بـا مسأله جانشـینی رسول خـدا توسـط حضـرت علی مخالف بودند و این یک توطئه حساب شده بود و آنقدر مهم بود که اینها حاضر می شوند به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله اسائه ادب کننـد و نسبت هذیان گویی به او بدهند. لذا همین عمر ابن خطاب که به بهانه تب داشـتن پیامبر، وصـیت او را ناقذ نمی داند! در زمان ابوبکر چگونه اقرار او را حجت می دانند؟

ابوبکر در آخرین لحظات زندگی اش به عثمان دستور داد که بنویسید «امّا بعد» سپس از هوش رفت. عثمان در همان لحظه ای که ابـوبکر از هوش رفته بود، نوشت: امّـا بعـد فقـد اسـتخلفت علیکم عمر بن الخطـاب و لم آلکم خیرا؛ امّـا بعـد، پس عمر ابن خطاب را خلیفه شما قرار دادم و از هیچ خیری درباره شما فروگذار نکردم.

پس از آن ابوبکر به هوش آمـد و گفت: آن چه را نوشتی بخوان. عثمان نوشـته را برای او خوانـد. ابوبکر گفت: «ترسـیدی که مردم دچار اختلاف شوند؟» عثمان گفت: «بله.» سپس ابوبکر همان نوشته را تأیید کرد.(۱)

---

۱ - ۱ . الکامـل فی التاریـخ، ج۲، ص۴۲۵؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۴۲۹؛ ابن سـعد در طبقـات، ج۳، ص۲۰۰؛ ابن حیـان، کتاب الثقات، ج۲ ،ص۱۹۲.

چنانکه می بینید، ابوبکر در حالی فرمان خلافت عمر را صادر کرد که در حال اغما و بیهوشی به سر می برد، ولی هیچ کس نگفت هذیان می گوید.

لازم به ذکر است با توجه به تعریفی که از قرآن پیرامون غلو کردیم می توان نتیجه گرفت که تمامی این موارد از نمونه های بارز غلوّ به شمار می رود.

۲. نفوذ فکری عوامل بیگانه

از علل و عوامل پیدایش اعتقادات غلوّآمیز، راه یابی اندیشه های عوامل بیگانه از اسلام را در میان مسلمین ذکر کرده اند. برخی از پیروان دین یهود و نصاری که خود گرفتار غلوّ بودند، به ظاهر اسلام آوردند و طرز فکر خود را وارد شریعت مقدّس اسلام نمودند.

آنان مضامین عهد عتیق و جدید را که به وسیله گروهی از علمای دین فروش، تحریف و نسخ شده بود، به صورت وحی الهی که بر قلوب پیامبران پیشین نازل شده است در اختیار اجتماع اسلامی قرار دادند . در نتیجه یک رشته عقایدی را که به اسلام ارتباطی نداشت، در کلام الهی و قصص قرآن و حالات پیامبران، در بین مسلمین انتشار پیدا کرد.

باید توجه داشت که آیات و معارف قرآن، بی نیاز از بیان و تفسیر

نیست و علاقه انسان به شناخت حالات پیامبران گذشته، از علاقه او به تاریخ جهان و بشر، سرچشمه می گیرد و تکامل جامعه در تاریخ و حکومت و ملّت را با حوادث و مسایل جدیدتر رو به رو می سازد. درست است که وظیفه امت اسلامی این بود که پاسخ این نیازها را از کتاب خدا و وارثان علوم او جستجو کنند، لکن نفوذ بیگانگان راه اصلی اشباع حسّ کنجکاوی مردم را مسدود می نمایند و در بی راهه ها، این دشمنان قسم خورده اسلام هستند که در لباس دین، با یک رشته اوهام در قالب معارف اسلامی، یکّه تاز میدان تفسیر، تاریخ، حدیث و کلام می شوند.

بر همین اصل، می بینیم در عصر خلیفه دوم دنیای اسلام شاهد دو حادثه تلخ می باشد یکی ممنوعیت از نگارش و نقل حدیث از پیامبر گرامی اسلام و دیگری صدور مجوز قانونی برای احبار یهود و راهبان مسیحی تا بدون هیچ واهمه و پروایی بیانگر تاریخ و قصص پیامبران و ناشران معارف گردند و آنچنان به خلفا نزدیک شوند که آنان مشکلات دینی خود را با چنین افرادی در میان بگذارند و حکم الهی را از ایشان بپرسند. در نتیجه آنچنان چهره تاریخ اسلام را با افسانه های کهنه و پندارهای بی اساس مشوّش سازند که حدّ و مرز ندارد. در این مورد سخنان ابن خلدون درباره کتب تفسیر شنیدنی است که می گوید: «در کتابهای تفسیر سخنان بی سر و ته زیاد است. علت آن این است که جامعه اسلامی در آن روز دور از کتاب و علم بوده و چادرنشینی و بی سوادی بر آنان غالب بود ، و اگر به شناخت

چیزی راجع به آغاز آفرینش، علل اشیاء و راز هستی، علاقه پیدا می کردند . از اهل کتاب می پرسیدند و افرادی مانند وهب ابن منبه و عبداللّه بن سلام و کعب الاحبار، مرجع پاسخگویی به سؤالات آنها بودند. از این رو می بینیم کتابهای تفسیر از سخنان آنان پر است. نویسندگان تفسیر نیز در شرح سخنان آنها راه مسامحه را در پیش گرفتند، در حالی که ریشه این گفتار یا تورات است و یا مجعولات آنان».(۱)

مجاهد بن جبیر در مقدمه تفسیرش می نویسد: «انّ آثار مجاهد المرویّه فی تفسیر الطبری والدرّ المنثور مشتمل علی کثیر من الاسرائیلیّات والقصص المعروفه بین أهل الکتاب أی النصاری و الیهود.(۲)

در مقدمه تفسیر ابن کثیر از دکتر یوسف عبدالرحمن المرعشلی:

دخلت اسرائیلیّات فی کتب التفسیر و کانت مصادر الاسرائیلیّات تدور حول أربعه أشخاص هم: عبدالله بن سلام، کعب الأحبار، و وهب بن منبّه، و عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح(۳)

و نیز محقق معاصر، ابوریّه می نویسد:

«آنگاه که دعوت اسلام قوی و نیرومند گردید و بازوان آن توانا گشت، و قدرتهای مخالف شکسته شد، مخالفان دیرینه اسلام که پیوسته سدّ راه انتشار آن بودند، وقتی از رویارویی با آن مأیوس

۱- ۱ . مقدّمه ابن خلدون، ص۴۳۹.

۲- ۲ . تفسیرمجاهد، ج۱، ص۳۶.

۳- ۳ . مقدمه تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۱۹.

گشتند از طریق حیله و مکر به فکر خیانت افتادند و از آنجا که قوم یهود از سرسخت ترین گروههای مخالف اسلام بودند، تصمیم گرفتند که تظاهر به اسلام کنند ولی دین خود را در دل نگاه دارند که بتوانند حیله های مؤثری را به کار ببرند.»(1)

اینها گذشته از اینکه چهره معارف و تاریخ اسلام را دگرگون کردند، سبب پیدایش بسیاری از مذاهب و فرقه های مختلف گردیدند که در جامعه موجبات تنازعات شدید گروهی را فراهم سازند و به اختلاف جامعه اسلامی بیشتر دامن زنند و در نتیجه از حربه «اختلاف بینداز و حکومت کن» به اهداف خود برسند.

۳. منع حدیث

آنچه بیش از هر چیز دیگر، عامل شکستن وحدت مسلمین و ایجاد اختلاف و پیدایش فرق و مذاهب گوناگون گردید منع نگارش و نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بود . این مسأله سبب شد که اخبار و روایات صحیح رسول گرامی اسلام از اذهان و اندیشه ها، محو گردد و دومین حجت خدا پس از قرآن مجید دستخوش نسیان و فراموشی شود.

ارزش و اهمّیت سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله تا آنجا بود که خداوند می فرماید:... از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه وحی است که بر او فرستاده می شود.(2)

۱- ۱ . اضواء علی السنه المحمدیه، ص۱۳۷.

۲- ۲ . نجم/ ۴.

در همین رابطه است که پیوسته حاملان احادیث ستوده شده اند و پیامبر درباره آنان می فرماید: «نَضَّر اللّه امرءً سمع مقالتی فوعاه و حفظها و بلغها؛(۱) خدا چهره آن کس را زیبا سازد که سخن مرا بشنود، آن را بفهمد، حفظ کند و به دیگران برساند.»

نگارش حدیث در زمان خود رسول الله وجود داشته است . در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارد.

دکتر صبحی صالح می نویسد: «قطعی و مسلّم است که عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات آن حضرت دست به نگارش حدیث زده اند و عدّه بیشتری نیز در سالهای پایانی پیامبر به ضبط روایات اقدام نمودند . سپس به نمونه هایی اشاره می کند، از جمله سعد ابن عباده انصاری صحیفه ای در اختیار داشت که در آن پاره ای از احادیث و سنن رسول اللّه صلی الله علیه و آله را گردآوری کرده بود. جابر ابن عبدللّه انصاری در حیات رسول اللّه صحیفه ای تدوین نمود در باب مناسک حج . صحابی معروف ابن عباس پس از رحلت آن حضرت روایات و سنن رسول خدا را به نگارش در آورد. اما همه اینها از بین رفت.»(۲)

قدرت منع حدیث به حدی بود که: «ابوبکر، پانصد حدیث از پیامبر نوشته بود، همه را سوزانید.»(۳)

جریان ممنوعیّت نگارش و نقل روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به

۱- ۱ . سنن ترمذی، ج۵، ص۳۴، حدیث ۲۶۵۷.

۲- ۲ . علوم الحدیث و مصطلحه، ص۲۳ _ ۱۲ با گزینش.

۳- ۳ . مستدرک حاکم، ج۱، ص ۱۰۲. تذکره الحفاظ، ذهبی، ج۱، ص۵.

دستور خلفا به ویژه خلیفه دوم پدید آمده است. در آثار و نوشته های نویسندگان اهل سنّت درباره انگیزه ها و علل این اقدام توجیهاتی دیده می شود که به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت. آنچه در اینجا لازم است بررسی شود، پیامدهای منع نگارش حدیث و تأثیر تأخیر در نگارش و تدوین احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در سرنوشت تاریخ حدیث است. آیا این حرکت به سود جامعه اسلامی و مسلمانان تمام شده یا آثار مخرّب و زیانباری برای امت اسلامی داشته است؟

اگر با دیدی واقع بینانه و منصفانه بنگریم، مشاهده خواهیم کرد که در اثر این عمل زیانهای فراوانی متوجه فرهنگ اسلامی شده است که به هیچ وجه قابل جبران نیست. یکی از این آثار، مخفی ماندن بسیاری از مجموعه های حدیثی و از بین رفتن آنهاست.

شیخ محمد ابوزهو در این باره می گوید: یک قرن گذشت و هیچ یک از خلفا فرمان گردآوری حدیث را به دانشمندان صادر نکردند، بلکه آ ن را به حافظه آنان وانهادند. گذشتِ این زمان طولانی از بین رفتن بسیاری از حافظان حدیث، یعنی صحابه و تابعین را به دنبال داشت.(۱)

برخی از صحابه از ترس تازیانه، شکنجه، تبعید و دیگر محرومیتهای اجتماعی، از نقل سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله سرباز می زدند. حتی ابوهریره که به «مُکثِر حدیث» معروف گشته بود، از ترس تازیانه خلیفه، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را کتمان می کرد و می گفت: ما توان و

۱- ۱ . تدوین السنه الشریفه، ص۴۸۲ به نقل از الحدیث و المحدثون، ص۱۲۷.

جرأت گفتن «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله » را نداشتیم تا زمانی که عمر از دنیا رفت.(۱)

از جمله آثار تلخ منع نگارش احادیث نبوی صلی الله علیه و آله ، متهم شدن دین اسلام و مسلمانان به عقب ماندگی و دور افتادن از قافله فرهنگ و تمدن بشری و جعل احادیث است. محمد ابوریه در این باره می نویسد: از جمله پیامدهای تأخیر در امر تدوین حدیث، پس از قرن اوّل هجری و بخش زیادی از قرن دوم، این است که درهای نقل حدیث گشوده شد و جریان جعل حدیث بدون هیچ قانون و ضابطه ای رونق و گسترش یافت.(۲)

منع نگارش حدیث موجب شد میدان برای نشر و گسترش اسرائیلیات باز شود و احادیث صحیح و ساختگی درهم آمیخته گردد. با گذشت زمان، کار تشخیص و جدا سازی احادیث صحیح از سقیم، مشکل تر شد. ابو ریه در این زمینه به تفصیل به بحث و بررسی پرداخته و خطر و زیان نفوذ اندیشه های انحرافی یهود را به فرهنگ اسلامی گوش زد کرده است.(۳)

علاّمه سیدمرتضی عسکری در این باره می نویسد:

مسلما از زمانی که مکتب خلفا باب نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را مسدود کرد، باب نقل روایات اسرائیلی را به طور کامل به روی آنان

۱- ۱ . همان، ص۴۸۷ به نقل از البدایه و النهایه، ج۸، ص۱۱۵.
۲- ۲ . اضواء علی النسه المحمّدیه، ص۱۱۸.
۳- ۳ . همان، ص ۱۴۷ _ ۱۴۵.

گشود. این امر بدین شکل صورت گرفت که به افرادی مانند تمیم داری نصرانی و کعب الاحبار یهودی اجازه داده شد تا احادیث اسرائیلی را به میل خود در میان مسلمانان گسترش دهند.(۱)

ابن ابی الحدید از کتاب الاحداث مدائنی نقل می کند:

معاویه از نشر احادیث در فضایل علی علیه السلام منع می کرد، و متقابلاً به وضع و ساختن احادیثی در فضایل خلفا و صحابه غیر از علی علیه السلام سفارش می کرد و پولهای فراوانی برای این کار خرج می کرد و نیز به نقل از ابن عرفه که معروف است به نفطویه که از بزرگان محدثین است می نویسد: اکثر احادیث جعلی در فضایل صحابه در زمان بنو امیه که منع کتابت حدیث تا آن زمان ادامه داشت، انجام شد.(۲)

استاد جعفر سبحانی نیز در این باره می نویسد:

اسلام و مسلمانان در اثر منع نگارش حدیث و نشر آن، خسارات بزرگی را متحمل شدند که با آمار و ارقام قابل شمارش نیست، چگونه قابل شمارش باشد. در حالی که این امر موجب پیدایشِ هرج و مرج در اعتقادات، اعمال، اخلاق، آداب و حتی جوهره و کنه دین و اصول آن گردیده است. خلأ حاصل از این عمل، زمینه های مناسبی را برای پیدایش بدعتهای یهودی و یاوه های مسیحی و افسانه های زردشتی، به ویژه از سوی دانشمندان یهود و نصاری به وجود آورد، تا احادیث

۱- ۱ . معالم المدرستین، ج۲، ص۵۷.
۲- ۲ . شرح نهج البلاغه، ج۱۱، ص۴۴ ـ ۴۴ برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب الکامل فی التاریخ، ج۳، ص ۴۳۰ سخن مغیره بن شعبه مراجعه شود.

فراوانی جعل کننـد و آنها را به پیامبرانِ الهی نسـبت دهند، همچنان که افسانه هایی را ساختند و به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نسبت دادند.(۱)

برخی از اهل تحقیق گفته اند که تصمیم مهم خلیفه دوم، عمر، در جلوگیری از کتابت حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله ، به خـاطر پیروی از اهل کتاب بوده است.(۲) از عروه بن زبیر نقل شده است که عمر تصـمیم به نوشـتن احادیث و سـنن رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت. او در این باره با صحابه مشورت کرد؛ همه آنان با این اقدام موافق بودند. عمر یک ماه در این بـاره تأمّل کرد، آن گاه گفت: من فکر کردم و دیـدم که پیش از شـما، اهل کتاب در کنار کتاب خـدا، کتابهایی نوشـتند و بر آنها تکیه کردن و در نتیجه، کتاب خدا را رها نمودند؛ امّا من کتاب خدا را با چیزی نمی پوشانم.(۳)

در گزارش دیگری آمـده است که عمر آنچه را که دیگران نوشـته بودنـد، جمع آوری کرده، دسـتور داد تـا آنها را بسوزاننـد. سپس گفت: «اُمنیّته کاُمنیه اهل الکتاب» و یا «مثناه کمثناه اهل الکتاب.»(۴)

به هر حـال، بـا وجود ممنوعیت رسـمی نگـارش حـدیث، بسیاری از عالمـان اهـل کتـاب (احبـار و رهبـان) اجازه نشـر روایات اسرائیلی را از خلیفه داشتند و آزادانه، اندیشه های انحرافی خود را منتشر ساختند.(۵)

۱- ۱ . الملل و النحل، ج۱، ص۶۵.

۲- ۲ . بحوث مع اهل السنه والسفینه، ص۹۷.

۳- ۳ . تقیید العلم، ص۵۰.

۴- ۴ . النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج۱، ص۲۲۵.

۵- ۵ . تاریخ سیاسی اسلام، ج۲، تاریخ خلفاء، ص۹۷.

پیامدهای منع نگارش حدیث فراوان است.(۱) امّا شاید بتوان گفت مهمّ ترین اثر آن، دور شدن امت اسلامی از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سرپوش نهادن بر فضایل آنان بود؛ زیرا از این رهگذر، احادیث معتبر بسیاری در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام از میان رفته است.(۲)

اگر خلفای بعد از رسول خدا در مورد نگارش و تدوین سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله به همین مقدار اکتفا می کردند با تمام مشکلات و اثرات زیانبارش، باز قابل تحمّل بود. ولی آنان علاوه بر این به افراد و عوامل نفوذی یهود و نصاری اجازه دادند و بعضا آنان را مورد حمایت قرار دادند تا به گسترش عقاید خود در اسلام بپردازند و در این مسیر قصه گویان و داستان سرایان بیش از دیگران به آشفتگی در دین اسلام دست زدند.

۴. میدان دادن به داستان سرایان

یکی از ریشه های اصلی و علل مهم نشر و گسترش اسرائیلیات و احادیث جعلی در میان مردم، شیوع قصه خوانی و آزادی عمل داستان سرایان در پناه دستگاه خلافت خلفا و دولت اموی بوده است. آزادی عمل قصه خوانان در شرایطی بوده است که نگارش و نقل حدیث و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خلفا، به ویژه با فرمان رسمی خلیفه دوم، در دوره صحابه و تابعین ممنوع شده است. پس از

۱- ۱ . تدوین السُنّه الشریفه، ص ۴۸۱ به بعد.

۲- ۲ . تقیید العلم، ص۵۴ به نقل از تدوین السنه الشریفه، ص۴۸۸.

آنان، کسانی که در حوادث گذشته و تاریخ انبیا و خلقت و امثال آن بدون ذکر سند متصل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می گفتند، و سخنانشان نوعی شباهت ظاهری با داستان های قرآن داشت، به «قَصّاص» مشهور شدند.(۱) منبع اصلی قصه خوانان را تورات و نقل های شفاهی رایج در میان عالمان یهودی و نصرانی تشکیل می داد. قصه خوانان معمولاً هنگام اقامه نماز، برای عموم مردم به ایراد سخن و داستان سرایی می پرداختند.

گفته شده است که قصه خوانی در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر وجود نداشته و از زمان خلیفه دوم و با اجازه او آغاز گردیده.(۲) و به تدریج ادامه و گسترش یافته است. رواج داستان سرایی در زمانی بوده است که قصه خوانان و پندآموزان، دین و باورهای دینی را دستمایه تجارت خود ساخته، حدیث را وسیله ای برای امرار معاش خود و بر آوردن خواسته های حاکمان قرار داده بودند. بدین ترتیب، آنان بسیاری از افسانه های ملّت های پیش از اسلام، به ویژه داستان های تاریخی دینی یهودیان را به نام تفسیر قرآن و به قصد تخریب یا تحریف مبانی اعتقادی، در لا به لای تعالیم اسلامی و تفاسیر قرآن جا داده اند. حرکت داستان سرایان با گذشت زمان گسترش یافت و زمامداران نیز آنان را برای اهداف سیاسی خود به کار گماشتند.

نتیجه هماهنگی و همکاری نزدیک حکومت با داستانسرایان و

۱- ۱ . نقش ائمه در احیای دین، ج۶، ص۸۳.

۲- ۲ . تاریخ سیاسی اسلام، ج۲، تاریخ خلفا، ص۹۸.

قصّاص این شد که تاریخ و عقاید و... تمامی مسایل اسلامی دست خوش نوعی تحریف و دست کاری گردید.

اعتقاد ما بر آن است که داستانسرایان و قصاص با کاری که انجام دادند تمامی متون اسلامی را آلوده به اخبار صحیح و ناصحیح کردند و دنیای اسلام را دچار مشکلات و مسایلی نمودند که تا امروز تلاش بدون وقفه علما شیعه نتوانسته است آثار تخریبی آن را از دامان فرهنگ اصیل و انسان ساز اسلام برطرف نماید. در این زمینه استاد جعفر سبحانی می فرماید:

حصیله البحث: ان هذه العصابه التی اتینا باسمائهم و ذکرنا عنهم شیئا، کانوا هم الأسس فی تسرب القصص الدینی الیهودی والمسیحی الی متون کتب المسلمین و صارت نواه لکثیر من القصاصین والوضاعین الذین سنجوا علی منوالهم و نقلوا کل ما سمعوه من غث و سمین باسم الدین... .(۱)

حاصل بحث: اینکه این مشکلات و مسایلی که مقداری از آن را نقل کردیم، اساس و بنیان شد برای اینکه قصه های دینی یهود و مسیحی در متون اسلامی و کتب مسلمین سرایت کند و هسته بسیاری از قصه های بعدی بر طبق آنها گردد و دیگران نقل کنند هرچه را شنیدند به اسم دین بدون تحقیق در صحیح بودن یا ناصحیح بودن آن.

نتیجه ساختن روایات و کار افرادی مانند کعب الاحبار، تمیم داری و وهب ابن منّبه در مورد خداوند قول به تشبیه و تجسم و در مورد

۱- ۱ . کتاب ملل و نحل، ج۱، ص۹۷ مقدمه.

افعال بندگان قول به جبر شد و امروز اثر نامطلوب آن را شاهد هستیم ثمره تلخ منع حدیث و جدا کردن قرآن از عترت پاک پیامبر عظیم الشأن اسلام ظهور فرقه هایی مانند حنابله و در رأس آنها وهابیت گردید که امروز قائل به تشبیه و تجسیم می باشند و هر چیزی که مطابق میل و نفع آنان نباشد به اسم بدعت در دین مردود می شمارند و معتقد به آن را به اسم کافر و مشرک از جامعه اسلامی طرد می نمایند.

در این زمینه استاد سبحانی مفصل بحث نمودند(۱) و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

یاد آوری یک نکته مهمّ

یکی از مسایل قابل دقت و توجّه این است که انسان در طول تاریخ به اسطوره سازی پرداخته است و علاقه خود را جهت بزرگ نمایی از شخصیتها و حتی اشیای پیرامون خود، نشان داده است. عوامل متعددی را می توان تأثیرگذار در این امر دانست . مثلاً گاهی محبت افراطی به شخص یا شی ء، یا موضع گیری و بروز حساسیت در مقابل دیگران و... .

به دنبال همین مسأله است که گاهی راه را به خطا رفته و از آبشارهای مسموم عطش خویش را برطرف نموده، به گزاف گویی و خارج شدن از حق تمسّک می جوید و دچار غلوّ می شود این مسأله خود نیاز به تحقیقی وسیع و جامع دارد که در این مختصر نمی گنجد.

ص: ۷۵

۱- ۱ . رجوع کنید به مقدمّه کتاب ملل و نحل، ج۱.

در پایان نتیجه می گیریم که عواملی چون جهل، نفوذ عوامل بیگانه، تحریف و جعل احادیث، رسیدن به شهرت و سوء استفاده مالی و... از عوامل مهم و زمینه ساز عقاید و افکار غلوآمیز می باشد.

ص: ۷۶

فصل سوم

معرفی مهم ترین فرقه های غلات و افکار و عقاید غلوّآمیز

قبـل از پرداختن به معرفی مهم ترین فرقه هـای غلاـت و بیان پاره ای از افکار و عقایـد غلوآمیز آنها، اشاره ای گـذرا به عوامل زمینه ساز پیـدایش و ظهور این فرقه ها داشـته باشـیم. این امر ممکن است در بدو نظر تکرار آنچه در فصل دوم گذشـته، باشد. ولی به دلیل اینکه بتواند راهی برای دقتّ نظر محققان و صـحت قضاوت آنان پیرامون آنچه در این فصل خواهد آمد، باشد. از اهمّیت و ارزش برخوردار است.

الف. با ایجاد شـعار و قانون «حسـبنا کتاب الله» جامعه مسـلمین از دسترسـی به احد الثقلین یعنی امامان معصوم و شایسته محروم مانـد مع الاسف همان مسأله ای که پیامبر گرامی اسـلامی اینقـدر تأکیـد بر آن داشـتند و فرمودنـد برایم قلم و کاغذ بیاورید تا برای شـما بنویسم که کتاب خدا و عترت جدایی پذیر نیست و اینها با شـعار کفایت کتاب خدا و نسـبت هذیان گویی به پیامبر منشاء تمام گرفتاریهای مسلمین

ص: ۷۷

شدند و عملاً دَرِ خانه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که مفسران واقعی قرآن بودند، بسته شد. در نتیجه مردم در تأویل و توجیه برخی از آیات متشابه قرآن آزادانه حرکت کردند و لذا در پاره ای از موارد مرتکب افکار و عقاید غلوآمیز شدند. همین امر موجب پیدایش فرقه های غالی در گذر زمان گردید.

ب. میدان دادن به جاعلان حدیث و قصّه خوانان و حتی مساعدت مالی و غیره به آنان از طرف حکومتهای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ، خود زمینه بسیار قوی نفوذ فکری بیگانگان از اسلام، در جامعه مسلمین بوده و توانسته در پیدایش عقاید غلوآمیز نقش به سزایی ایفا نماید.

ج. ظلم و ستم و فشار و شکنجه دوستداران اهلبیت توسط حکومتها و واکنش آنها در مقابل این ستمها از یک طرف و ذکر مناقب ساختگی برای افرادی که شایستگی آن را نداشتند از طرف دیگر، از نظر روانی مردم ساده خصوصا افرادی که از ضعف علمی و عقیدتی و فکری برخوردار بودند را بر آن داشت تا برای مقابله با حکومتها، مرتکب ابراز اعتقادات افراطی گشته و در بیان کرامات و فضایل به حق ائمه مبالغه نموده و آنان را تا مرز خدایی یا نبوت بالا برند.

زیرا عظمت وجودی ائمه معصومین علیهم السلام مخصوصا امام امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام آنقدر زیاد و فوق العاده بود که توجّه افکار عمومی را به خود معطوف نمود و در مقابل این فضایل و کرامات حتی بزرگان دچار افکار غلوآمیز شدند تا آنجا که از

شخصیت های بزرگ اهل سنت چنین نقل شده است:

عمر بن خطاب می گوید: زنهای عالم عقیم هستند از اینکه فرزندی مانند علی بیاورند (نقل به مضمون است).

در این مورد از شافعی نقل کردند که این گونه سروده است:

و مات الشافعی و لست ادری علی ربه ام ربه اللّه

و یا اشعاری که از ابن ابی الحدید نقل شده است:

یابرق ان جئت الغری فقل له اتراک تعلم مَن بارضک موذع

فیک ابن عمران الکلیم و بعده عیسی یقفّیه و احمد یتبع

بک فیک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و الملاء المقدس اجمع

این گونه مطالب که فراوان است . به همین مقدار اکتفا می کنیم موجب انحراف و غلو گردید.(۱)

د. اصولاً دستگاههای سیاسی حاکم بر جامعه سعی دارد برای ادامه حکومت، با مخالفان به هر شیوه ممکن برخورد نماید. در این امر حکومت آن روز جامعه اسلامی نیز یکی از راهها و شیوه های برخورد، با مخالفان را اتهام غلوّ می دانست. آنان با تهمت غلوّ و افکار و عقاید غلوآمیز به مخالفان، خون آنان را ریخته و در نابودی آنها از هیچ کوششی فروگذار نکردند و دامنه این تهاجمات بیشتر متوجّه شیعیان و دوستان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

ه . شیعه واقعی امامان معصوم علیهم السلام چگونه می توانند دارای عقاید و افکار غلوآمیز شوند، در حالی که در کنار ائمه بودند و در بسیاری از

۱- ۱ . مقدمه غررالحکم آمدی، به قلم مرحوم محدث ارموی، چاپ دانشگاه تهران.

مواقع عقاید خود را بر آنان عرضه می داشتند و مُهر تأیید و صحت دریافت می کردند . مانند حضرت عبدالعظیم حسنی که عقاید خود را بر امام هادی علیه السلام عرضه داشت و دیگران.

و. براساس حدیث افتراق امت پیامبر صلی الله علیه و آله به هفتاد و سه فرقه که با اختلاف و تفاوت در نقل هم در کتب اهل سنت آمده است و هم در کتب معتبر شیعه(۱) . به خاطر رعایت اختصار از ذکر کامل آن خودداری می کنیم. تنها یک گروه نجات یافتگان و چنانچه در ذیل حدیث آمده با استناد به آیه «الَّذِینَ یَ_تَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّ_بِیَّ الاْءُمِّ_یَ...»(۲) و حدیث ثقلین، آن گروه فقط بر شیعه اثنی عشری منطبق است (وگرنه استدلال به این حدیث با مشکل رو به رو خواهد شد) زیرا شیعه اثنی عشری عقاید خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر و معصومین اخذ نموده است. غالی بودن این گروه بعید به نظر می رسد که ما در پایان همین فصل به معرفی شیعه و حدیث افتراق می پردازیم.

بنابراین اغلب فرقه هایی که رهبرانشان به عنوان شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام معرفی کرده اند اینها به مدارک اهل سنت است؛ والا ائمه هیچ زمانی این افراد را به عنوان اصحاب یا شاگرد خود قبول نداشتند و این کار دستگاههای سیاسی برای متهم کردن ائمه و نابودی شیعه بود.

۱- ۱ . کتب اهل سنت: منسد احمد بن حنبل، ج۴، ص۱۰۲؛ السنه ابن ابی عاصم، ج۱، ص۷۵؛ سنن دارمی، ج۲، ص۳۱۴؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۲۶ و المستدرک حاکم نیشابوری، ج۱، ص۲۱۸. در منابع شیعی مانند: خصال، معانی الاخبار و امالی صدوق؛ روضه کافی؛ احتجاج طبرسی؛ کتاب سُلیم ابن قیس و بحارالانوار. با اختلافات در تعابیر.

۲- ۲ . اعراف/ ۱۵۷.

ز. آنچه از فِرق غلات به شیعه منتسب گردیده، کار فِرق نویسان است که خود جای تأمل و دقّت دارد در اینکه آیا آنان در این انتساب راه حق و صواب را پیموده اند یا اینکه عواملی وجود داشته که دست به این کار بزنند. در یک کلام، علم فِرق نیز مانند تاریخ و تفسیر و علوم دیگر از بازیهای زمانه مصون نماند.

با توجّه به موارد یاد شده اکنون به معرفی برخی از مهم ترین فرقه های غلات و افکار و عقاید آنان مطابق آنچه فرق نویسان آورده اند می پردازیم.

الف. غلات قبل از اسلام

انجیل و الوهیت حضرت عیسی علیه السلام

همانطور که قرآن کریم در آیه ۱۷۱ سوره مبارکه نساء و آیه ۷۷ سوره مبارکه مائده ، به صراحت غلو مسیحیان را پیرامون حضرت عیسی علیه السلام مطرح نموده و با توجه به تفاسیر پیرامون آیات فوق روشن شد که اهل کتاب از یک طرف این عبد صالح و پیامبر بزرگ الهی را تا حد خدایی بالا بردند و از طرف دیگر با نسبت ناروا دادن به حضرت مریم علیهاالسلام شخصیت او را پایین آوردند. اکنون مواردی را که ارباب کلیسا با تمسک به آن، هنوز هم قائل به الوهیت آن بزرگوار می باشند و این اعتقاد غلوآمیز را تبلیغ و ترویج می کنند بیان می نماییم:

* یکی از استدلالهایی که بزرگان کلیسا برای الوهیت مسیح ذکر می کنند این جمله مسیح است که فرمود: «من و پدر یکی هستیم»(۱).

۱- ۱ . انجیل یوحنا، ۱۰: ۳۰.

آنها این جمله را یکی از واضح ترین استدلال خود بر الوهیت مسیح می دانند ؛ زیرا خود او گفته من با پدر یکی هستیم یعنی ذات هر دو یکی است.

البتّه باید متذکر شویم این برداشت ناصحیح می باشد . با کمی دقّت در فرمایشات حضرت عیسی علیه السلام به این نکته پی می بریم:

«ای پدر قدوس اینها (حواریون) را که به من دادی به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.»(۱)

«آیا در تورات نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ پس اگر آنانی که کلام خدا به ایشان نازل شد خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد.»

«خدا در جماعت خدا ایستاده است و در میان خدایان داوری می کند... سپس از جانب خدا سخن می راند و می فرماید من گفتم شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد.»(۲)

با توجه به آنچه ذکر شد هیچگاه اتحاد ذات خدا با حضرت عیسی از کلام آن حضرت استفاده نمی شود.

* یکی دیگر از استدلالهای ارباب کلیسا برای اثبات الوهیت مسیح این آیه است:

۱- ۱ . همان، ۱۷: ۱۲.

۲- ۲ . تورات، مزامیر مزمور ۶/۸۲.

«نه برای اینها فقط سؤال می کنم ، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان را به من ایمان خواهند آورد تا یک گردند چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.»(۱)

«آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می گویم از خود نمی گویم ، لکن پدری که در من ساکن است او این اعمال را می کند . مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است... .»(۲)

این کلام نیز به نظر دانشمندان کلیسا سندی بر الوهیت حضرت مسیح است ؛ زیرا به طور وضوح گفته است خدا در مسیح است و مسیح در خدا و یکی از بهترین دلیلها بر این مطلب است.

لکن به نظر می رسد این برداشت از کلام عیسی علیه السلام که اتحاد او با خدا اتحاد واقعی باشد درست نیست ، بلکه نوعی اتحاد مجازی است و حاکی از شدت ارتباط مسیح با خداست همین امری را که مسلمانان معتقدند که اطاعت از انبیا اطاعت از خداست.

از مویدات می توان به این جمله انجیل نیز استفاده کرد که فرمود:

«خدا محبت است و کسی که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در او...»(۳)

۱- ۱ . انجیل یوحنا، ۱۷: ۲۰.

۲- ۲ . همان، ۱۴:۱۱.

۳- ۳ . همان ۴:۱۶.

اگر منظور اتحاد حقیقی باشد باید بگوییم همه ایمان داران خدا هستند و هیچکس چنین حرفی را نمی زند.

* در انجیل از حضرت مسیح نقل شده که فرمود:

پـدرتان ابراهیم به خاطر اینکه روزگار مرا ببینـد مسرور و شادمان شـد و آن را دید و خوشـنود گشت یهودیان گفتند : «تو که پنجاه سال بیشتر نداری چگونه ابراهیم را دیده ای؟»

به آنها گفت : «براستی به شما می گویم که من قبل ابراهیم هم بوده ام.»(1)

مسـیحیان این آیه را یکی از بهترین دلیلها بر الوهیت مسـیح می دانند و می گویند هنگامی که می گفت «من قبل ابراهیم بودم» دلیل بر این است که او طبیعتی الهی دارد.

به نظر می رسـید اگر کمترین دقتی در این کلام بشود مطمئناً جسم مسـیح منظور نبوده ، بلکه او به صورت مجاز سـخن گفته است ؛ چرا که ابراهیم روز ولادت مسـیح را ندیـده و همین طور روز پیامبری و... همه اینها بعـد از ابراهیم علیه السـلام به وقوع پیوسـته و این امر واضـحی است. لذا مراد از قبلیت، علم عیسـی علیه السـلام است به چگونگی ارسال و ارشادات پس منظور از خلقت، خلقت روحانی مسـیح قبل از ابراهیم بوده و در کتاب مقدس می توان به آیاتی دست یافت که بگوید خدا روح مسـیح را قبل از همه موجودات خلق کرده ، چنانکه در روایات اسلامی هم می توان به روایاتی دست یافت که خدا روح انبیای خاص

۱- ۱ . همان، ۸:۵۹.

خودش را قبل از دیگر آفریده هایش خلق کرده و این هیچ دلیلی بر الوهیت کسی نیست.

* یکی از شاگردان حضرت مسیح از وی درخواست کرد:

«ای آقا خدا را به ما بنمایان» و مسیح به او فرمود: «این مدت زیادی که با شما بودم مرا نشناختی ای فیلبس؟

هر که مرا ببیند پدر را دیده است پس چگونه می گویی به من خدا را بنمایان؟»(۱)

دانشمندان مسیحی درباره این آیه می گویند: «مسیح صورت کامل و ملموس خداست که می توان آن را دید و او جلوه کامل خداست و هر که مسیح را ببیند خدا را دیده است و هر که مسیح را بشناسد خدا را شناخته است پس بحث درباره خدا به مسیح ختم می شود.»

به نظر ما این نصّ هم اصلاً بر الوهیت مسیح دلالت ندارد ؛ چرا که مسیحیان معتقدند رؤیت خدا در دنیا محال است و در عهد عتیق به این نکته اشاره شده است که خداوند به موسی علیه السلام می فرماید تو روی مرا نخواهی دید . پس اگر مسیح خدا باشد ، چگونه او دیده می شود؟

* یکی از استدلالهای مسیحیان برای خداوندی مسیح این است که در مواردی از کتاب مقدس، حضرت عیسی علیه السلام خود را پسر خدا خطاب کرده و از خداوند تعبیر به پدر یا پدرم کرده است، پس فهمیده می شود او پسر خداست.

«پس عیسی آوازی بلند برآورد و جان داد... چون یوزباشی که

۱- ۱ . انجیل یوحنا، ۱۴: ۸.

مقابل او ایستاده بود، دید که بدین طور صدا زده، روح را سپرد، گفت: فی الواقع، این مرد پسر خدا بود.»(۱)

مواردی که در کتاب مقدس مسیح پسر خدا نامیده شده، بدین قرار است:

انجیل متی، ۳:۱۷ ؛ ۴:۳ ؛ ۸:۲۹ ؛ ۱۴:۳۳ ؛ ۱۷:۵ ؛ ۲۶:۶۳ ؛ ۲۷:۵۴.

انجیل مرقس، ۱:۱ ؛ ۱:۱۱ ؛ ۵:۷ ؛ ۹:۷ ؛ ۱۴:۶۱.

انجیل لوقا، ۱:۳۲ ؛ ۴:۴۱ ؛ ۹:۳۵ ؛ ۲۲:۷۰.

انجیل یوحنا، ۱:۳۴ ؛ ۱:۴۹ ؛ ۹:۳۵ ؛ ۱۰:۳۶ ؛ ۱۹:۷.

در ادبیات کتاب مقدس همه مؤمنین فرزندان خدا هستند و اختصاصی به مسیح ندارد دلیل بر این مدعی جمله حضرت موسی علیه السلام است که فرمود:

شما پسران یهود خدای خود هستید.»(۲)

و نیز در انجیل متی می خوانیم: «من به شما می گویم که:... (اعمال صالح انجام دهید) تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید.»(۳)

مسیحیان به برخی از افعال و کارهای مسیح استدلال می کنند و چون معجزات آن حضرت را نتوانستید درست بفهمند و توجیه کنند درباره او غلو کردند و او را خدا یا پسر خدا خواندند.

۱- ۱ . انجیل مرقس ۳۹ _ ۳۷:۱۶.

۲- ۲ . تورات، سفر تثنیه ۱۴:۱.

۳- ۳ . انجیل متی، ۵:۴۴.

با توجه به اینکه موارد غلوآمیز ارباب کلیسا بسیار زیاد است (راجع به حضرت مریم، پولوس، پاپها و...) و خود تحقیقی مستقل می طلبد ما به همین مقدار اکتفا کرده و از اطاله سخن خودداری می نماییم.

ب. فِرَق مهم غُلات از صدر اسلام تا غیبت کبری

۱. بشاریّه

پیروان بشار شعیری کوفی بودند. نام دیگر این فرقه علبائیه یا علیائیه است. گویند که علی پروردگار خالق است که در خاندان علوی هاشمی جا گرفت و ولی عبد و رسولش را در خانواده محمدی قرار داد. مانند مخمّسه اظهار نمود که علی علیه السلام ، فاطمه علیهاالسلام ، حسن و حسین علیهماالسلام ، خدا می باشند و در حقیقت فاطمه علیهاالسلام حسن و حسین علیهماالسلام جعلی و آنان همان علی علیه السلام هستند، زیرا او امام نخستین در این میان بود. وی منکر پیغمبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله گردید و گفت که محمد بنده علی و علی پروردگار بود. و منزلت محمد صلی الله علیه و آله را به درجه ای رساندند که مخمّسه در مورد سلمان قائل هستند یعنی او را فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند!(۱) مخمسه گویند چون بشار شعیری منکر خدایی محمد صلی الله علیه و آله شد و پیغمبری سلمان را انکار کرد به صورت مرغی مسخ شد که او را علباء خوانند و در دریا می باشد . از این جهت این فرقه را علبائیه می خوانند. علیأ نیز گفته شده است که در این

۱- ۱ . المقالات والفرق، ص۵۹؛ الخطط، ج۲، ص۳۵۳؛ الفرق الاسلامیه، ص۴۳.

صورت علیائیه نیز صحیح است.(۱)

او قائل به اباحه، تعطیل و تناسخ بود.(۲) امام جعفر بن صادق علیه السلام به او لقب شیطان بن شیطان داد و گفت که او از دریا بیرون آمد تا مردم را بفریبد؛ حضرت او را کافر، فاسق و مشرک خواند هرچند بشار ظاهرا سعی می کرد که خود را پیرو امام وانمود کند.(۳)

۲. بشیریه

پیروان محمد بن بشیر کوفی از موالی بنی اسد بودند.(۴) وی از واقفه بود و در مورد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اظهار می داشت که او غائب شد و خود را به اهل نورانی و به اهل ظلمانی نشان می دهد و آن حضرت نمرد و به زندان نیفتاد ، بلکه غائب و قائم ال محمد است و در هنگام غیبت، محمد ابن بشیر را جانشین خود کرد و انگشتر خود را به وی داد و آنچه را پیروانش از امر دین و دنیا احتیاج دارند به او آموخت و بعد از وی، او امام است.(۵) او می گفت ظاهر انسان آدم و باطنش ازلی است و به ثنویت اعتقاد داشت هشام ابن سالم با او مناظره کرد و به آن اقرار نمود.(۶)

۱- ۱ . المقالات والفرق، ص ۶۰؛ رجال کشی، ج ۲، ص ۷۰۲؛ عبدالرحمن بدوی، شخصیات قلعه، ص ۴۹.

۲- ۲ . المقالات و الفرق، ص ۵۹؛ رجال کشی، ج ۲، ص ۷۰۲؛ شخصیات قلعه، ص ۴۹.

۳- ۳ . رجال کشی، ج ۲، ص ۷۰۱؛ تنقیح المقال، ج ۱ باب بشار، ص ۱۷۰؛ منهج المقال، ص ۶۵.

۴- ۴ . رجال کشی، ج ۲، ص ۷۷۵؛ علم الهدی، الفصول المختاره، ج ۲، ص ۹۴؛ فرق الشیعه، ص ۱۲۲.

۵- ۵ . رجال کشی، ج ۲، ص ۷۷۵؛ فرق الشیعه، ص ۱۲۲؛ المقالات الفرق، ص ۶۳ و ۹۱.

۶- ۶ . رجال کشی، ج ۲، ص ۷۷۵؛ المقالات والفرق، ص ۹۱؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۷۸.

او معتقـد به حلول بود و می پنـداشت تمـام کسانی که منسوب به حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله هسـتندماننـد خانه ها و ظرفها می باشـند و محمـد صـلی الله علیه و آله پروردگاری است که در تن هر کس که منتسب به آن حضـرت باشد حلول می کند. او زاییده نشد و نخواهد زایید و در این حجابها، پنهان مانده است.(۱) او فردی حیله گر و شعبده باز بود و از پارچه حریر تصویر ابوالحسن را ساخته و با ادویه خاصـی آن را رنگ کرده بود و با ترفنـدهای زیرکانه ای کاری می کرد که شبیه صورت انسان می شـد. او این پارچه را جمع می کرد و هرگاه می خواست شـعبده بازی کند در آن می دمید و آن را برپا می داشت و به اصحابش می گفت که ابوالحسن نزد من است و اگر دوست دارید او را ببینید و بدانید که من پیامبر هستم. پیش من بیایید و از طریق شـعبده بازی به آنان وانمود می کرد که با ابوالحسن صـحبت می کنـد و با او مناجات می نماید تا اینکه خبر این کار، به هارون الرشید رسید او نیز دستور دستگیری او را داد و به علت زندقه گردنش را زدند.(۲)

او فردی اباحی مذهب بود و منکر احکام شـرع گشت و تنها نمازهای پنجگانه و روزه ماه رمضان را مستثنی می نمود و ازدواج بـا محـارم چـه مرد و یـا زن را حلال دانست و به این آیه اسـتناد کرد: «مرد و زن را به ازدواج آنـان درمی آورد»(۳) معتقد به تناسخ بود و می پنداشت ائمه یکی

ص: ۸۹

۱- ۱ . المقالات والفرق، ص۶۰.

۲- ۲ . رجال کشی، ج۲، ص۷۷۶؛ بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۱۰؛ قاموس الرجال، ج۸، ص۷۹.

۳- ۳ . فرق الشیعه، ص۱۲۳؛ تنقیح المقال، ج۲ باب محمد، ص۸۸.

هستند و تنها از بدنی به بدن دیگر منتقل می شوند.(۱) در مذهب آنان همه افراد در همه چیز حتی زن، مال و خوراکی مشترک هستند.(۲) آنان ائمه دیگر از فرزندان امام موسی علیه السلام را ناپاک داشتند و از انسابشان جدا کردند و تکفیر نمودند و اموال و خونهایشان را مباح ساختند.(۳)

۳. بیانیه

از غلات و پیروان بیان بن سمعان تمیمی نهدی هستند. نام این فرد بیان بن سمعان فهدی و «بیان بن سمعان تمیمی» نیز آمده است. او از معاصرین حضرت علی ابن الحسین علیه السلام و محمد باقر علیه السلام بود.(۴) او نخست خود را جانشین ابوهاشم عبداللّه بن محمد بن حنفیه می دانست . بعد غلوّ کرد و علی را خدا شمرد و معتقد به تناسخ و رجعت شد.(۵) سپس دعوی نبوت کرد و به امام باقر علیه السلام نامه نوشت که اسلام بیاور تا سلامت بمانی و بالا روی و نجات یابی و موفق شوی؛ زیرا تو نمی توانی که خداوند در کجا و نبوت و رسالت را قرار داده است و تنها وظیفه رسول، رساندن است و کسی که انذار کرد عذرها را کنار گذارد. حضرت نیز عمرو ابن ابی عفیف ازدی فرستاده بیان را مجبور نمود تا نامه را بخورد. او نیز خورد و مرد.(۶)

ص: ۹۰

۱- ۱ . المقالات والفرق، ص۹۲؛ رجال کشی، ج۲، ص۷۷۶.

۲- ۲ . فرق الشیعه، ص۱۲۳؛ قاموس الرجال، ج۸، ص۷۸.

۳- ۳ . فرق الشیعه، ص۱۲۳؛ المقالات والفرق، ص۹۲.

۴- ۴ . الانساب، ج۲، ص۳۸۶؛ قاموس الرجال، ج۲، ص۲۴۶؛ الفصل، ج۴، ص۱۸۵.

۵- ۵ . المختصر، ص۳۷؛ محمد ابن یوسف کرمانی؛ الفرق الاسلامیه، ص۳۵، احمدبن یحیی الیمانی، المنیه و الامل، ص ۳۰.

۶- ۶ . فرق الشیعه، ص۵۸، الملل و النحل، ج۱، ص۱۱۴؛ قاموس الرجال، ج۲، ص۲۴۷.

او می پنداشت مقصود خداوند از آیه «این بیانی برای مردم و هدایت و موعظه ای برای متقیان است.»(۱) خود وی می باشد.(۲) او ادعا کرد که اسم اعظم را می داند و با آنان با سیاره زهره صحبت می کند و او جوابش را می دهد.(۳) و خداوند ازلی و ابدی و مردی از نور است و در روز قیامت تمام اعضای او نابود می شود و تنها چهره اش باقی می ماند.(۴) زیرا خداوند فرمود: «هر چیزی نابود می گردد مگر وجه او».(۵)

بر حضرت علی ابن الحسین علیه السلام دروغ می بست، احادیث جعلی زیادی را به او نسبت می داد. امام صادق علیه السلام نیز فرمودند که آیه «هر تهمت زننده گناهکار»(۶) در مورد هفت تن نازل شد که یکی از آنان بیان بن سمعان می باشد.(۷) سرانجام در مسجد کوفه شورش کردند. خالدبن عبداللّه قسری او و پانزده نفر دیگر از یارانش را دستگیر کرد. آنان را با طناب بستند و بر آنان نفت ریختند و آتش زدند و همه سوختند جز یکی که فرار کرد وقتی به عقب نگاه کرد دید که دیگران در آتش هستند برگشت و خود را بار دیگر در آتش انداخت. این واقعه در سال ۱۱۹ بوقوع پیوست.(۸)

۱- ۱ . ال عمران/ ۱۳۸.

۲- ۲ . الفرق بین الفرق، ص۱۴۵؛ فرق الشیعه، ص۱۵۸؛ التبصیر، ص۱۲۴.

۳- ۳ . الحور العین، ص ۲۶۰؛ مقالات الاسلامین، ج ۱، ص۶۶؛ الفرق بین الفرق، ص۱۴۵.

۴- ۴ . المختصر، ص۱۴۶؛ الحور العین، ص ۱۶۱، الفرق الاسلامیه، ص۳۵.

۵- ۵ . سوره قصص/ ۸۸.

۶- ۶ . شعراء/ ۲۲۲.

۷- ۷ . رجال کشی، ج۲، ص۵۷۷ و ۵۹۰؛ قاموس الرجال، ج۲، ص۲۴۵ _ ۲۴۶؛ منتهی المقال، ص۶۸.

۸- ۸ . الکامل، ج۵، ص۲۰۸؛ فرق الشیعه، ص ۵۰؛ المقالات والفرق، ص۳۳.

عـده ای از بیانیه معتقدنـد که او پیامبر بوده و قسـمتی از دین محمـد علیه السـلام را نسخ کرد.(۱) و عـده ای نیز او را خـدا می داننـد و می گوینـد که بیـان به آنـان گفت: روح پروردگـار در انبیـاء و ائمه یکی پس از دیگری وارد شـد (تناسـخ) تااینکه به ابوهاشم رسید و پس از او به بیان انتقال یافت لذا برای خود ربوبیت قائل گردید.(۲)

او نیز گفت جزو الهی در علی علیه السـلام حلول کرد و در او با جسـدش متحـد شـد. از این رو هنگامی که از ملاحم خبر می داد علم غیب می دانست و درِ خیبر را نیز به این وسیله کَنْد و در این مورد است که فرمود: به خدا قسم من درِ خیبر را با نیروی بدنی و به حرکت غذایی نکندم ، بلکه با نیروی ملکوتی آن را از جا در آوردم.(۳)

و نیز گفت که علی علیه السـلام گـاهی ظـاهر می شود و در تفسـیر کلاـم خداونـد تعالی «آیا (کافران) منتظرنـد که خداونـد و ملائکه در پرده هایی از ابر نزد آنان بیاید»(۴) اظهار داشت که منظور علی علیه السلام است و او کسی می باشد که در حجابها می آیـد و رعـد صـدای او و برق خنـده اوست.(۵) در مـورد آیـه «او کسـی اسـت کـه در آسـمان پروردگـار است و در زمین پروردگار است»(۶).

۱- ۱ . التبصیر، ص۱۲۴؛ المختصر، ص۱۴۵؛ المقالات والفرق، (قسمت تعلیقات)، ص۱۷۵.

۲- ۲ . التبصیر، ص۱۲۴؛ المختصر، ص۱۴۵؛ المقالات والفرق، (قسمت تعلیقات)، ص۱۷۵.

۳- ۳ . الملل و النحل، ج۱، ص۱۱۳؛ المقالات والفرق، (قسمت تعلیقات)، ص۱۷۵.

۴- ۴ . بقره/ ۲۱۰.

۵- ۵ . الملل والنحل، ج۱، ص۱۱۴.

۶- ۶ . زخرف/ ۸۴.

می پنداشت که پروردگار زمین غیر از پروردگار آسمان است و پروردگار آسمان غیر از پروردگار زمین است و پروردگار آسمان بزرگتر از پروردگار زمین است.(۱) به گمان او، علی در ابر است و با باد پرواز می کند و بعد از مرگ صحبت و بر مغتسل حرکت می کند و خداوند آسمان اللّه و پروردگار زمین امام می باشد.(۲)

۴. خطابیه

از غلات و پیروان ابوالخطاب محمد ابن مقلاص بن راشد منقری بزّار برّاد اجدع اسدی کوفی بودند. در مورد اسم او اختلاف شده است و عده ای او را ابوالخطاب محمد بن زینب اسدی اجدع، ابوالخطاب بن ابی ذئب، ابوالخطاب محمد ابن ثور و... نامیده اند.(۳)

او نخست از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام بود. او امامان را ابتدای پیغمبر و سپس خدا دانست و به الوهیت جعفر ابن محمد علیه السلام و پدران او قائل گشته و گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خدای روزگار خویش است و او آن کسی نیست که وی را حسّ و از وی روایت می کنند، بلکه چون از عالم بالاـ به این جهان نزول کرد صورت آدمی به خود گرفت.(۴)

۱- ۱ . رجال کشی، ج۲، ص۵۹۲؛ تنقیح المقال، ج۱ باب الباء، ص۱۸۳؛ قاموس الرجال، ج۲، ص۲۴۴.

۲- ۲ . رجال کشی، ج۲، ص۶۱۷؛ تنقیح المقال، ج۱، باب الباء، ص۱۸۳؛ قاموس الرجال، ج۲، ص۲۴۵.

۳- ۳ . الانساب، ج۵، ص۱۶۱؛ الکنی و الالقاب، ج۱، ص۶۴؛ محمدجواد مشکور، تاریخ مذاهب اسلام، ص۳۹۳.

۴- ۴ . الملل والنحل، ج۱، ص۱۳۶؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۵۰؛ منهاج السنه، ج۱، ص۲۳۹.

خطابیه آیه «اما کشتی برای مساکین بود که در دریا کار می کردند خواستم معیوبش سازم»(۱) منظور از کشتی ابوالخطاب، مساکین اصحابش و پادشاهی که پشت آنان بود عیسی بن موسی عباسی می باشد . او کسی است که ابوالخطاب را کشت و اباعبداللّه در ظاهر در صدد نکوهش ما برآمد، امّا در باطن نظرش مخالفان و دشمنان ما بود. لذا کلمه ابوالخطاب راکه امام صادق علیه السلام بیان نمودند تأویل کردند و گفتند: منظور امام، قتاده بن دعامه بصری فقیه اهل بصره است. قتاده نزد ابوجعفر علیه السلام و اباعبداللّه علیه السلام می آمد و مکنی به ابوالخطاب بود. ابوالخطاب و اصحابش این گونه تأویل کردند فردی که مورد لعن ابوعبداللّه واقع شد آن دیگری بود و حضرت با این عمل خواست تا اصحابش را گمراه سازد و بیش از پیش در وادی نادانی قرار دهد. حضرت علیه السلام با کمال قاطعیت این گفته آنان را رد نمود.(۲)

او می پنداشت که امام جعفر صادق علیه السلام او را پس از خویش قیم و وصی خود قرار داده است. سپس از این مرحله گذشت و دعوی نبوت و پیغمبری کرد و اینکه اسم اعظم را می داند و سرانجام گفت که از فرشتگان است.(۳) اعتقاد داشت که او و پیروانش همان بهشت و دشمنانش دوزخی که در قرآن ذکر شده است می باشند. و بهشت و دوزخ جز دو مرد بیشتر نیستند و غیر از آنها وجود خارجی ندارند.(۴)

۱- ۱ . سوره کهف، آیه ۷۹.

۲- ۲ . المقالات والفرق، ص۵۴ _ ۵۵.

۳- ۳ . فرق شیعه، ص۶۹ _ ۱۰۵. مقالات اسلامیین، ج۱، ص۷۷. الفرق المفترقه، ص۴۲.

۴- ۴ . التعریفات، ص۸۹؛ تاریخ شیعه، ص۱۹۲؛ برنارد لویس، اصول الاسماعیلیه، ص۹۹.

آنـان محارم را حلال شـمردند و گفتنـد: گناهان و کارهای زشت نام مردانی است و آیه قرآن را که می فرمایـد: «خداونـد می خواهد که بر شما آسان گیرد»(۱) به این صورت تأویل کردند که توسط ابولخطاب این آسان گیری انجام می گیرد و مادرها، دخترهـا، خواهرهـا، فرزنـدان، مردان، زنـان را برای خودشـان و برادرانشـان مباح کردنـد و تولـدها و انساب را باطل نمودنـد و گفتند: آنان همان کسانی هستند که از قبل در طی زمان به خصوصـی برمی گشـتند و در این مورد سخن خداوند تعالی را که می فرماید: «بلکه آنان از خلقت جدید در اشتباه می باشند»(۲) و «آنان را به اشتباه انداختیم آنچه بر خودشان به اشتباه افتاد»(۳) و به گمان چنین تاویل کردند که تمامی اسباب توالد و نکاح تلبیس است.(۴)

معتقدنـد اولاـد حسـن و حسـین فرزنـدان خداونـد و دوسـتداران او هسـتند. شـهادت دروغ را برای هـم کیشـان خـود و علیه مخالفانشان در اموال، دماء و فروج حلال می دانند و معتقدند دماء، اموال و زنان مخالفانشان بر آنان حلال است. در این موارد امام جعفر صادق علیه السـلام نامه ای به ابوالخطاب نوشت که: «شـنیده ام تو می پنداری که زنا، خمر، صـلوه، صـیام و فواحش مردانی هستند. چیزی را که می گویی درست نیست .

ص: ۹۵

۱- ۱ . نساء/۲۸.

۲- ۲ . ق/ ۱۵.

۳- ۳ . انعام/ ۹.

۴- ۴ . المقالات والفرق، ص۶۳؛ فرق الشیعه، ص ۷۰.

من اصـل حقم و فروع حق طـاعت خداونـد است و دشـمن مـا اصل شـر می باشـد و فروع و شاخه های ایشان فواحش هسـتند . چگونه اطـاعت کننـد کسـی را که نشناسـند و چگونه می تواننـد بشناسـند کسـی را که از او اطـاعت نمی کننـد.»(۱) عینیـه بن مصعب روایت کرد که امام جعفر صادق علیه السلام به او گفت : «چه چیز از ابوالخطاب شنیدی؟» گفت : «از او شنیدم که می گفت دسـتت را بر سینه او گذاردی و به او گفتی آگاه باش و فراموش نکن که من علم غیب می دانم و تو صندوقچه علم ما و جایگاه راز ما هستی و بر مرده و زنـده ما امین می باشـی.» و امام فرمود: به خـدا سوگند چیزی از بدن من جز با دست او تماس پیدا نکرد ، اما اینکه می گویی که من به او گفته ام که علم غیب می دانم به خدا سوگند من غیب نمی دانم.»(۲)

آنان بعضـی از آیات را شاهد بر مذمت بعضـی از افراد آوردند مانند: «بدرستی که خداوند به شـما دستور می دهد تا گاو ماده ای را بکشید»(۳) که معتقدنـد این آیه در مورد عـایشه است و نیز مراد از آیه «بـدرستی که شـراب، قمـار، انصـاب و الازلام از عمل شیطان است»(۴) ابوبکر و عثمان و عمر است. و جبت و طاغوت در قرآن همان عمرو بن عاص و معاویه هستند.(۵)

از قرائن تاریخی می توان دریافت که فرقه اسماعیلیه ارتباط

۱- ۱ . رجال کشی، ج۲، ص۵۷۷؛ معجم الرجال، ج۱۴، ص۲۴۵؛ قاموس الرجال، ج۸، ص۳۹۴.

۲- ۲ . رجال کشی، ج۲، ص۵۷۹ ؛معجم الرجال، ج۱۴، ص۲۴۵؛ قاموس الرجال، ج۸، ص۳۹۵ و ۴۲.

۳- ۳ . بقره/ ۶۷.

۴- ۴ . مائده/ ۹۰.

۵- ۵ . تبصره العوام، ص۱۷۰؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص۱۸۳؛ التنبیه والرد، ص۱۵۴.

نزدیکی با خطابیه و ابوالخطاب داشته است، چنانکه میمون قداح از شاگردان و پیروان خطاب بود. از طرفی در کتب اسماعیلیه نام ابوالخطاب به عنوان یکی از مؤسسین این فرقه ذکر شده است. نخستین کتاب مشهور اسماعیلیه «الکتاب» می باشد و از کتب سری و مقدس این فرقه در آسیای میانه محسوب می گردد. در این کتاب ابوالخطاب مقامی بلند دارد. و او را به عنوان مؤسس فرقه اسماعیلیه یاد کرده و در اهمیت و عظمت مانند سلمان فارسی دانسته شده است . چنانکه می نویسد: «مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان ابوالخطاب نهادند که تن خود را به فدای فرزندان جعفر صادق علیه السلام کردند که در دور دوایر بماند.»

در نوشته ها نیز فقراتی شبیه به این مطلب وجود دارد و در آن نوشته ها ابوالخطاب مؤسس فرقه اسماعیلیه و میمون قداح پیرو او دانسته شده است. داعی فاطمی ابوحاتم رازی در کتاب الزینه که از تألیفات قرن چهارم هجری است نام ابوالخطاب را جزو مؤسسین اسماعیلیه آورده است.(۱)

به هر صورت این گروه رفته رفته رو به ازدیاد گذاردند و با فرماندار کوفه به مخالفت پرداختند. عیسی ابن موسی در مقابل آنان ایستاد و روزی که هفتاد نفر از آنان در مسجد کوفه برای شورش گرد آمده بودند، به جنگ علیه آنان مبادرت ورزید و همگی آنان را کشت. در

۱- ۱ . الفهرست «ابن ندیم»، ص۲۴۶؛ برنارد لوئیس، اصول الاسماعیلیه، ص۱۰۲، ص۱۰۶؛ تاریخ شیعه، ص۱۹۳ _ ۱۹۵.

این پیکـار چون پیروان ابوالخطاب از وسایل جنگی بی بهره بودنـد، با سـنگ و کارد و چوبـدستی با لشـکر عیسـی ابن موسـی مبارزه کردنـد و ابوالخطاب مـدام فریاد می زد که آنان را بکشـید ؛ زیرا چوبدستی های شـما کار نیزه ها و شمشـیرها را در تن آنان می کند و نیزه ها و شمشـیرهای آنان به شـما زیانی نمی رساند، اما وقتی سـی تن از یاران او کشـته شدند، دیگر پیروانش گفتند: «آیا نمی بینی از این گروه چه بر سـر ما می آید و شمشیرهای برهنه آنان با تنهای ما چه می کند؟» ابوالخطاب در پاسخ آنـان گفـت: «گنـاه از من نیست ، زیرا برای خـدا بـداء حاصـل شـد و خـواست او تغییر کرد و در این رنـج می خواهـد شـمارا بیازمایـد . اکنون مردانه تلاش کنیـد و به مرگ تن در دهیـد ؛ زیرا شـما نمی توانید از مرگ فرار کنید.» ابوالخطاب نیز در این میان گرفتار شد. حاکم کوفه دسـتور داد تا او را در «دارالرزق» که در کنار فرات بود با دسته ای از پیروانش به دار زنند. سپس پیکر آنها را سوزاند و سـرهایشان را نزد منصور فرسـتاد. او نیز دسـتور داد تا سه روز سـرها را به دروازه بغداد آویختند و سپس در آتش بسوزانند.

بعضـی از پیروان ابوالخطاب گفتند که وی و هیچیک از یاران او در این نبرد کشـته نشدند بلکه به چشم مردمان مشـتبه گردید که آنان کشـته شده اند، چه ایشان به فرمان ابو جعفر بن محمد صادق علیه السـلام در مسـجد گرد آمدند و به ستیز پرداختند و هنگامی که از آنجا خارج شدند کسـی آنان را ندید و به هیچ کدام از آنان گزندی نرسید و افراد عیسی ابن موسی یکدیگر را می کشتند و به یاران ابوالخطاب صدمه ای

نرساندند.(۱)

۱ _ ۴. معمّریه

عده ای از خطابیه گفتند امام پس از ابوالخطاب مردی به نام معمر است. او را همچون ابوالخطاب می پرستیدند و می گفتند که جهان نابود نمی شود و بهشت چیزهایی است از خوبی و آسایش و تندرستی و دوزخ چیزهایی است که از بدی، سختی، گزند و رنج به مردم می رسد.(۲) معتقدند که خداوند نوری است که در تنهای برگزیدگان و پیامبران حلول می کند. پس آن نور از جعفر بن محمد صادق علیه السلام بیرون رفت و در ابوالخطاب وارد شد و جعفر از فرشتگان گردید . سپس از ابوالخطاب بیرون آمد و در معمر جای گرفت. ابوالخطاب از فرشتگان گشت و معمّر به خدایی رسید. مردی به نام ابن لبان در حمایت او به پاخاست و مردم را به معمّر دعوت نمود . می گفت که او خداوند عزوجل است. به او درود می فرستاد ، به سوی او نماز می گذارد و به نام او روزه می گرفت. او از حلال و حرام همه گونه لذات را روا داشته بود و چیزی در پیش او ناروا شمرده نمی شد. زنا، دزدی، نوشیدن شراب، خوردن مردار، خون و گوشت خوک، زناشویی با مادر، دختر، خواهر و همخوابگی بامردان را روا می شمرد. او غسل جنابت را از یاران خود برداشت. وی می گفت از نطفه پاک که بنیاد آفرینش آدمی است نمی توان پرهیز کرد و چیزهایی

۱- ۱ . المقالات و الفرق، ص۸۲ _ ۸۱؛ فرق الشیعه، ص۱۰۵ _ ۱۰۳؛ التبصیر، ص۱۲۷.

۲- ۲ . الفرق بین الفرق، ص۱۵۱؛ الملل و النحل، ج۱، ص۱۳۷؛ مقالات الاسلامیین، ج۱، ص۷۷.

را که خداوند در قرآن روا و ناروا داشته است نام های کسانی می باشد که آنان را به نیکی و بدی یاد کرد. آنان رستاخیز را باور ندارند و قائل به تناسخ ارواح هستند. معتقدند که امام جعفر صادق علیه السلام و ابوالخطاب دو فرشته بزرگ هستند که در نزد پروردگار بزرگ مرتبه که خدای آسمان است قرار دارند. و معمر پروردگار زمین است و مطیع پروردگار آسمان می باشد و فضل و قدرت او را می داند.(۱)

نوری که همان خدا بود در عبدالمطلب قرار داشت ، در ابوطالب، محمد و علی وارد شد. بنابراین آنان خداوند هستند و می گویند که محمد و ابوطالب مردم را مسخره کرده اند. و مدام روح یکی پس از دیگری در ابدان آنان وارد شد تا به معمّر رسید.(۲)

۲ _ ۴. بزیعیه

دومین فرقه خطابیه است که پیروان بزیع بن موسی حائك از اهل کوفه بودند، امام جعفر صادق علیه السلام را خدا می دانست و می گفت: «امام جعفر صادق علیه السلام آن نیست که مردم او را می بینند، بلکه او به این صورت خود را به مردم نمایانده است.»(۳) می پنداشت به هر مؤمنی وحی می شود. در این باره سخن خداوند تعالی را که فرمود: «هیچ کس جز به اذن خداوند ایمان نمی آورد.»(۴) تأویل کرده گفتند: «یعنی به وی از سوی خداوند وحی می رسد». به آیه «و هنگامی که به حواریون

۱- ۱ . فرق الشیعه، ص۷۴ _ ۷۱؛ المقالات والفرق، ص۵۴ _ ۵۳.

۲- ۲ . مقالات الاسلامیین، ج۱، ص۷۷؛ الفصل، ج۴، ص۱۸۷؛ الملل والنحل، ج۱، ص۱۳۷.

۳- ۳ . یونس/ ۱۰۰.

۴- ۴ . سوره مائده، آیه ۱۱۱.

وحی کردم.»(۱) استدلال کرده و خویشتن را حواریون خواندند. آیه: «پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد»(۲) را بیان داشته، گفتند هرگاه روا باشد که خدا به زنبور عسل وحی فرستد وحی فرستادن بر ما سزاوارتر است.(۳)

۳ _ ۴. عمیریّه

فرقه سوم از خطابیه است که پیروان عمیر بن بیان عجلی هستند آنان با بزیعیه ارتباط نزدیکی دارند ، اما معتقدند کسانی که می گویند ما نمی میریم دروغگو هستند . بلکه ما می میریم، اما جانشینانی در زمین وجود دارند که می مانند و آنان امامان و پیامبران هستند. این گروه امام صادق علیه السلام را می پرستیدند و او را پروردگار خود می خواندند.(۴) آنان در کناسه کوفه خیمه ای برپا کردند و در آن جمع می شدند و آداب پرستش را در حق امام صادق علیه السلام انجام می دادند. وقتی این خبر به یزید بن عمر بن هبیره فزاری رسید ، او را دستگیر کرد و در کناسه کوفه به دار آویخت.(۵)

۴ _ ۴. مفضلیّه

فرقه چهارم از خطابیه است که پیرو مردی منسوب به مفضل صیرفی هستند. آنان امام جعفر صادق علیه السلام را خدا می دانند و برای

۱- ۱ . نمل / ۶۸.
۲- ۲ . مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص۷۸؛ المقالات والفرق، ص۵۴؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۳۷.
۳- ۳ . بیان الادیان، ص ۵۳۱؛ الحور العین، ص۱۶۷؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۸۱.
۴- ۴ . الحور العین، ص۱۶۷؛ الفرق بین الفرق، ص۱۵۲؛ الخطط، ج ۲، ص ۳۵۲.
۵- ۵ . الملل والنحل، ج ۱، ص۱۳۷؛ المقالات الاسلامیین، ج ۱، ص۷۸.

اینکه امام جعفر صادق علیه السلام از ابوالخطاب بیزاری جُسته بود، آنان نیز از وی بیزاری جُستند.(۱)

۵. سبائیه

ما معتقدیم که داستان عبدالله ابن سبا و نسبت آن به شیعه دروغ و ساختگی است و تنها راوی آن شخصی به نام سیف ابن عمیر است که حال او معلوم است و ما با ادلّه قطعی در ادامه بحث به آن می پردازیم ، ولی به هر حال آنها پیروان عبداللّه بن سبا هستند. او ابتدا علی علیه السلام را پیامبر دانست. سپس پنداشت که خداست.(۲) عبدالله بن سباء دعوی نبوّت کرد و چنین پنداشت که امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مقام الوهیت است.

هنگامی که این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، ابن سباء را خواست و از وی درباره این موضوع سؤال نمود. ابن سباء صریحا به این عقیده اعتراف کرد و گفت: «آری تو خدا هستی و من پیامبرت می باشم.» امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو! شیطان تو را مسخره کرده است. مادرت به عزایت بنشیند . از این سخن باطل برگرد و توبه کن.» او نپذیرفت. حضرت علیه السلام او را زندانی کرد و سه روز به وی مهلت داد تا توبه کند، ولی توبه نکرد. حضرت او را به آتش سوزانید و فرمود: شیطان بر او مسلط گردیده و به نزد وی می آمد و این عقیده را به او تلقین می کرد.(۳)

۱- ۱ . التبصیر، ص۱۲۸.

۲- ۲ . لسان المیزان، ج۳، ص ۲۹۰.

۳- ۳ . رجال کشی، ج۱، ص۳۲۳؛ بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۸۶ و قاموس الرجال، ج۵، ص ۴۶۱.

آنان معتقـد بودنـد قرآنی که وجود دارد جزیی از نُه جزء قرآن واقعی است که علم همه آن پیش علی علیه السـلام می باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را کتمان کرد.(۱) معتقد به تناسخ هستند و می گویند ائمه اهل بیت جزیی از اجزای خداوند می باشند.(۲) علی علیه السلام در ابر است و رعد صدای او و برق تازیانه او می باشد و هر وقت صدای رعد به گوششان می رسید در برابر آن می ایستادند و با تعظیم و احترام تمام می گویند «السلام علیک یا امیرالمؤمنین.»(۳)

عـده ای از سـبائیه معتقدند که علی علیه السـلام با پیامبر صـلی الله علیه و آله در زمان حیات ایشان در نبوت شـریک بودند، امّا پیامبر صـلی الله علیه و آله مقـدّم بود . هنگامی که وفات نمود علی علیه السـلام نبوت را به ارث بُرد و نبی گردید و به او وحی گردید و جبرائیل با رسالتی نزد او آمد.(۴)

از آنجا که مسأله عبداللّه سبا و فرقه سبائیه بیشتر به افسانه شبیه است و ساختگی بودن آن با تحقیقات محققین(۵) قطعی و مسلم است ، از طولانی شـدن بحث خودداری نموده، تنها به ذکر مواردی اندک که افسانه بودن این جریان تاریخی را ثابت می کند می پردازیم:

۱. اکثر کتب معتبر تاریخ از متقدمین این داستان را نقل کرده اند.

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه (حدیدی)، ج۵، ص۷_۶ و میزان الاعتدال، ج۲، ص۴۲۶.
۲- ۲ . الملل و النحل، ج۱، ص۱۳۳.
۳- ۳ . التعریفات، ص۱۰۳؛ التبصیر فی الدین، ص۱۲۳.
۴- ۴ . التنبیه و الرّد، ص ۱۵۰.
۵- ۵ . به تحقیقات علّامه سیدمرتضـی عسکری پیرامون عبدالله سبا و همین طور کتاب یکصد وپنجاه صحابی ساختگی مراجعه شود.

ظاهرا قدمت تاریخی این داستان، حداکثر تا کتب تاریخی قرن چهارم هجری می باشد. پس از آن در بعضی از کتب ملل و نحل آمده است. حال جای این سؤال می باشد که چگونه ممکن است حادثه ای با این درجه اهمیت (الوهیت علی علیه السلام و آتش زدن مخالفان توسط آن حضرت) از چشم تیزبین مورخین و سیره نویسان اسلامی دور مانده باشد. خصوصا در شرایطی که به دنبال کوچک ترین بهانه ای برای اقدام علیه علی علیه السلام بوده اند.(۱)

۲. بنا بر تحقیقات علاّمه عسکری ، عموم مورخین این جریان را از طبری نقل می کنند ؛ زیرا قبل از او کسی نقل نکرده . طبری نیز داستان ابن سباء را از قول فردی به نام سیف ابن عمر می نویسد که عداوت و دشمنی با اسلام داشته است و تحت تأثیر تعصبات قومی عدنانی مبادرت به افسانه سازی سبائیه کرد و آن را منتسب به قحطان نمود . به این وسیله بزرگان قبائل عدنان نظیر مروان، سعید، ولید، معاویه، عبداللّه بن سعد، ابن سرح، طلحه، زبیر، عایشه و دیگران را که گردانندگان فتنه های بزرگ در اسلام بودند را بی گناه جلوه می دهد و تمامی گرفتاریها را به گردن سبائیه بار نمود.(۲)

۳. با گذشت زمان داستان سبائیه به اشکال مختلفی در کتب ملل و نحل و حدیث و تاریخ مطرح شد، به طوری که در اوایل قرن پنجم این شخصیت به سه فرد مبدّل گردید.(۳)

۱- ۱ . عبداللّه ابن سبا، ج۲، ص۱۳۷.

۲- ۲ . الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج۶، ص ۴۷۵.

۳- ۳ . الانساب، ج۷، ص۴۶؛ التبصیر، ص۱۴۲.

۴. در برخی از کتب آمده است که حضرت او را وادار به توبه کرد که او توبه نکرد او را سوزانید و در برخی دیگر او را به مدائن تبعید کرد.(۱)

بنابراین، با توجه به دلایل فوق مسأله عبدالله ابن سبا و سبائیه را نمی توان پذیرفت.

۶. سریه

پیروان مردی به نام سری اقسم بودند. او مانند ابولخطاب خود را نبی و رسول می دانست که از طرف جعفر ابن محمد علیه السلام فرستاده شده است و امام صادق علیه السلام خدا می باشد و او همان اسلام است و اسلام همان سلام است و سلام همان خداوند است و ما فرزندان اسلام هستیم . چنانچه یهود می گفتند: ما فرزندان خدا و دوستداران او می باشیم.(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به سلمان گفت که سلمان پسر اسلام است.(۳) آنان نماز، روزه و حج را برای جعفر بن محمد علیه السلام انجام می دهند و به او لبیک می گویند و بیان می دارند : لبیك یا جعفر لبیك.

او اصحابش را امر کرد تا از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بیزاری جویند و آنان را تکذیب کنند.(۴) سری خود را قوی و امین می دانست و معتقد بود که او همان موسی رسول است که قوی و امین

۱- ۱ . المقالات و الفرق، ص ۲۰؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۴۴.

۲- ۲ . مائده/۱۸.

۳- ۳ . المقالات والفرق، ص ۵۲؛ فرق الشیعه، ص ۷۱.

۴- ۴ . المقالات والفرق، ص ۵۲؛ فرق الشیعه، ص ۷۱.

می باشد. همان روحی که در موسی بود در او نیز است و عصای موسی نزد او می باشد.(۱) امام صادق علیه السلام سخنان او را تکذیب کرد و گفت: «شیطان به زیباترین شکل آدمی بر او ظاهر شده است.»(۲)

۷. شلمغانیه

پیروان ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن (ابی عزاقر) می باشند . از این جهت این فرقه را عزاقریه نیز می نامند. لقب او را «سلمعان» و «ابوالعذافر» نیز آورده اند. از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام و از دانشمندان و دبیران زمان خود بود و از بزرگان شیعه به شمار می رفت.(۳)

اما در زمان غیبت صغرای امام زمان علیه السلام بر مقام حسین بن روح حسادت ورزید. حسین بن روح از سال انتساب خود به مقام نیابت سوم در جمادی الاخر سال ۳۰۶ ه.ق در بغداد با احترام و عزت می زیست و خاندان ال فرات که وزارت بنی عباس را در دست داشتند، از طرفداران شیعه بودند و از او حمایت می کردند. در ربیع الاول سال ۳۱۲ ه.ق وزارت به دست حامد بن عباس افتاد و ال فرات و اطرافیانش از کار برکنار شده به زندان افتادند.(۴) حسین بن روح نیز به زندان افتاد تا سال ۳۱۷ یعنی پنج سال در حبس ماند(۵). وی پیش از

۱- ۱ . المقالات والفرق، ص۵۲؛ فرق الشیعه، ص۷۱.

۲- ۲ . رجال کشی، ج۲، ص۵۹۲؛ تنقیح المقال، ج۲، باب سعد، ص۱۰.

۳- ۳ . ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه، ص۳۲۱؛ الفرق بین الفرق، ص۱۵۹.

۴- ۴ . صله تاریخ الطبری (قرطبی)، ص۱۴۱؛ خاندان نوبختی، ص۲۱۸.

۵- ۵ . بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۷۱؛ الغیبه (طوسی)، ص۲۴۸؛ خاندان نوبختی، ص۲۲۲.

زندانی شدن مدتی پنهانی زندگی می کرد و چون اعتماد کاملی به ابن ابی عزاقر داشت او را به نیابت خود برگزید و شلمغانی واسطه بین او شیعیان کوفه و مردم بنوبسطام در بغداد شد و توقیعات حضرت مهدی توسط حسین ابن روح به دست شلمغانی صادر می شد و مردم برای رفع حوائج و حل مشکلات به او رجوع می کردند.(۱) حسین ابن روح در زندان از انحرافش مطلع شد و از همان جا در ذیحجه سال ۳۱۲ ه ق توقیعی در لعن ابن ابی عزاقر به شیخ ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی که از بزرگان شیعه بود فرستاد و از وی تبری جست.(۲)

پس از آن ابن عزاقر به سبب دوستی خاص که با محسن پسرابوالحسن علی بن فرات وزیر مقتدر باللّه عباسی داشت و در دستگاه وزارت وارد شد و به کتابت و دبیری پرداخت. در این هنگام قرامطه که طایفه ای از اسماعیلیه بودند به کاروان حاجیان حمله کردند و گروهی را کشتند . مردم بغداد که از ابوالحسن علی بن محمد فرات و پسرش محسن راضی نبودند ، آنان را متهم به دستیاری با قرامطه کردند. محسن برای پیشگیری از حمله دشمنان خود و مطالبه بقیه مالیات، شلمغانی را در دیوان وزارت وارد کرد و به تدبیر او گروهی از دشمنان را به جرم نپرداختن مالیات کُشت. اما ابن فرات و پسرش نتوانستند سوء ظن خلیفه را نسبت به خویش از بابت رابطه با

۱- ۱ . بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۱؛ الغیبه (طوسی)، ص۲۴۸؛ خاندان نوبختی، ص۲۲۲.

۲- ۲ . کتاب الغیبه (طوسی)، ص۲۴۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۰.

قرامطه رفع کنند. سرانجام خلیفه آنان را در سال ۳۱۲ ه.ق به قتل رسانید.(۱) شلمغانی پس از این واقعه گریخت و تا سال ۳۲۰ ه.ق در موصل و اطراف آن می زیست. چون اوضاع آرام گردید به بغداد آمد و در زمان خلیفه الراضی باللّه ادعاهای خود را آشکار نمود.(۲)

در این دوران بزرگانی نظیر حسین بن قاسم وزیر المقتدر، ابوجعفر بسطام، ابوعلی بسطام، ابواسحاق ابراهیم بن محمد و... به او گرویدند.(۳) وی در کتاب «حسّ ششم» خود زنا، فسق و فجور را جایز می داند. آنان معتقد به روزه داری و غسل نمی باشند و به سنت رسول خدا نکاح نمی کنند. اباحی مذهب هستند و زنا را مباح می دانند. معتقدند که محمد صلی الله علیه و آله بر بزرگان و جباران عرب مبعوث شد و چون آنان قسی القلب بودنداز این جهت آنان را امر به سجود کرد، تا ایشان را در اطاعت از خویش بیازماید و اکنون حکمت آن است که ما مردان را بر مباح بودن زنانشان بیازمائیم. هر فاضل و مافوقی می تواند در مفضول و مادون خود وطی کند، چه مرد باشد یا زن تا به این وسیله نور خود را در مفضول وارد سازد و هر کس مانع شود بر اساس قاعده تناسخ به صورت زن درخواهد آمد.(۴)

سرانجام به دستور خلیفه الراضی باللّه در سه شنبه ۲۹ ذی القعده

ص: ۱۰۸

۱- ۱ . قاموس الرجال، ج۸، ص۲۹۳؛ معجم الادباء، ج۱، ص۲۳۵؛ تجارب الامم (ابوعلی مسکویه)، ج۵، ص۱۲۳.

۲- ۲ . خاندان نوبختی، ج۲، ص۲۲۴؛ الکامل، ج۸، ص ۲۹۰.

۳- ۳ . ابن اثیر اللباب، ج۲، ص۲۷.

۴- ۴ . الآثار الباقیه، ص۳۲۱؛ الکامل، ج۸، ص۲۹۳.

سال ۳۲۲ شلمغانی گردن زده شد و جسدش را به دار آویخت و پس از چند روز آن را سوزانید و خاکسترش را در آب دجله ریختند.(۱)

۸. مُخمسه

نام مؤسس و رهبر این فرقه مشخص نیست. شاید بهترین کتابی که در این مورد اظهار نظر کرده است «المقالات والفرق» اشعری قمی است . لذا ترجمه این فرقه از متن این کتاب انتخاب و بیان می گردد. آنان از اصحاب ابوالخطاب غالی می باشند و این نام بر آنان گذاشته شد که پنداشتند خداوند عزوجل همان محمد صلی الله علیه و آله است و او در پنج روح و پنج صورت گوناگون ظاهر گردید. یعنی در شکل محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آشکار شد. معتقدند که چهار نفر از این پنج نفر ملتبس شده اند و حقیقت خارجی ندارند . تنها شخص محمد و صورتش حقیقی است زیرا او اولین کسی است که ظاهر شده است و نخستین ناطقی می باشد که سخن گفت. در بخش دیگری چنین آمده: آنان مقام تمام انبیاء ، رسولان، کسری و پادشاهان را، از آدم تا ظهور محمد صلی الله علیه و آله همان مقام محمد صلی الله علیه و آله می دانند . معتقدند که او پروردگار است . در مورد ائمه بعد از او نیز چنین است و مقام آنان همان مقام محمد صلی الله علیه و آله می دانند. معتقدند که او پروردگار است . در مورد ائمه بعد از او نیز چنین است. مقام آنان همان مقام محمد علیه السلام است . آنان گمان کردند که فاطمه همان محمد است. او پروردگار

۱- ۱ . الکامل، ج۸، ص۲۹۲ _ ۲۹۱؛ الفرق بین الفرق، ص۱۶۰ _ ۱۵۹؛ ریحانه الادب، ج۳، ص۲۳۶ _ ۲۳۵.

می باشد و سوره توحید در مورد او نازل شده است و «بگو خداوند یکی است» یعنی فاطمه واحد و هدایت شده است و «نزاید» یعنی حسن علیه السلام و «زاییده نشده» منظور حسین علیه السلام است و «بر او همتایی وجود ندارد» درباره خدیجه و ام سلمه از میان همسران پیامبر، نازل شد. او در شکل زوج و زوجه ظاهر می گردد چنانکه در صورت پدر و فرزند نیز آشکار می شود و افراد سابق مثل ابوالخطاب، بیان، صائد، مغیره، حمزه ابن عماره، بزیع سری و محمد ابن بشیر پیامبر و باب او هستند. که همان تغییر جسم و تبدیل اسم است و معنی واحد و یکی است.

سلمان باب و رسول می باشد در هر حالی از حالات، در عرب و عجم ظاهر می گردند... .

آنان پنداشتند کسی که این افراد را به این معانی بشناسد مؤمن و آزمایش شده است و تمام شرایع و بندگی از او برداشته می شود و تمام محرمات که خداوند در کتابش و بر زبان پیامبرش بیان نمود، حلال و مباح می باشد و تمامی افعال مانند: نماز، زکات، حج و روزه و عبادت که خدا به آن امر کرد غل و زنجیرهائی می باشند که به عنوان مجازات آنان بر آنان تحمیل شده است و بر دیگران نیست. سپس به تأویل و تحریف آیات: ۲۸۲ سوره بقره، ۵ _ ۴ سوره نساء، ۲۸۳ سوره بقره و ۵۰ سوره اسراء پرداختند که با توجه به اینکه بناء این نوشته بر خلاصه نویسی در این باب می باشد از توضیحات آن صرف نظر می شود.(۱)

۱- ۱ . المقالات و الفرق، ص۵۹ _ ۵۶.

ج. فِرق مهم غلات پس از غیبت کبری تا عصر حاضر

۱. اهل حق

اهـل حـق به معنی مردان حق است . در اصـطلاح نـام گروهی است که بـا نوعی تسامـح علی اللهی نیز گوینـد، ولی آنـان علی اللهی واقعی نیسـتند، بلکه عقایـدشان آمیخته ای از اعتقادات «مانوی» ادیان کهن ایرانی، مـذهب اسـماعیلی و تناسخ هندی می باشـد. اهـل حق را گوران نیز می گوینـد و آن در آذربایجـان یکی از مراکز مهم این فرقه به شـمار می رود. در تمـامی منـاطق ایران و نیز کشورهای همجوار یافت می شود.

اسـاس مـذهب اهـل حق کوشـش برای وصول به حق و خداونـد می باشـد. در این راه بایـد نخست مرحله شـریعت یعنی انجام آداب و مراسم ظـاهری دین و مرحله طریقت یعنی رسوم عرفانی و مرحله معرفت یعنی شـناخت خداونـد و مرحله حقیقت یعنی وصول به خداوند را بپیمایند.

به عقیده آنان اساس مذهبشان حقیقتی است که سبب و علت خلقت موجودات می باشد. دین آنان آکنده از اسرار است. سرّی که خداونـد به پیغمبران گفته است و آن سـرّ نبوت است که از آدم ابوالبشـر آغاز گردید و به حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله که خاتم انبیاء می باشد می پیوندد. از آن پس این سـرّ به نام سـرّ امامت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السـلام گفتـه اسـت و از او تـا دوازدهمین امـام که مهـدی آل محمـد صـلی الله علیه و آله باشـد، می رسـد. پس از غیبت امـام دوازدهم این سرّ به پیروان و اقطاب ایشان که یکی پس از دیگری می آیند گفته می شود.

دستورهای دینی اهل حق اجرای سه بوخت یا سه اصل اخلاقی زردشتی از واجبات است. سنگ اساس عقاید آنان تناسخ و حلول است. حلول ذات را دونادون گویند. به عقیده ایشان در تن هر کس ذرّه ای از ذات اللهی موجود است و ظهور روحانی حق در صورت جسمانی پاکان و برگزیدگان همیشه در گردش می باشد و آن را حذف گردش مظهر به مظهر نامند... منظور از تناسخ و جابجا شدن و از بدنی به بدن دیگر رفتن پاک شدن آدمی از گناهان است و شبیه به پنهان شدن مرغابی زیر آب می باشد. همانطور که خداوند در هفت صورت تجلی می کند فرشتگانی که آنها را چهار ملک می گویند در ابدان دیگران در هفت بار تجلّی می کنند. فرشتگان صادر از خداوند هستند. نخستین آنان از زیر بغل خداوندگار پیدا شد. دومین آنها از دهان او، سومین آنها از نفسش، چهارمین از عروقش و پنجمین از نورش به وجود آمدند.(۱)

اهل حق درباره حضرت علی علیه السلام می گویند که او تجلی ذات خدا می باشد و وی را مظهر تمام و کمال خدا می دانند و اوست که در هر دوره و عصری ظهور و در جسم پاکان و مقدسان از اهل حق تجلی می کند. علی علیه السلام اصول مذهب حق را به سلمان و به عدّه ای از یاران نزدیک خود بیاموخت. نخستین مخلوقات هفت نفر به نامهای جبرائیل (پیر بنیامین) اسرافیل (پیر داود) میکائیل (پیرموسی)

۱- ۱ . تاریخ تبریز، ص۴۲ _ ۴۰؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص۸۴ _ ۷۸؛ دائره المعارف اسلامیه، ج۳، ص۱۰۵ _ ۹۳.

عزرائیل (مصطفی داوودان) حورالعین (رزبار یا رمزبار) عقیق (شاه ابراهیم) و یقین (شاه یادگار) هستند.

آنان معتقدند که مخلوقات بر حسب عنصر اولیه با هم متضادند؛ قسمتی از گل زرد که همان اهل نورند و قسمت دیگر از گِلِ سیاه که همان اهل آتش و تاریکی می باشند. از آداب و رسوم آنان می توان به نماز، سرسپردن، نذر و نیاز، قربانی و روزه، اشاره کرد. نماز آنان به جماعت برگزار می گردد و فُرادی نیست . با نواختن طنبور و آلات موسیقی و خواندن سرود و دعاهای مذهبی عبادت صورت می گیرد. آنان در پیش پیر، عهد و میثاق می بندند و از اصول آن شکستن یک عدد بادام هندی است که تشریفات خاصی دارد و در جمخانه برگزار می شود. از واجبات مذهبی نذر و نیاز است که باید در ظرف هفته، ماه و فصل یا سال یک بار به جا آورده شود. کردار همان قربانی کردن است که باید از حیوانات نر مانند گاو نر، گوسفند یا خروس باشد که آنها را برای این امر پرورش داده اند . اهل حق به گرفتن روزه سخت پای بندند ، ولی روزه ایشان سه روز است و در زمستان می باشد و پس از آن عید می گیرند.(۱)

۲. شیخیه

یکی از فرقه های غلات در عصر حاضر که دارای افکار و عقاید غلوآمیز می باشند فرقه شیخیه است که افکار و عقاید آنها سبب پیدایش فرقه های دیگر مانند بابیه و بهائیه گشت . در مباحث آینده به

۱- ۱ . مشاهیر اهل حق، ص۱۵ _ ۵؛ چهل تنان، ص۵۵ _ ۴۲؛ شاهنامه حقیقت، ص۳۸۲ _ ۳۶۶.

دیدگاههای این دو فرقه می پردازیم.

شیخیه به پیروان شیخ احمد احسایی گفته می شود. زادگاه احسایی روستای مُطَیرفی، واقع در منطقه احساء که از مراکز قدیمی تشیّع بوده است و امروزه منطقه ای در شرق عربستان سعودی به مرکزیت شهر هفوف می باشد.

احسایی در پنج سالگی قرآن را نزد پدرش شیخ زین الدّین آموخت. پس از آن در احساء مقدمات علوم دینی را فرا گرفت.

وی در سال ۱۱۸۶ ق. مقارن با آشوبهای ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم وهابی سعودی، به کربلا و نجف عزیمت کرد.

در سال ۱۲۰۹ ق به علّت بروز طاعون به احساء بازگشت و در سال ۱۲۱۲ پس از مراجعت به عتبات در بصره مسکن نمود و برای اولین بار شروع به بیان بعضی از عبارتهای معمّا گونه و مرموز کرد که خشم علمای متشرعه بصره را برانگیخت . وی پس از آن به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام عازم خراسان شد که در بین راه یا استقبال گرم مردم یزد روبرو گشت . پس از زیارت امام هشتم به یزد مراجعت کرد و سال ها در آنجا ماند و کسب شهرت کرد. در سال ۱۲۳۷ در قزوین توقّف نمود و برخی از عقاید غلوآمیز خود را مطرح کرد که با مخالفت علمای آن دیار از جمله ملّا محمدتقی بَرَغانی معروف به شهید ثالث رو به رو گشت . آثار فراوانی از او در زمینه های مختلف باقی مانده که تا امروز از کتب معروف و منابع اصلی فرقه شیخیه شمرده می شود مانند: جوامع الکلم، شرح الزیاره الجامعه الکبیره،

حیاه النفس فی خطیره القدس، شرح العرشیه...(۱)

معروف ترین عقیده احسایی درباره کیفیت معاد جسمانی است (که همین نظریه دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما از جمله بَرَغانی شد) او اصل معاد جسمانی را که در آیات و احادیث متعددی بر آن تأکید شده می پذیرد ، امّا تفسیر خاصی از جسم ارایه می دهد (معنای عرفی را که آدمی در حیات اخروی همچون حیات دنیوی دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است را نمی پذیرد) می گوید: جسم در احادیث اعم از جسد است . به اعتقاد او آدمی دارای دو جسد و دو جسم است : جسد اوّل مرکب از عناصر زمانی است . این جسد گاهی همراه انسان است و گاهی همراه او نیست . پس این جسد اصلی انسان نیست و در حیات اخروی همراه انسان نمی باشد . جسد دوم عبارت است از طینت انسان که از عالم هور قلیاست که همان عالم برزخ است و حدّ وسط میان عالم مُلك و ملکوت می باشد . جسد دوم، جسد اصلی است و در قبر باقی می ماند . پس از نفخ اسرافیل (نفخه دوم) روح وارد همین جسد می شود و برای محاکمه و جزا فراخوانده می شود.(۲)

عقیده آنها در مسأله امامت سبب شده تا فرقه شیخیه را در زمره غالیان به شمار آورند.

آنان در مسأله فوق معتقد به رکن رابع می باشند که تفسیرهای

۱- ۱ . دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج۶، ص۶۶۴؛ دائره المعارف تشیع، ج۱، ص ۵۰۰.

۲- ۲ . شرح الزیاره الجامعه الکبیره، ج۴، ص۲۶، مجموعه الرسائل، ص۳۰۸.

مختلفی از آن نموده اند به شرح زیر:

اگر مقصود آنها از رکن رابع، چنانکه ابوالقاسم خان ابراهیمی (معروف سرکار آقا) فرموده، دوستی و اتحاد با تمام دوستان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و بریدن از تمام کسانی که از ایشان بریده اند و به عبارت مختصر و مفید تولّی و تبرّی باشد و این رکن چهارم برای ایمان است.(۱) این عقیده صحیح به نظر می رسد همان طور که در کتاب ترجمه الفلسفیه که حاوی پرسش و پاسخ می باشد، آمده است.

«ما مقصودکم من الرکن الرابع و هل هو شخص المعین؟

الجواب _ مقصود علماءنا و اساتیذنا من الرکن الرابع الولایه والبرائه الذین ذکرهما جمیع علماءنا المتقدمین والمتأخرین واعتقدوا وجوبهما و لیس المقصود منه شخصا معیّنا بل المراد منه موالاه اولیاء آل محمد علیهم السلام والبرائه من جمیع اعدائهم...(۲).

اما اگر مقصود علمای شیخیه این باشد که لازمه وجود امام و از وضع امام این است که «در هر عصری سلمانی است» در اصطلاح او را ناطق می خوانند، اوست ناطق واحد، زیرا فرد کامل و شخص اول بین شیعیان است و مرکز شیعیان است. امام و قطب آسمانی و سمت الرأس است . این فرد کامل قطب زمینی یا نظیر السمت امام است و به

۱- ۱ . مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی به قلم هنری کربین، تهران، چاپ تابان، ۱۳۴۶ ش، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، ص۹۱.

۲- ۲ . ترجمه الفلسفیه، من مصنفات حاج ابوالقاسم خان ابراهیمی، چاپ اوّل، نشر السعاده کرمان، ص ۱۶۶_۱۶۷، سؤال ۱۱.

عبارت دیگر مشایخ شیخیه در عصر غیبت وجود چنین فرد کاملی را محقّق دانسته اند ؛ زیرا محال است جامعه بشریت و مردم روی زمین محروم از آن باشند . بنابر حدیث مفضّل نتایج قاطع و جازم دارد که هر کس علنا خود را باب امام اعلام کند، با خود این اظهار ضرورتا از تشیّع خارج است ؛ زیرا غیبت را نقض کرده و رشته انتظار آخر الزمانی را پاره کرده است.(۱)

یا چنانچه در کتاب قصص العلماء آمده است: از جمله طوایف شیخیه حاج محمدکریم خان است . او از شاگردان حاج سیدکاظم و از طبقه علیّه قاجاریه است و به این سبب اشتهار و قوّت و مکنتی پیدا کرده است، مذهب ایشان این است که به رکن رابع قایلند یعنی خدا و پیغمبر و امام و رکن رابع حاجی محمد کریم خان است و می گویند که رکن رابع در هر زمان لازم است و اقرار به آن متحتم و بر این دلیل عقلی اقامه نموده اند که هیچ عقلی بر آن دلالت ندارد و اخباری را متمسک شده اند که اخبار آحاد هم در اسناد آنها سخن بی پایان است و هم در دلالت آنها... .(۲)

لازمه این تفسیر چیزی جز غلوّ نیست ؛ زیرا اشخاص عادی در ردیف و مرتبه معصومین پنداشته اند.

تذکر: راجع به غلو پیرامون فرقه های علویین، مرشدیه، فرق

ص: ۱۱۷

۱- ۱ . مکتب شیخی، ص ۹۹ تا ۱۰۱.

۲- ۲ . قصص العلماء تنکابنی، انتشارات علمیه اسلامیه، ص۶۴، شرح حال حاج محمد کریم خان.

صوفیه، و شیخیه به کتابهای حدیقه الشیعه، مکتب در فرایند تکامل و ارشاد العوام و شرح جامعه کبیره شیخ احمد احسایی و... مراجعه شود.

فرقه های شیخیه

پس از فوت شیخ احمد، یکی از شاگردانش به نام سیدکاظم رشتی جانشین او گشت و تا پایان عمر در شهر کربلا به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود . وی بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که غالبا با زبان رمزی و نامفهوم است. برخی معتقدند منشأ اکثر آرای نادرست شیخیه سیدکاظم رشتی است و احسایی به این آرا اعتقاد نداشته است.(۱)

از جمله طوایف و فرقه های مهم قابل ذکر، سه طایفه است نخستین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان حجه الاسلام است. دومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان ثقه الاسلام است و سومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان احقافی است که هم اکنون مرکز این گروه کشور کویت است و ریاست آنان را میرزا حسن احقافی به عهده دارد که مرجع فقهی شیخیه آذربایجان واسکو می باشد.(۲)

یکی از شاگردان سیدکاظم رشتی، میرزا علی محمد ملقّب به باب بود که پس از فوت سید، مدّعی جانشینی او شد و پس از آن ادعای

۱- ۱ . اعیان الشیعه، ج۲، ص ۵۹۰.

۲- ۲ . قرنان من الاجتهاد و المرجعیه فی اسره الاحقافی (نویسنده میرزا عبدالرسول حائری الاحقافی).

بابیت امام غایب و سپس ادعای نبوت خویش را مطرح ساخت که شرح عقاید او را در فرقه بابیه خواهیم آورد.

۳. بابیه

مؤسس این فرقه میرزا علی محمد باب است. او تحصیلات خود را نزد شیخ محمد عابد شروع کرد که از شاگردان شیخ احمد احسایی و سیدکاظم رشتی بود. اما از نوزده سالگی به محضر سید کاظم رشتی پیشوای شیخیه راه یافت. او پس از درگذشت سید، در بیست و چهارسالگی مطالب ضاله خود را عنوان نمود. از سال ۱۲۶۰ ه.ق تا مدت پنج ماه هجده تن از علمای شیخیه به سید علی محمد باب گرویدند و از روی حساب ابجد با خود وی که نوزده می شود، معروف به حروف حیّ شدند. پس از ادعاهای گزافش از طرف حاکم شیراز حسن خان مقدم ملقب به نظام الدوله بازداشت شد و شش ماه محبوس گردید تا اینکه مأموران سِرّی منوچهرخان معتمد الدوله والی اصفهان که اصلاً گرجی بود او را ربود و به اصفهان برد و در عمارت خورشید مخفی گردید، اما پس از مرگش گرگین خان برای تقرب به دربار، باب را تحت الحفظ به تهران فرستاد . برای جلوگیری از پیشامدهای احتمالی ، سید را از پشت دروازه تهران گذرانیده و به آذربایجان بردند . بعد از حبسهایی در قلعه ماکو و چهریق در حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد علمای آن شهر با او مناظره کردند و توبه نمود. خلاصه توبه نامه او چنین است:

این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل

ولایت او باشد . اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است اما امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواستم و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد استغفر اللّه ربی و اتوب الیه. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف عنایات و بسط رأفت و رحمت خود سرافراز نمایید.

پس از مرگ محمدشاه قاجار شورشهایی به حمایت از باب پیاپی در مازندران و زنجان روی داد. میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه دستور داد که باب را از قلعه چهریق به تبریز آوردند و به قتل رساندند. در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ او را در آن شهر به دار آویختند و تیرباران کردند. در مورد جسد او اختلاف است که در کجا دفن شد که ماحصل در سه نقطه یعنی خندق شهر تبریز، امامزاده معصوم نزدیک رباط کریم و دامنه کوه کرمل در عکا است.(۱)

آنچه در بدو امر در مورد بابیه جلب توجه می کند نفوذ فرقه شیخیه در این فرقه است. او ابتدا ادعا کرد که باب و واسطه وصول به امام زمان حضرت حجه ابن الحسن علیه السلام است و مردم برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی و ابدی باید به ناچار از این باب بگذرند و به حقیقت برسند. پس باید به من ایمان بیاورند تا به آن اسرار دست یابند. او پس از مدتی گام را فراتر نهاد و ادعا کرد که خدای تعالی کتاب «بیان» را بر من نازل کرد و این سخن که فرمود:

۱- ۱ . فرهنگ فرق اسلامی، ص۹۳ _ ۸۷؛ فتنه باب، ص۱۴۵ _ ۱۲۷.

«الرحمن، قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید و بیان را به او یاد داد.»(۱) اشاره به من است و انسان همان علی محمد و بیان نیز کتابی است که بر او نازل گردید.

البته دعوی بابیت را شیخ احمد احسایی و رشتی به طور نیم آشکار در سخنان خود اظهار کرده بودند ، اما او آن را علنی ساخت. بعد از مدتی ادعا کرد او همان مهدی موعود می باشد و از آن پس خود را قائم مهدی و نقطه نامید. او خود را نبی نیز دانست که به آیات و بینات ظهور کرده است و عبدالبهاء نیز نام او را در کنار حضرت موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله ذکر کرده، او به جای صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله می گفت: «اللهم صل علی البیان» باب به مقام بابیت، مهدویت و نبوت قانع نشد . بلکه پا را فراتر گذاشت و دعوی معبودیت و الوهیت کرد و پیروان خود را برای پرستش خود دعوت نمود و اعلام کرد: «اننی انا اللّه لا اله الا انا رب کل شی ء.» همچنین در ابتدای نامه ای که به صبح ازل نوشت چنین آورد: هذا کتاب من عند اللّه المهیمن القیوم الی اللّه المهمین القیوم. گاهی نیز خود را مظهر خدا و مهبط روح پروردگار معرفی کرد.

او تا آنجا که توانست برای اثبات نظر خود به تأویل قرآن پرداخت و احکامی را نقض و احکامی را تغییر داد. از آنجایی که تقدس خاصی به حروف و اعداد داشت سعی می کرد احکام و عقایدش را بر اساس آنها تأویل کند. در نزد او عدد نوزده مقدس بود و به آیه «علیها تسعه

۱- ۱ . الرحمن/ ۱.

عشر»(۱) اشاره می کرد و می گفت: «منظور نوزده ماه، ملك دوزخ است» سال را به نوزده ماه و هر ماه را به نوزده روز تقسیم کرد. او کتابهای بسیاری نوشت و سعی کرد تقسیمات آنها را بر عدد نوزده گذارد. او قیامت را در همین دنیا می دانست و برخاستن مردگان را انکار می کرد و می گفت: «با آمدن من قیامت اسلام بر پا شد و من تا زنده ام روز قیامت باقی است . آنان که به پیغمبر قبلی ایمان آورده اند به پیغمبر بعدی نیز ایمان آورند تا به بهشت وارد گردند ، وگرنه وارد دوزخ کفر می شوند...» کتاب بیان او آخرین کتاب آسمانی نمی باشد ، بلکه ظهور بعد از او که از آن همیشه به من یظهره اللّه یعنی کسی که خداوند او را آشکار می کند تعبیر می نمود، به مراتب بالاتر از ظهور خود اوست.(۲)

حج در نزد بابیه، زیارت خانه باب است که در آن متولد شد. احکام خاصی برای روزه، میراث و تدفین و ازدواج دارند که شرح آن در این مختصر نمی گنجد... . در شریعت آنان نجاست وجود ندارد و تجارت به هر شکل آزاد است. نماز جماعت ندارند. تنها نماز میت را به جماعت می خوانند. زنان حجاب ندارند و می توان با آنها صحبت کرد و بهتر است که از بیست و هشت کلمه بیشتر نباشد. در میراث، میت نیز از ترکه خود ارث می برد.(۳)

۴. بهائیه

ص: ۱۲۲

۱- ۱ . سوره مدثر/ ۳۰.

۲- ۲ . دائره المعارف اسلامیه، ج۳، ص۲۲۷ _ ۲۲۱؛ ارمغان استعمار، ص۲۴۰ _ ۲۰۰.

۳- ۳ . حقیقه البابیه والبهائیه، (محسن عبدالمجید)، ص۱۰۹ _ ۱۰۵؛ تاریخ جامع بهائیت (بهرام افراسیابی)، ص۲۷۶ _ ۲۶۱.

پس از کشته شدن علی محمد باب و سوء قصد بابیان به ناصرالدین شاه، جانشین او را که میرزا یحیی نوری ملقب به صبح ازل بود با برادرش میرزا حسینعلی معروف به بهاء اللّه و عده ای از بابیان را به عراق تبعید کردند و در آنجا بین دو برادر اختلاف افتاد و میرزا حسینعلی از اطاعت برادرش صبح ازل خارج شد و درگیری به زد و خورد منجر گردید. دولت عثمانی که در آن زمان عراق، قبرس و فلسطین را در کنترل داشت بین دو برادر جدایی انداخت و صبح ازل را به قبرس و برادرش حسینعلی را به عکا تبعید کرد.

با بیان به طرفداری صبح ازل پرداختند و معروف به ازلی شدند ولی بهائیان به میرزا حسینعلی گرویدند و بهایی نام گرفتند . او نیز مانند باب ادعای عجیبی کرد که بطور فشرده بیان می گردد.(۱)

علی محمد باب پیروان خود را به آمدن من یظهره اللّه بشارت داده بود و آن را قریب دو هزار سال پس از عصرخود فرض می کرد، اما حسینعلی بهاء در سال چهارم اقامتش در ادرنه ادعا کرد که او همان شخص موعود باب یعنی (یظهره اللّه) می باشد.

او ادعای نبوت نیز کرد وگفت: خدایا من آنان را دعوت نکرده ام جز به چیزی که تو مبعوثم نمودی و اگر گفته ام به سوی من بیایید نظری نداشتم جز چیزی که تو به او ظاهر ساخته ای و مبعوث کرده ای. او کم کم پا را از این هم فراتر گذاشت و ادعای الوهیت نمود

ص: ۱۲۳

---

۱ - ۱ . فرهنگ فرق اسلامی، ص۹۲؛ بهائی چه می گوید (جواد تهرانی)، ص۷ _ ۴؛ بهائیت چگونه پدید آمد (نورالدین چهاردهی)، ص۲۰.

چنانکه گفت:

اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه الجنّه والابتلاء من صدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید.

و نیز گفت:

اننی انا اللّه لا اله الا انا.

عبدالبهاء عباس افندی فرزند حسینعلی بهاء خود را پسر خدا می دانست و به این ترتیب الوهیت پدرش را تأکید کرد. او به این نیز اکتفا نکرد و مدعی شد که خدایانی وجود دارند و او آفریدگار خدایان است و در قصیده ورقائیه چنین گفت:

کل الالوه من رشح امری تألهت وکل الربوب من طنح حکمی تربت

یعنی: همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند.

به این ترتیب دستیاران و نزدیکان او نیز مانند ملامحمد علی بابلی و قره العین نیز ادعای الوهیت کردند، عباس افندی در این مورد می گوید: حضرت قدوس ملا محمد علی بابلی روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند که از عنوان کتاب تا نهایتش (انی انا اللّه) است و در مورد قره العین بیان داشت: جناب طاهره (قره العین) انی انا اللّه را در قریه بدشت (در شاهرود) تا عنان آسمان به اعلی النداء بلند نمود.(۱)

ص: ۱۲۴

۱- ۱ . بهائیان، (سید محمد باقر نجفی)، ص۴۸۶ _ ۴۱۶؛ مکاتیب، (عبدالبهاء)، ج۲، ص۲۵۵ _ ۲۵۴.

قیامت در نظر آنان همان قیام بهاء برای نبوت است و بهشت همان مسیر و حرکت مؤمنان به سوی خدا و جهنم عبارت از حرکت افراد گناهکار به سوی نابودی و نیستی می باشد چون حسینعلی بهاء خداست . بنا بر این بهشت لقاء و دیدار او و ایمان به او می باشد و دوزخ حالت انسانی است که به او نگرویده و در شک باقی مانده باشد.

تقدس اعداد و حروف نیز از مواردی است که به آنان پای بند هستند و به تبعیت از باب، عدد ۱۹ را مقدس شمرده و سال را به نوزده ماه و هر ماه را به نوزده روز تقسیم کرده اند. در این مسلک به جز زن پدر همه زنان برای ازدواج منعی ندارند.

بهاء اللّه حیا کرده است که از حلال بودن حکم ارتباط جنسی با پسران نابالغ و مرد سخن بگوید به طور کلی در مورد احکام بهائیت می توان گفت که از فرقه های مختلف اخذ شده است و ریشه های صوفیه، اسماعیلیه، یهود، مسیحیت در آن به چشم می خورد.(۱)

۵. بکتاشیه

پیرو شخصی به نام حاج بکتاش هستند که پیشوای طریقه ای مذهبی و تصوفی بود. گویند: او در نیشابور به دنیا آمد و در نزد علی احمد یسوی درس خواند و در سال ۷۳۸ هجری در گذشت. طریقه بکتاشیه در قرن شانزدهم میلادی در آناتولی یعنی آسیای صغیر رواج یافت و عقاید ایشان شبیه قزلباشیه و شبک و علی اللهیان کُرد است.

۱- ۱ . بابیگری، بهائیگری و کسروی گرائی، ص۲۸۹ _ ۲۵۳.

بـا اینکه بیشتر بکتاشـیه خود را اهـل سـنت و جماعت می داننـد . ولی اعمال و رفتار ایشان بر خلاف آن طایفه است و بیشتر به غلات شـیعه شـباهت دارد. آنـان ابوبکر و عمر و عثمـان را دشـنام می دهنـد و به امامت ائمه اثنی عشـر به خصوص امام جعفر صادق علیه السـلام و چهارده معصوم علیهم السلام قائل هستند و آنان را به بزرگی می ستایند. در عین حال عقاید مسیحیان نیز در آنان تأثیر کرده است و معتقـد به تثلیث اللّه، محمـد، علی هسـتند ماننـد مسـیحیان، عشای ربانی به جای می آورند و بر سـر سفره خود شراب و نان و پنیر می گذارند. ایشان در پیش شیخ خود که او را بابا می خوانند به گناهان خود اعتراف می کنند و از او طلب آمرزش دارنـد. نوشـیدن شـراب در نزد ایشـان حرام نیست و زنان حجاب ندارنـد. ایشان معتقـد به اسـرار و اعـداد و حروفنـد و فضـل اللّه حروفی را که پیشوای حروفیـان بود محترم می شـمارند . کتـاب جاویـدان نـامه او را از کتب مقـدس می شمارنـد و این کتـاب را به فارسـی عشق نـامه و به ترکی فرشـته اوغلی می نامنـد... . حـاج بکتاش را پیر اول خواننـد و پسـرش اوغلی نامیـده می شود. آنان عبادت شـریعت اسـلام را که نماز و روزه و حـج و زکات است انجام نمی دهنـد.(۱) و علی علیه السـلام منزلت والایی در نزد آنان دارد از جمله نصوص مهم بکتاشـیه دعایی است که در نزد عوام شـیعه مشـهور است و با این بیت شروع می شود:

ناد علیا مظهر العجایب تجده عونا لک فی النوائب...

آنان علاوه بر اعتقاد به عصمت پیامبر و فاطمه علیهاالسلام و دوازده امام،

۱- ۱ . دائره المعارف اسلامیه، ج۴، ص۴۰ _ ۳۷؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص۱۰۶ _ ۱۰۵.

به چهارده معصوم دیگر نیز قائلند و عقیده به آن را شرط کمال درویش می دانند از جمله چهارده معصوم اضافی خدیجه و فرزندان خردسال امامان هستند که در کودکی درگذشتند. با همه غلوّ و انحرافی که در آنان مشاهده می شود خود را شیعه معتدل می دانند و به بیان سمعان به دلیل غالیگری تاخته اند.(۱)

۶. پسیخانیه

بنیان گذار آن مذهب، مردی به نام محمود پسیخانی گیلانی است. وی در سال ۸۰۰ هجری این مذهب نو را پدید آورد و پیش از آن از پیروان فضل اللّه استرآبادی مؤسس فرقه حروفیه بود. گویند که فضل او را به جهت خودپسندی اش طرد کرد و از آن پس به محمود مطرود یا مردود شهرت یافت. او در سال ۸۳۱ هجری درگذشت.

آنان را نقطویه نیز می گویند ؛ زیرا محمود آفرینش و پیدایش همه چیز را از خاک می داند و آن را نقطه می خواند و واحدیه و امناء نیز نام گرفته اند ؛ زیرا مجردین را واحد و متأهلین را امین می خواندند. او در زندگانی خودش ازدواج نکرد و پیروانش را به پرهیز از آن، ترغیب می کرد. آنان خداوند، رستاخیز، بهشت، دوزخ را نمی شناختند و انسان کامل را می پرستیدند و بیشتر آن را به نام مرکب المبین می خواندند و می گفتند هرچه اکنون پدید آمده و صورت و پیکری دارد، ذرات پدید آورنده اش همیشه در این جهان است و هر زمان به

۱- ۱ . تشیع و تصوّف (کامل مصطفی شیبی)، ص ۳۶۰ _ ۳۶۱؛ الشبّک (احمد حامد صرّاف)، ص۴۶ _ ۴۵.

صورت پیکری درمی آید و از خوی و کردار و دیدار کنونی می توان پی برد که بیش از این در چه پیکر و صورتی بوده است.

این پی بردن را احصا و احصا کننده را محصی می خواندند. او خود را مهدی موعود می خواند که پیغمبر اسلام به آمدن وی مژده داده است. او می گفت که دین اسلام برافتاد و دور عرب به پایان رسید. از این پس دین، دینی که او آورده و دور، دور عجم است. این دور هشت هزار سال خواهد بود و در آن هشت مبین خواهند آمد که نخستین آنان خود اوست او شانزده کتاب و هزار و یک رساله نوشت که تنها کتاب میزان موجود است.

او سراسر قرآن را به عقیده خویش تأویل کرد. پیروانش، او را خدا دانستند و علی اکبر تشبیهی صوفی آملی به جای بسم اللّه الرحمن الرحیم می گفت: استعن بنفس الذی لا اله الا اللّه و منظورش محمود بود.(۱)

...آنان خوردن شراب را جایز می دانند و به اباحه کامل اعتقاد دارند و اعتقادی به معاد ندارند.(۲)

تا اینجا فرق مهم غلات را از صدر اسلام تاکنون بررسی کردیم این فرقه ها را با عقاید سخیف و باطلی که دارند می توان شیعه دانست؟

۱- ۱ . دبستان المذاهب، ج۱، ۲۷۸ _ ۲۷۳؛ نقطویان پسیخانیان، صادق کیا، ۹۵ _ ۷۰.

۲- ۲ . سیری در تصوف، نورالدین مدرّسی، ص۳۲۴ _ ۳۱۷.

بررسی حدیث افتراق

در بین احادیث افتراق امت که بسیار مختلف و متفاوت نقل شده است(۱) یک مضمون مور اتفاق است که به نقل همین مورد خواهیم پرداخت:

اخبرنا القاضـی الامام ابو الفتح عبدالرحیم بن عبدالله قال اخبرناالشیخ ابوالفضل عبدالصمد محمد العاصمی قال: حدثنا ابوعبدالله الحسـین بن محمد الکوفی بمکه حرمها اللّه، قال ابوالحسـین الدینوری قال حدثنا هارون بن یزید عن موسی ابن جعفر بن محمد الصادق علیهم السـلام ... قال: کنا مع رسول الله صـلی الله علیه و آله فی سـفر و قـد نزلنا علی غـدیر یقال له: غـدیر خم، اذ خرج رسول اللّه صـلی الله علیه و آله فـامران ینادی فی القوم الصـلاه جامعه،... الا انّی تارک فیکم الثقلین ان تمسـکتم بهما لن تضـلّوا ابدا: کتاب الله حَبْلٌ محدود من السماء و عترتی ای اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

فقام القوم کلّهم یهنّئونی بما ذکر رسول اللّه صـلی الله علیه و آله حتی قال عمر ابن الخطاب (رضـی اللّه عنه) بخ بخ یا اباالحسن اصبحت مولای و مولی کل مسلم و مسلمه.(۲)

مؤلف بیـان الادیـان پس از ذکر آن چنین گفته است: (این خبر از رسول اللّه صـلی الله علیه و آله) به چنـد طریق آمـده است . ولیکن بر این گونه مرا سماع

ص: ۱۲۹

۱- ۱ . مسند احمد حنبل، ج۴، ص۱۰۲. السنه ابن ابی عاصم، ج۱، ص۷۵؛ سنن دارمی، ج۲، ص۳۱۴؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۲۶ و المسـتدرک حـاکم نیشابوری، ج۱، ص۲۱۸. در منـابع شـیعی ماننـد خصـال و معـانی الاخبار و امالی صـدوق، روضه کافی، احتجاج طبرسی و کتاب سُلیم ابن قیس و بحار الانوار با اختلافات در تعابیر و برخی از جملات.

۲- ۲ . محمد، الحسین العلوی، بیان الادیان، با تصحیح عباس اقبال، ص۲۳ با تصحیح دکتر سیدمحمود میرسیاقی، ص ۴۰.

بود که به اسناد آوردم و لفظ روایت کردم و از همه طریقها این مستوفی تر و نکیوتر است.

خواجه نصیر الدین محمد الطوسی رحمه الله این حدیث را نقل و قبول فرموده و برای اثبات اینکه فرقه ناجیه شیعه هست بیانی دارند که در کتب متعدد(۱) بیان شده است.

بیان محقق طوسی رحمه الله در مورد فرقه ناجیه.

علامه حلی رحمه الله در کتاب (منهاج الکرامه) می نویسند:

الوجه الثانی من الدلاله علی وجوب اتباع مذهب الامامیه ما قاله شیخنا الامام الاعظم خواجه نصیر الحق و المله و الدین محمد ابن الحسن الطوسی قدس سره و قد سألته عن المذاهب، فقال: بحثنا عنها و عن قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه، واحده منها ناجیه و الهالکه فی حدیث آخر صحیح متفق علیه و هو قوله: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح، من رکبها و من تخلف عنها غرق، فوجدنا الفرقه الناجیه هی الامامیه لانهم باینوا جمیع المذاهب و جمع المذاهب قد اشترکت فی اصول العقاید.(۲)

سید نعمت اللّه جزایری در کتاب (انوار النعمانیه) بعد از این که کلام محقق طوسی رحمه الله را نقل می کند، می نویسد: «و هذا تحقیق متین، و حاصله انه لو کانت الفرقه الناجیه غیر الامامیه، لکان الناجی کلهم لا فرقه واحده، و ذلک لانهم متشارکون فی الاصول والعقاید الموجبه لدخول الجنّه

۱- ۱ . تفسیر تأویل الایات الظاهره، سید شرف الدین علی الحسینی، ص۱۹۵ و لمحات، شیخ لطف اللّه صافی، ص۳۷.

۲- ۲ . منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، ص۴۹.

ولا خالفهم احد سوی الامامیه فانهم اشترطوا فی دخول الجنه ولایه الائمه الاثنی عشر والقول بامامتهم.»(۱)

حضرت آیه اللّه صافی گلپایگانی در کتاب «لمحات»(۲) در تحقیق کلام محقق طوسی رحمه الله چند مطلب را عنوان کرده اند که به صورت خلاصه مطرح می شود:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله با احادیثی مانند حدیث سفینه فرقه ناجیه آن فرقه ای است که متمسک به اهل بیت علیهم السلام شود و فرقه هالکه آن است که از آنها تخلف کند و شکی نیست که شیعیان در اصول و فروع و تمام علوم دینی مثل تفسیر و عقاید و فقه به اهل بیت علیهم السلام مراجعه می کنند. یکی از محققین معاصر(۳) چنین می نویسد: (نخستین وجه استقلال تفکّر شیعیه مسأله امامت است. با توجه به اینکه امامت جانشینی رسالت به جز در مسأله اخذ وحی می باشد، همین مسأله به تنهایی می تواند اختلافات فراوان دیگری به دنبال داشته باشد. برخی می گویند: شیعه تنها در مسأله امامت با معتزله مخالف هستند . به نظر می رسد که این نظیر آن باشد که گفته شود: اختلاف مسیحیان و مسلمانان [تنها] در نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. در حالی که همین اختلاف نتایج بسیاری به دنبال دارد. اگر شیعه در برابر قیاس یا اجماع اهل سنت موضع گیری می کند یا به امر بین الامرین قائل است، همه از

۱- ۱ . لمحات، ص۳۷ به نقل از انوار النعمانیه.

۲- ۲ . همان، ص۳۷.

۳- ۳ . قاسم، جوادی، تأثیر اندیشه های کلامی شیعه بر معتزله، مجله هفت آسمان سال اول شماره اوّل، ص۱۲۶.

آن روست که امام تبیین کرده است ؛ چرا که اگر شیعه امامت را پذیرفت، نه فقط در باب اخلاق و احکام، بلکه در باب عقاید هم سخن امام را می پذیرد و برای همین مسأله استدلال و احتجاج می کند. لذا ضرورت دارد هر داوری که درباره شیعه صورت می پذیرد با توجه به دیدگاه او در باب امامت مطرح شود.

شهید مطهری رحمه الله هم در این مورد بیانی زیبا دارند می فرماید: «اساس فکر شیعه در مسأله امامت با فکر اهل تسنن مختلف است واین دو فکر از ریشه با یکدیگر اختلاف دارند. لهذابه این صورت درباره این مسأله بحث کردن که ما قائل به امامتیم و آنها هم قائل به امامت، ولی شرایط امامت از نظر ما و آنها متفاوت است اساسا درست نیست ؛ چون آن چیزی که شیعه به نام امامت معتقد است، غیر از چیزی است که آنها به نام امامت معتقدند(۱)... در جای دیگری می فرمایند: در شیعه امامت پدیده و مفهومی است درست نظیر نبوت آن هم عالی ترین درجات نبوت، بنابراین ما شیعه قائل به امامت هستیم و آنها اصلاً قائل نیستند، نه اینکه قائل هستند و برای امام شرایط دیگری قائلند.(۲)

لذا آن چه شالوده کلام محقق طوسی رحمه الله را تشکیل می دهد بیان این نکته است که امامت به عنوان مبنای تفکر شیعی عقیده ای است که شیعه را از سایر فرقه ها متمایز می نماید.

۱- ۱ . شهید مطهری، مجموعه آثار، ج۴، ص۸۸۷.

۲- ۲ . همان، ص۹۱۸.

نتیجه اینکه: از مباحث پیرامون حدیث افتراق در کلام محقق طوسی می توان پی برد که فرقه ناجیه همان پیروان اهل بیت هستند که به امامت و ولایت آنها اعتقاد دارند و اصول و فروع اعتقادی خود را با توجه به فرمایشات پیامبر و اهل بیت مشخص نموده اند و اینها کسانی جز شیعه اثنی عشری نیستند. دیگران این گونه نیستند. اگر نگوییم اعراض می کنند از اهل بیت. کتابهای غیرشیعه پر است از احادیث نواصب و دشمنان عترت...

۲. در غیر احادیث سفینه هم پیامبر صلی الله علیه و آله فرقه ناجیه را معرفی کرده. در احادیث بسیاری که بعضی از آنها متواترند مثل احادیث ثقلین، حدیث امان، و احادیثی که ائمه را ۱۲ نفر معرفی می کند و آنچه در تفسیر آیه سوره بینه که می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولـئِکَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّهِ» از ابن عباس نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تأتی انت و شیعتک یوم القیامه راضین مرضیین و یأتی اعدائک غضبانا مقمحین»(۱)....

۳. شیعه و اهل سنت در اصول عقاید یعنی توحید و نبوت و معاد و غیر اینها مشترکند و در فروع دین هم موافقند ، امّا امتیاز شیعه و اختصاص آنها در مسأله امامت است که بر تعداد ائمه احادیث فراوانی است که در صحیح ترین کتابهای اهل سنت مثل صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد و غیر اینها وارد شده است . پس اگر شیعه همان فرقه ناجیه باشد فهو المطلوب و اگر غیر شیعه از اهل سنت فرقه ناجیه باشد ،

۱- ۱ . تفسیر شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص ۴۶۰.

شیعیان هم از آن فرقه خواهند بود ؛ چون با اهل سنت در اصول عقاید و فروع عملیه مشترکند و با این حساب همه فرقه ها اهل نجاتند.

روایاتی پیرامون ائمه اثنی عشر

۱. سلمان فارسی نقل می کند که روزی رسول خدا برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم من به زودی از میان شما خواهم رفت و شما را وصیت می کنم در مورد عترت خودم و اینکه از هر گونه بدعت و ضلالتی بر حذر باشید ... اینها مانند ستارگان روشن می باشند . من مانند خورشید هستم و علی مانند ماه . امّا فرقدان حسن و حسین علیهماالسلام و ائمه باقی از نسل حسین علیه السلام می باشند . مردم می گویند : «برایمان نام آنها را ببرید.» حضرت می فرماید: «اوّل آنها و سرور و سیّد آنها علی ابن ابی طالب و دو فرزند او یعنی حسن و حسین علیهماالسلام و بعد از آنها زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از او محمد ابن علی باقر علم النبیین و الصادق جعفر ابن محمد و ابنه الکاظم سمی موسی بن عمران والذی یقتل بارض خراسان علی ابن موسی ثم ابنه محمد و الصادقان علی و الحسن والحجه القائم... فهم عترتی... .»(۱)

۲. در روایت دیگری جابر ابن عبد اللّه انصاری می گوید وقتی آیه یا ایها الذین امنوا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد، گفتیم : «خدا و پیامبر را می شناسیم ، امّا اولی الامر کیانند که اطاعت آنها مقارن اطاعت خدا و رسول می باشد؟» پیامبر فرمودند: خلفایی و ائمه المعصومین بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی

۱- ۱ . منتخب الاثر، ص۱۰۰، لطف اللّه صافی گلپایگانی، چاپ سوم، منشورات مکتبه الصدر.

ابن الحسین ثم محمد ابن علی المعروف فی التوراه بالباقر ثم جعفر ابن محمد ثم موسی ابن جعفر ثم علی ابن موسی ثم محمد ابن علی ثم علی ابن محمد ثم الحسن بن علی ثم حجه اللّه فی ارضه ابن حسن بن علی(۱).

۳. خبر داوود رقّی از امام صادق علیه السلام می گوید: امام صادق صحیفه ای از سوی سماعه ابن مهران به من دادند و فرمودند : «بخوان!» در سطر دوم صحیفه دیدم نوشته : «ان عده الشهور عند اللّه اثنی عشر شهرٌ...» بعد نام ائمه برده شده به این صورت: علی ابن ابی طالب، حسن ابن علی، حسین ابن علی، علی ابن الحسین، محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد والحسن ابن علی و حجه اللّه فی ارضه....(۲)

از مجموعه مباحث پیرامون شیعه و حدیث افتراق و روایاتی که ائمه اثنی عشر را نام می برند ، نتیجه می گیریم که شیعه یعنی پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اثنی عشر و کسانی که در همه لحظات زندگی ولایت و امامت امامان معصوم را پذیرفته اند و تبعیت کامل از آن بزرگواران دارند . آنها اگر در اعتقادات خود راسخ باشند با توجه به آنچه ذکر شد گرفتار غلو نمی شوند و بعید نیست دشمنان آنها برای کوبیدن این فرقه که تنها فرقه ناجیه بین فرق اسلامی می باشند به آنان مارک و برچسب غلو زده اند.

۱- ۱ . همان، ص۱۰۱.

۲- ۲ . نجم الثاقب، ص۲۹۷، میرزا حسن طبری نوری، چاپ اول، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۵.

بخش دوّم نقش و تأثیر غلو در جامعه اسلامی شیعه

فصل اول سست کردن پایه های اعتقادی مردم

اشاره

نقش و تأثیر غلو در جامعه اسلامی

«شیعه»

(افکار و عقاید)

ص: ۱۳۷

بخش دوم : نقش و تأثیر غلو در جامعه اسلامی شیعه

ص: ۱۳۸

فصل اول سست کردن پایه های اعتقادی مردم

در شکل گیری، بنیان های اعتقادی مردم جوامع اسلامی، عوامل و اصولی مؤثر می باشد که هر کدام از این عوامل به منزله ارکان و استوانه هایی محکم و پابرجا، اعتقادات مردم را تشکیل می دهند و حفظ می نمایند. در مکتب اسلام این اصول و عوامل عبارتند از: اصل توحید، نبوت و امامت و... تا زمانی که این ارکان در مسیر اصلی خود باشد افراد جامعه از اعتقاداتی قوی و مطمئن برخوردارند ، امّا اگر باب تحریف و تأویل در هر کدام از اینها باز گردد جامعه اسلامی دارای عقایدی سست و بی محتوا و خرافی خواهد شد.

اکنون به بررسی مختصر جایگاه هر کدام از این اصول و پس از آن جهت گیری غلات در این زمینه خواهیم پرداخت.

۱. توحید

توحید از اساسی ترین و اصولی ترین، اصل و عوامل اعتقادی همه

ص: ۱۳۹

ادیان الهی می باشد و یگانه راه رستگاری انسانها، که محور همه اعتقادات دیگر قرار گرفته است و لذا بیشترین تلاش پیامبران الهی در ایجاد جامعه توحیدی و حفظ آن به کار رفته است.

این حقیقت را می توان در آیات متعددی از قرآن کریم به طور روشن مشاهده نمود از جمله آیه: «وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلّا نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»(۱)؛ و پیش از تو پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید.

و در آیه دیگری خطاب به پیامبر اسلام می فرماید:

«قُلْ إِنَّما یُوحی إِلَیَّ أَ نَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(۲)؛ بگو: جز این نیست که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا مسلمان می شوید.

در قرآن کریم توحید، اصل مشترک همه انبیا(۳)، شرک گناهی عظیم و نابخشودنی،(۴) و سبب از بین رفتن اعمال انسان می شود.(۵) معرفی شده که هیچ جایی برای مداهنه و معامله بر اصل توحید وجود ندارد.(۶)

در سنت پیشوایان معصوم نیز توحید جایگاه خاصی داشت . تا آنجا که دفتر زندگانی ائمه علیهم السلام پُر است از برگهای زرینی که هر برگش

ص: ۱۴۰

۱- ۱ . انبیاء/ ۲۵.

۲- ۲ . انبیاء/۱۰۸.

۳- ۳ . نحل/ ۳۶.

۴- ۴ . انبیاء/۴۸ و ۱۱۶.

۵- ۵ . زمر/۶۵.

۶- ۶ . اسراء/۷۵ و ۱۷۳ (در مورد شأن نزول این آیات به تفاسیر مراجعه شود).

تجلّی توحید است. در این زمینه به زمزمه های خلوت امام زین العابدین علیه السلام توجه کنید که می فرماید: ستایش خدایی را که هر وقت خواستم حاجتم را با او در میان گذاشتم، و هرگاه خواستم _ بدون هیچ شفیعی _ با او خلوت کردم و راز دلم را گفتم و او نیاز مرا برآورد! ستایش خدایی را که من جز او دعایی نمی طلبم! چراکه اگر از غیرش دعایی می کردم و حاجتی می خواستم، دعایم مستجاب نمی شد! ستایش خدایی را که جز به او امیدوار نیستم و اگر به غیرش امید می بستم، مرا ناامید می گرداند! ستایش خدایی را که کار مرا خود به عهده گرفت و عزیزم داشت و مرا به مردم واگذار نکرد تا خوارم سازند! ستایش خدایی را که به من اظهار محبّت نمود. حال آنکه نیازی به من نداشت! ستایش خدایی را که گناهانم را با بردباری بخشود، گویی گناهی از من سر نزده است. پروردگارم نزد من ستوده ترین است و سزاوارترین به ستایشم... .(۱)

برای حسن ختام در اهمّیت این اصل، مناسب است به حدیثی قدسی اشاره شود که سندش سلسله الذهب است و متنش مسیر نجات، که فرمود:

«کلمه لا اله الا اللّه حصنی، فَمَن دخل حصنی امن من عذابی؛(۲) کلمه لا اله

۱ـ ۱ . فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی الحمد للّه الذی انادیه کلما شئت لحاجتی واخلوا به حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی والحمد للّه الذی لا ادعوه غیره ولو دعوت غیره لم یستجب لی دعائی، والحمد للّه الذی لاارجوه غیره ولو رجوت غیره لاخَلف رجائی والحمد للّه الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکلنی الی الناس فیهینونی والحمد للّه الذی تحبّب الی و هو غنی عنی والحمد للّه الذی یحلم عنی کانی لا ذنب لی فربی احمد شی ء عندی و احق بحمدی... .
۲ـ ۲ . بحار الانوار، ج۴۹، ص۱۲۶ و ج۳، ص۶. در باب تعالیم توحیدی اهل بیت علیهم السلام برای نمونه بنگرید به: توحید صدوق و همچنین کتاب التوحید از اصول کافی و در مورد خطب توحیدی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام _ علاوه بر خطب نهج البلاغه _ مخصوصا به اصول کافی، ج۱، ص۳۸۶، باب جوامع التوحید، حدیث ۱، که مرحوم کلینی رحمه الله در ذیل آن گفته است: «همین خطبه برای کسی که جویای علم توحید است کافی می باشد به شرط آنکه نیکو در آن بیاندیشد و محتوایش را بفهمد...» اصول کافی، ج۱، ص۳۹۲.

الا اللّه قلعه محکم من است و هر آنکه در قلعه من داخل شود از عذابم ایمن می گردد.»

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که از اصولی ترین اصل اعتقادی پیروان ادیان الهی خصوصا مسلمین اصل توحید است که محور و مبنای هر فکر و حرکت و عملی باید قرار گیرد، و هر گونه خدشه ای بر آن می تواند جامعه اسلامی را دچار ضربات سهمگین و غیرقابل جبران سازد.

به دلیل اهمّیت ویژه همین اصل است که توجّه غلات به آن معطوف گشته، و در این راستا آن را آماج تیرهای مسموم خود ساخته و به گونه های مختلف آن را مخدوش نموده اند، اکنون برخی از موارد غلوآمّیز را که از ناحیه بعضی فرق مطرح شده متذکر می شویم:

در مورد فرقه بیانیه گفته اند که آنها معتقدند:

«خداوند مانند یک انسان است دارای اعضا و جوارح و بالاخره همه قسمتهای بدن . او غیر از صورتش نابود خواهد شد . برای اثبات این ادّعای خود به آیه «کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلاّ وَجْهَهُ»(۱) تمسک کرده اند که

ص: ۱۴۲

۱- ۱ . قصص / ۸۸.

می فرماید: هر چیزی جز وجه خداوند نابود می شود و یا آیه «کُلَّ مَنْ عَلَیْها فانٍ * وَیَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ...»(۱) «هرچه در زمین است فانی می شود تنها وجه خداوند باقی خواهد ماند.»

اشتباه اینها در برداشت ناصحیح از کلمه وجه است که آن را به معنای صورت ظاهری گرفته اند . در حالی که طبق نظر مفسران شیعه مانند علاّمه طباطبائی رحمه الله منظور از وجه یا چیزی را در مقابل دیگران قرار دادن است که در این صورت وجه به معنای صفات و آیات خداوند می باشد و یا به معنای ذات چیزی است که مفهوم آن می شود ذات خداوند واجب الوجود است و ماندگار و پابرجا.(۲)

فرقه مخمّسه که از پیروان ابوالخطاب بودند، قائل به خدایی پنج تن می باشند یعنی محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و گروه و فرقه بشاریّه که خدایی محمّد را انکار نمود به صورت پرنده ای دریایی که «عِلباء» نام دارد، مسخ شد . از این جهت این گروه را علبائیه نیز نامیده اند.(۳)

فرقه اثنینیه معتقدند که محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو خدا هستند . اینها نیز به دو دسته تقسیم می شوند: بعضی خدایی محمّد صلی الله علیه و آله را بر علی علیه السلام مقدم شمرده اند و بعضی بر عکس. کسانی که خدایی محمد صلی الله علیه و آله را مقدم می دارند معروف به میمیه اند و آنان که علی علیه السلام را

۱- ۱ . الرحمن/ ۲۶.

۲- ۲ . المیزان، ج۱۶، ص۹۲ _ ۹۰.

۳- ۳ . المقالات و الفرق، ص ۶۰.

مقدم و برتر می دانند معروف به عینّیه هستند.(۱)

فرقه سلمانیه معتقدند که «سلمان پروردگار است و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده او که مردم را به سوی او می خواند» این گروه در همه اعمال و رفتار خود، مذهب مجوس را برگزیده اند.(۲)

فرقه سحابیه اعتقاد دارند که علی علیه السلام خداست و در ابرهاست و هنگامی که ابری در آسمان ببینند، بر آن سلام کرده می گویند، رعد، صدای علی علیه السلام و برق، تازیانه اوست.(۳)

فرقه ازدریه می گویند: علی علیه السلام که چندین سال در این دنیا زندگی کرد و پدر حسن و حسین علیهماالسلام بود او (خدا نبود) شخصی به نام «علی ازدری» می باشد و آن علی علیه السلام که امام است، او را فرزند نباشد چون او صانع است.(۴)

فرقه خطابیه می گفتند: امام جعفر صادق علیه السلام خداست، امّا نه این جعفری که دیده می شود، بلکه صورت اصلی او در آن عالم است.(۵)

پیروان سری اقصم (سریّه) معتقد بودند: جعفر (امام صادق علیه السلام) همان اسلام است و اسلام همان سلام است و سلام خداوند عزوّجل است و ما فرزندان اسلام هستیم.(۶)

بنا به روایت صدوق، امام رضا علیه السلام فرمودند: «کسی که قائل به

۱- ۱ . تحفه اثنی عشریه، ص۱۳.

۲- ۲ . المقالات والفرق، ص ۶۱.

۳- ۳ . الفرق المفترقه، ص ۳۰.

۴- ۴ . بیان الادیان، ص۳۶.

۵- ۵ . فرق الشیعه، ص۵۷؛ الملل و النحل، ج۱، ص ۱۸۰.

۶- ۶ . فرق الشیعه، ص۵۸.

تشبیه و جبر باشد کافر و مشرک است... آنچه از اخبار که به مانسبت داده شده و متضمن جبر و تشبیه است، ثمره جعل غلاتی است که عظمت خداوند را کوچک شمرده اند؛ لاجرم هر که ایشان را دوست بدارد، بر ما کینه ورزیده است... .(1)

۲. نبوت

از اصول اعتقادی امت اسلام، اصل نبوّت است که بعد از توحید از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار می باشد . تا آنجا که اعتقاد به تمامی انبیا و فرستادگان خداوند از اصول مسلّم و ضروریات اسلام محسوب گشته. اینان انسانهای شایسته ای بوده اند که خداوند آنها را از میان امتهای زمان خود برگزیده تا هدایتگر انسانهای دیگر باشند. آنها با تلاوت آیات الهی که به صورت وحی از سوی جبرائیل دریافت می کردند مردم را از آلودگی ها پاک نموده و آراسته به فضایل اخلاقی می کردند . در این مسیر از هیچ تلاشی فروگذار نکرده و لحظه ای از پا نمی افتادند.

این اصل مهمّ نیز از تیررس حملات مسموم و زهرآگین غلات مصوم نمانند ، زیرا در طول تاریخ افرادی فاسد ادّعای نبوت نموده و بدین وسیله اعتقادات توده مردم را دچار انحراف کردند. اکنون به بیان مواردی اندک در این زمینه می پردازیم.

بیان بن سمعان، ادعای نبوت کرد و پیامبری خود را تبلیغ نمود. او

۱- ۱ . بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۶۶، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام .

نامه ای به امام باقر علیه السلام نوشت و در آن نامه، حضرت را دعوت کرد که به پیامبری او اقرار و اعتراف نماید. ترجمه نامه او این است:

«اسلام بیاور تا سالم بمانی و در این نردبانی که نصب شده است، قرارگیر و بالا برو تا نجات پیدا کنی و سود ببری، چرا که تو نمی دانی خداونـد نبوت و رسالت را در کجا قرار داده و بر رسول، وظیفه ای جز رساندن پیام نیست و آن که بیم داده، معذور است.»(۱)

گفته شـده که امام باقر علیه السـلام برای نشان دادن شـدت کفر این ادّعابه نامه رسان که عمر بن عفیف ازدی بود، دسـتور داد نامه را بخورد. او نیز نامه را خورد و در همان هنگام به هلاکت رسید.(۲)

ابومنصور عجلی که فردی بادیه نشین و بی سواد بود. می گفت: علی ابن ابی طالب، حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد ابن علی علیهم السـلام پیامبر و رسول بودند و من نیز پیامبر می باشم . پس از من شـش نفر از فرزندانم به پیامبری می رسند که آخرین آنها قائم است.

او پیروانش را به ترور مخالفـان خود فرمان داد و گفت: هرکس با شـما مخالفت ورزیـد، کافر و مشـرک است. پس بایـد او را بکُشید و این همان جهاد مخفی است که در آن خمس اموال کشته شدگان، حق قاتل می باشد.(۳)

ابوالخطاب، ابتدا خود را قیم و وصی امام صادق علیه السلام می دانست و

۱- ۱ . فرق الشیعه، ص۵۱.

۲- ۲ . المقالات والفرق، ص۳۷.

۳- ۳ . المقالات والفرق، ص۴۶.

می گفت آن حضرت این مقام را به او داده است.(۱) بعد از آن پا را فراتر گذاشته پیروانش گفتند: او را پیامبر قرار داده است.(۲) یاران ابوالخطاب معتقد بودند در هر زمانی باید دو پیامبر باشد که یکی پیامبر ناطق و گویا و دیگری پیامبر صامت و خاموش مثلاً در زمان رسول اللّه حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول ناطق و علی علیه السلام رسول خاموش بود.(۳)

امام صادق علیه السلام می فرماید: خدا لعنت کند ابوالخطاب را که باعث ترس من در حال قیام و قعود و خواب شد. خدایا آتش آهن را به او بچشان.(۴)

بزیع ابن موسی حائک که فرقه بزیعیه را منسوب به او می دانند و از غلاتی است که بارها مورد لعن و نفرین امام صادق علیه السلام قرار گرفت.(۵) ادعای نبوت داشت.(۶) و خود را پیامبر و فرستاده خدا می دانست و پاره از اوقات در نبوت خود را شریک ابوالخطاب می دانست و می گفت: جعفر ابن محمّد هر دوی آنها را (ابوالخطاب و بزیع) را فرستاده است، همچنان که خداوند، موسی و هارون را به نبوت بر گزید.(۷)

محمد بن نُصَیّر فهری نُمَیری که فرقه نُمیریه را به او منسوب

۱- ۱ . فرق الشیعه، ص۵۷.

۲- ۲ . المقالات والفرق، ص۸ _ ۷.

۳- ۳ . مقالات الاسلامیّین، ص۹.

۴- ۴ . معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۲۴۵.

۵- ۵ . اختیار معرفه الرجال، ص۱۹۷.

۶- ۶ . معجم رجال الحدیث، ص۲۹۷.

۷- ۷ . المقالات والفرق، ص۵۲.

می دانند و از برخی نوشته ها چنین استفاده می شود که او از اصحاب امام محمدتقی علیه السلام و امام علی النقی علیه السلام بوده است. دارای عقاید باطل و خرافی زیادی بود از جمله: ادعای نبوّت از طرف امام علی النقی علیه السلام را داشت.(۱)

۳. امامت

امامت یکی از حساس ترین اصول اعتقادی شیعیان به شمار می رود . همین امر موجب شده است تا این مسأله هم از نظر طرفداران و موافقان مورد توجّه قرار گیرد و هم از نظر دشمنان و مخالفان.

در اهمّیت و ضرورت آن مراجعه به آیه تبلیغ(۲) در قرآن کریم را کافی می دانیم . آنجا که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: کاری را که باید انجام دهی ، عملی ساز و هیچ نگرانی نداشته باش ؛ زیرا خداوند پشتیبان تو در برابر مردم است . دقّت در شأن نزول آیه و تاریخ و مکان و شرایط آن، موضوع را بر همگان روشن می سازد. مزید بر آن احادیثی مانند حدیث ثقلین جایی برای تردید و شک باقی نگذاشته است. با توجه به این مسأله و اهمیت آن، امامان معصوم هر کدام در تداوم و حفظ این خطّ کوشیده اند و شیعیان آن بزرگواران نیز در طرفداری از امامت و مقابله با دشمنان آنها از بذل مال و جان دریغ

۱- ۱ . بحار الانوار: ج۵۱، ص۳۶۷؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۲۹۹ به بعد.
۲- ۲ . مائده آیه ۶۷. (یا ایها الرسول بلغ ما انزل ...).

ننموده اند. امّا دشـمنان و مخالفان نیز در مقابله با این خطّ اصـیل و اصل کریم از همان روزهای نخست رحلت پیامبر صـلی الله علیه و آله از هر گونه حیله و توطئه ای اسـتفاده نمودنـد . زمانی مسأله شورا مطرح می شود و جریان سـقیفه بنی ساعـده شـکل می گیرد و در مقطع دیگری از تاریـخ اسـلام مسأله غلو و گروه غالیان پیش آمـده و بی توجه به فرمایشات خود امامان که می فرمودند: از غلو در مورد ما بپرهیزید.(۱) یا اینکه فرمودند: ما را از حدّ عبودیت تجاوز ندهید.(۲) انجام دادند آنچه نباید انجام می شد و گفتند چیزی را که نباید می گفتند. اکنون به اختصار مواردی را بیان می نماییم:

۱. مردی به حضرت علی ابن موسی الرضا علیهماالسلام عرض می کند: خدا را برای ما توصیف کن.

حضـرت شـروع می کند به توصـیف ذات مقدس پروردگار. در همین اثنا مردی از جای خود بر می خیزد می گوید: بعضی از شیعیان شما فکر می کنند همه این صفات در وجود حضرت علی علیه السلام است . لذا او را خدا می دانند... .(۳)

۲. حضـرت صادق علیه السـلام به اسـماعیل بن عبـدالعزیز می فرمایـد: «ای اسـماعیل برایم آبی در محلّ وضوخانه آماده ساز تا وضو بگیرم.» او می گوید من برخاستم و برای آن حضرت آب آماده کردم. حضرت وارد

۱- ۱ . خصال صدوق، ج۲، ص۶۱۴.

۲- ۲ . الاحتجاج، ج۲، ص۲۳۳.

۳- ۳ . بحار الانوار، ج۲۵، ح ۲۰.

وضوخانه شد و من حدیث نفس کردم و گفتم امام صادق، پروردگار است و رازق و خالق همه موجودات و اشیا عالم است و از این موارد در نفس خودم تصویر کردم تـا اینکه امـام از محـل وضو خـارج شـد و فرمود: ای اسـماعیل هرگز برتر از طاقت و توان خودت، بنایی را بالا نبر، زیرا منهـدم خواهـد شـد. شـما ما را مخلوق خـدا فرض کنید، سـپس درباره ما آنچه می خواهید بگویید.(۱)

۳. ابوبصـیر می گویـد: به امـام صـادق علیه السـلام عرض کردم : «آقـا! افرادی درباره شـما مسایلی را مطرح می کننـد، چگونه است؟» آن حضـرت فرمود: «چه می گوینـد؟» گفتم : «می گوینـد که شـما تعـداد قطرات باران را که می بارد می دانید. تعداد ستارگـان را می دانیـد. شـمار برگ درختـان و عـدد آنها را می دانیـد. شـما وزن آبهای دریا را می دانیـد... .» امام صادق علیه السـلام دسـتش را به سوی آسـمان بلنـد نمود و فرمود: «خدا منزه است ، ما هیچ کدام این مسایل را نمی دانیم . به خدا سوگند جز خدا هیچ کس عالم بر این مسایل نیست.»(۲)

۴. ... گروهی فکر می کننـد جعفر ابن محمّـد علیهماالسـلام ضـعیف الحـدیث است، زیرا افرادی مانند مفضل ابن عُمر و بنان و دیگران گفته انـد امـام صـادق علیه السـلام برای آنها حـدیث کرده است که معرفت امام علیه السـلام کافی است برای انسان و دیگر نیـازی به نمـاز و روزه و غیر آن از تکـالیف نیست و همین طور حـدیث کرده که علی علیه السـلام در ابرهـاست و بـا باد حرکت

۱- ۱ . همان، ح ۲۲.

۲- ۲ . همان، ح ۵۲.

می کند و همنچنین آن حضرت بعد از مرگش تکلم می کند و زمانی که او را غسل می دادند بر مغتسل حرکت می کرد و او خدای زمین است در مقابل خدای آسمانها... .(۱)

۵. سهل ابن زیاد می گوید، بعضی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به آن حضرت نوشتند که علی ابن حسکه ادعا می کند شما خدایید و او باب شماست و پیامبران از طرف شما، و گمان می کند که نماز و روزه و زکات و حج... خلاصه می شود در معرفت شما و هر کس این گونه فکر کند مؤمن کامل است و عبادات از او ساقط می شود. بنابراین، تعدادی زیاد دور او جمع شدند و در آستانه هلاکت قرار گرفتند. اگر شما بر دوستانتان منّت بگذارید و جواب این نامه را بنویسید آنها را از هلاکت نجات داده اید.

آن حضرت در پاسخ نوشتند، علی ابن حسکه دروغ می گوید . لعنت خدا بر او باد. به خدا قسم، خداوند مبعوث نکرد پیامبر صلی الله علیه و آله را و همین طور پیامبران سابق را ، مگر به دین حنیف و نماز و زکات و حج و روزه و ولایت، و پیامبر مردم را دعوت نکرد مگر به خدای یکتا و بی شریک و همین طور اوصیای او... بنابراین، من برائت می جویم از گفتار اینان، از آنها فاصله بگیرید که لعنت خدا بر آنها باد.(۲)

مادر مورد دو حدیث اخیر انشاء الله در فصل سوم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۱- ۱ . بحار الانوار، ج۲۵، ح۶۷.

۲- ۲ . همان، ج۲۵، ح۸۲.

یک سؤال مهمّ

چرا دشـمنان امامت و مخالفان ائمه علیهم السلام با تمام قوا سعی در مبارزه با این اصل مهم داشتند و در یک کلمه هدف آنها از این همه حساسیت چه بوده است؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت جریان غلو از این کار انگیزه های متعددی را دنبال می کرد مانند اینکه:

الف. از آنجا که امامان شیعه در طول تاریخ مورد توجه و علاقه مردم مسلمان و شیعیان بوده اند و وظیفه حفظ و حراست از دین و شرع مقدس را به خوبی انجام می دادند.

آن چهره هـای نورانی بـا دقّت تمـام جریانـات سیاسـی و انحرافی را شـناسایی کرده و به موقع بـا آن برخورد لازم و شایسـته را انجام می دادند. نگرانی غلات و حرکتهای غلوآمیز را شدید ساخته آنان را مصـمّم به تخریب شخصـیت ائمه علیهم السلام می نمود.

ب. غلات به خوبی دریافته بودند که بسیاری از مردم علاقه مند به امامان از سادگی و صداقت برخوردارند و بدون هیچ گونه تأمّل و تردیـدی هر چه را که از ناحیه ائمه برای آنان نقل کننـد صـحیح یا ناصـحیح پـذیرفته اند . لذا آنان (غلات) از فرصـت اسـتفاده نمود بـا سـاختن شایعات و احادیث کاذب سـعی داشـتند تا مـدتی این افراد ساده را دور خود جمع کرده به منافع خود برسند و فضای بی اطمینانی به گفته های ائمه را نیز ایجاد نمایید.

ج. بهترین راه و شیوه برای غلات در جذب مردم به سمت خود،

ص: ۱۵۲

ترویج روحیّه اباحی گری در میان مردم مسلمان و شیعه بود و لذا آنها با طرح مسأله معرفت امام و کفایت این امر، از انجام وظایف دینی هم وجهه ائمه را در اذهان مردم خراب می کردند و هم مردم را نسبت به دیانت بی محتوی می ساختند.

به هر حال این رفتار باعث شده تا تبلیغات وسیعی بر ضد امامان شیعه بوجود آمد و چهره پاک آنان را غبارآلود نشان دهد.

تأثیر غلو در متهم کردن اصحاب ائمه علیهم السلام

دشمنی و مخالفت غُلات با امامان شیعه همانطور که گفتیم گاهی سبب می شد تا به طور مستقیم وجود آن بزرگواران را مورد هجوم و حمله قرار دهند و چهره تابناک آنان را در اذهان مردم تیره و غبارآلود نشان دهند و گاهی سبب می شد بطور غیرمستقیم همان هدف را دنبال نمایند و از طریق متّهم کردن اصحاب نزدیک آنان به مقصود خود برسند.

بر همین اساس جریان غلو به دقّت اصحاب ائمه را زیر نظر می گیرد و شایسته ترین آنان را شناسایی می کند تا در موقع مناسب تیرهای زهرآلود خود را متوجّه آنها ساخته و با یک تیر دو نشان را هدف گیری نماید . یعنی هم در میان مردم ساده دل القاء کند که افرادی با ائمه هستند و از نزدیکان آنان به شمار می روند که دارای عقاید و افکاری ناصحیح برخوردارند و چهره آنان را تخریب نموده و هم مردم را نسبت به ائمه بدبین نمایند با توجه به همین مسایل است

که بعضی از صاحبان کتب ملل ونحل و فرقه شناسی دست به کار شده و برای تکثیر فرقه های غلات، فرقه سازی می کنند و عقاید مسخره و باطلی را به آنان نسبت می دهند. فرقه هایی مانند زراریّه (منسوب به زراره ابن اعین)، یونسیّه (منسوب به یونس بن عبدالرحمن)، هشامیّه (منسوب به هشام ابن حکم)، نعمانیّه یا شیطانیّه (منسوب به مؤمن الطاق)، جوالیقیّه (منسوب به هشام ابن سالم)، مفضلیّه (منسوب بن مفضل ابن عمر) و...

اکنون به طور اختصار به بررسی یک مورد پردازیم . ابتدا نظریات و دیدگاههای ائمه را نسبت به این صحابی یادآور می شویم. بعد آنچه به ناحق به او نسبت داده اند.

زراره بن اعین و فرقه زراریه

ابی العباس فضل ابن عبدالملك می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که آن حضرت فرمودند: بهترین و محبوب ترین مردم نزد من در حال حیات و ممات چهار نفر می باشند که عبارتند از برید بن معاویه عجلی، زراره، محمد ابن مسلم و احول (ابی جعفر الاحول محمد ابن علی بن نعمان ملقب به مؤمن الطاق) و اینها بهترین مردم هستند زنده باشند یا مرده.(۱)

ابراهیم ابن عبدالحمید می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود خداوند رحمت کند زراره ابن اعین را، زیرا اگر زراره نبود و نظریات صحیح او، احادیث پدرم قطعا کهنه می شد و از بین می رفت.(۲)

۱- ۱ . اختیار معرفه الرجال، ص۱۳۵، ح۲۱۵.

۲- ۲ . همان، ص۱۳۶، ح۲۱۷.

ابی عبیـده حَـذا می گوید شـنیدم از امام صادق علیه السـلام که می فرمود: زراره و ابوبصـیر و محمد ابن مسـلم و برید از جمله کسانی هستند که خداوند در قرآن فرموده السابقون السابقون اولئک المقربون.(۱)

سلیمان ابن خالد اقطع می گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: نیافتم کسی را که ذکر و نام ما را زنده کند و همین طور احادیث پـدرم را، غیر از زراره و ابوبصـیر و لیث مرادی و محمـد ابن مسـلم و بریـد و اگر اینها نبودنـد ، هیـچ کس قدرت استنباط دین را نداشت . اینها حافظان دین هستند و اینها امین پدرم بودند برای بیان حلال و حرام خداوند. اینها نزدیک ترین به ما در دنیا بودند و در آخرت نیز چنین است.(۲)

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به پسر زراره می فرماید: سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو من برای تو خیر دنیا و آخرت را دوست دارم و به خدا قسم من از تو راضی هستم . پس توجهی به گفته های دیگران نکن.(۳)

این موارد که بیان شد تنها بخش اندکی بود که می تواند عظمت وجود زراره بن اعین را به نمایش بگذارد . در حالی که فقها و متکلمین و رجال شناسان پیرامون وجود این شخصیت اسلامی سخنان بسیاری دارند . تا جایی که می نویسند زراره بن اعین، از اصحاب امام

۱- ۱ . همان، ح ۲۱۸.

۲- ۲ . همان، ح۲۱۹.

۳- ۳ . همان، ح۲۲۲.

باقر و امام صادق علیهماالسلام بود و از بزرگترین رجال تشیع به شمار می آمد. در علومی مانند فقه و حدیث و تفسیر و کلام مشهور بود و از اعاظم محدثین شیعه می باشد.(۱)

نجاشی می نویسد: او شیخ اصحاب ما در زمان خود بود و بر همه اصحاب پیشی گرفته بود. او فردی قاری، فقیه، متکلّم، شاعر و ادیب به شمار می رفت و فضل و دین در وی جمع شده بود. او در آنچه روایت می کند، راستگوست.

کَشّی می گوید: فقیه ترین اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام شش نفر هستند که در میان آنان، زراره از فقیه تر است.(۲)

با وجود این مناقب، به استناد روایاتی که اوّلاً ـ سند قابل اعتبار و اعتمادی ندارد، ثانیا ممکن است از سوی امام صادق علیه السلام به جهت ضرورت و مصلحت (حفظ جان آنها) در مذمت این شخصیت صادر شده باشد ؛ زیرا این گونه اشخاص از ناحیه حکومت تهدید می شدند و نیاز بود امامان برای ردّ گم کردن این روایت را به جهت تقیه صادر نموده باشند . ثالثا ممکن است این روایات از سوی دشمنان ائمه و اصحاب ائمه باشد که با جعل این روایات هم شخصیت زراره را از بین برده و هم در میان مردم شایع کنند که اینان اطرافیان امام باقر و صادق علیهماالسلام هستند تا با این وسیله مردم را نسبت به امامان بدبین نمایند، فرقه غالیه زُراریه یا تمیمیه را برای او ساختند و در بسیاری از

۱- ۱ . ریحانه الادب، ج۲، ص۳۷۱.
۲- ۲ . معجم رجال الحدیث، ج۷، ص۲۱۸.

کتب اهل سنت که مخالفت آنان با شیعه قابل انکار نیست وارد ساختند.(۱) برخی از کتب فرقه شناسی شیعه،(۲) نیز به تقلید از کتب اهل سنت، این فرقه را با عقایدی که در زیر به آن اشاره می شود نقل کردند:

الف. خداوند نخست زنده و جاودان و توانا و شنوا و بینا و مرید نبود ، بلکه بعدا این صفات را برای خود خلق کرد.(۳)

ب. زراره می گفت: خداوند مصمّت است، یعنی پُر و بی جوف و وسط او هیچ روزنه ای ندارد.(۴)

ج. اعتقاد به تناسخ داشت.(۵) به این معنا که روح بعد از جدا شدن از بدنی به بدن دیگر تعلق پیدا می کند ، بدون اینکه فاصله ای بین این دو تعلق باشد علت تعلق به بدن دیگر عشق ذاتی است که میان روح و بدن دوم برقرار است.(۶)

معلوم است متکلمی که با قدرت از عقاید صحیح اهل بیت حمایت می کند و در پاسداری از حریم ولایت لحظه ای از پا نمی نشیند و با برهان محکم به مناظره با اصحاب فرق مختلف می پردازد باید این چنین آماج تهمت از ناحیه مخالفان باشد و تأثیر

---

۱ - ۱ . مانند: مقالات الاسلامیین، ص۳۳؛ افحمی غرناطی، ابراهیم بن موسی، الاعتصام، ص۱۶۹؛ الخطط المقریزیه، ج۳، ص۳۰۱؛ التبصیر فی الدین، ص۴۰ و ۲۳.

۲- ۲ . تاریخ شیعه، ص۱۷۲.

۳- ۳ . مقالات الاسلامیین، ص۳۳.

۴- ۴ . تبصره العوام، ص۱۷۴.

۵- ۵ . همان، ص۱۷۶.

۶- ۶ . «التناسخ عباره عن تعلق الروح بالبدن بعد المفارقه من بدن آخر من غیر تحلل زمان بین التعلقین، للعشق الذاتی بین الروح والجسد» به نقل از کتاب هفتاد و سه ملّت، ص۳۰.

این حملات آنقدر شدید شود تا برخی از رجال شناسان شیعه را بر آن دارد که به استناد این روایات، او را تضعیف کرده و اخبار او را ضعیف السند بدانند.(۱)

ص: ۱۵۸

۱- ۱ . رجال، مامقانی، ص۴۳۸.

فصل دوم باز کردن راه تأویلات غیرموجّه و غیرمقبول دینی

تأویل در لغت

«هو عاقبته وما یؤل الیه(۱)؛ تأویل نهایت و عاقبت هر چیزی و رجوع به آن است.»

«التاویل، المرجع والمصیر(۲)؛ تأویل محل رجوع و مصیر و غایت اشیاء است.»

«التأویل من الاول، ای الرجوع الی الاصل، و منه المؤمل: الموضع الذی یرجع الیه، ذلک هو ردّ الشی الی الغایه المراده منه علما کان او فعلاً...(۳).

تأویل از کلمه اُوْل است ، یعنی مراجعه به اصل شی ء . کلمه مؤمل هم برگرفته از آن است ، یعنی مکانی که شی ء به آن مراجعه می کند و برگشت دادن هر چیزی به بالاترین درجه نتیجه ای که باید به آن برسد

ص: ۱۵۹

۱- ۱ . معجم مقاییس اللغه، واژه اول.

۲- ۲ . لسان العرب، واژه اول.

۳- ۳ . مفردات راغب، واژه اول.

علم باشد یا فعل و حرفه.

تعریف تأویل

تأویل، حقایقی است مورد اراده الهی، بی نهایت ژرف، فراحسی و هدایتگر نهفته در قالب واژه ها و آیات قرآن که درک همه جانبه و یا نسبی آنها بستگی دارد به تعبیر معنی شناسانه سازگار با ساختار بیانی انحصاری قرآن و شایستگی های ویژه عقلی، علمی و روحی مفسّر . لذا مفسران هر کدام در تعریف این کلمه، برداشت خود را بازگو کرده اند.

علامه طباطبائی می نویسد: «التأویل هو المصلحه الواقعیته التی ینشأ منها الحکم ثم تترتب علی العمل.»(۱)

تردیدی نیست در اینکه حقایق قرآنی در دو حوزه گزارشها و تشریع، قابل مطالعه می باشد. اخبار و گزارشهای هستی شناختی که عمده ترین حوزه های آنها عبارتند از: خداشناسی، درک مجردات، طبیعت شناسی، انسان شناسی، آخرت شناسی، بخش عمده حجم قرآن را به خود اختصاص داده و در پی این است که انسان را به واقعیتهای نامحدود و متنوع هستی آشنا سازد و بدین وسیله زمینه معرفتی وی را فراهم آورد.

در بخش تشریع ـ اعم از مقررات اجتماعی، دستورات اخلاقی و احکام عبادی ـ قرآن از تأثیر و تأثر شگرفی سخن می گوید که تکامل معرفتی همراه با رستگاری جاودانه و یا کوری و کری همراه با زیان

۱- ۱ . المیزان، ج۴، ص۴۲۸.

جبران ناپـذیر و ابـدی انسان از نمود و جلوه های عمـده آن است. به عبارت دیگر از بایـدها و نبایـدهایی سـخن می گویـد که توجه و بی توجهی انسان در قبال آنها تا بی نهایت آثار مثبت و منفی در پی دارد.

قرآن کمترین ادعایش این است که در هر دو بخش «گزارشـها و تشـریع» چیزی را ناگفته باقی نگذاشـته است و در قالب متنی محدود، معنایی نامحدود را همراه خود دارد:

«وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الکِتابَ تِـبْیاناً لِکُلِّ شَیءٍ وَهُدیً وَرَحْمَهً وَبُشْری لِلْمُسْلِمِینَ»(1)؛ «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت، رحمت و بشارت برای مسلمین است.»

به رغم بی پایانی هستی و بازتاب مثبت و منفی برخورد انسان با تعالیم الهی، تمام آنچه در حوزه گزارشـها و تشریع می گنجد مراد الهی می باشـد و تفـاوت اساسـی میـان کلاـم خداونـد و کلاـم انسـان در این است که انسـان به بسـیاری از جوانب و آثار محتوای سـخنش بی توجه است، ولی خداوند که آگاه به همه چیز است عنایت و مشـیت او به تمام زوایا و پیامدهای معنا تعلق می گیرد و امکـان نـدارد که زاویه ای و یـا اثری جزء مراد الهی نباشـد. مراد الهی با چنین عمق و گسترده ای در هر واژه و آیه حقیقت تأویل را تشکیل می دهد.

تفسیر واژه تأویـل، به حقیقت مراد الهی سـخن تـازه ای نیست، بلکه در روایات و گفتار مفسّـران پیشـین و معاصـر به گونه ای مورد توجه بوده

۱- ۱ . نحل/۸۹.

است. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایها الناس من کنت مولاه فهذا علی مولاه» مردی پرسید: تأویل این سخن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من کنت انا نبیه فهذا علی امیره.(۱)»

یا اینکه علی علیه السلام در پاسخ زندیقی که از اختلاف آیاتی چون «اللّهُ یَتَوَفّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها»(۲)، «یَتَوَفّکُم مَّلَکُ الْمَوْتِ»(۳)، «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»(۴)، «إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّاهُمُ المَلائِکَهُ»(۵)؛ پرسیده بود.

فرمود: اینک از تأویل آیات مورد سؤالت خبر می دهم. سپس امام ضمن تأکید بر اینکه میراندن به صورت مستقیم از سوی خداوند صورت نمی گیرد ، بلکه دست اندرکاران گرفتن جان، فرشتگان هستند که رسولان خداوند و در فرمان ملک الموت می باشند.

فرمود: فرشته مرگ کمک کارانی دارد از فرشتگان رحمت و عذاب که به امر او بسیج می شوند و کار آنها کار او و به حساب می آید. بنابراین کار آنها کار ملک الموت است و کار او کار خداوند است، چون او جان را می گیرد به دست کسی که می خواهد... و کار امینان او کار خود اوست، زیر آن فرشتگان خواستی جز خواست خداوند ندارند(۶).

بی تردید در این دو روایت، واژه تأویل در مورد حقیقت مراد پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند به کار رفته است. روشن تر از این، سخن امام

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۴۲، ص۱۹۴.

۲- ۲ . زمر/۴۲.

۳- ۳ . سجده/۱۱.

۴- ۴ . انعام/۶۱.

۵- ۵ . نساء/۹۷.

۶- ۶ . الاحتجاج، طبرسی، ص۲۴۷.

صادق علیه السلام است که در باب تأویلهای ناشایست می فرماید: تنها عامل هلاکت مردم در مورد آیات متشابه این است که آنها به معنای آن دست نیافته و حقیقت آن را نشناخته، از پیش خود تأویلی ارائه داده اند(۱).

تأویل در نگرش «المیزان»

علامه طباطبائی، صاحب تفسیر المیزان بادیدگاههای شناخته شده قدما و متأخرین که تأویل را عبارت می دانند از: محصل معنی، مفهوم کلام، معنای ظاهر کلام، مفاهیم التزامی کلام و واقعیتهای خارجی، به مخالفت برخاسته(۲). و برای ارائه نظریه خود، نخست به فراهم سازی بستری با عنوان «عرف قرآن در باب تأویل» پرداخته که در تمامی آیات که مشتمل بر واژه تاویل است با دقت به مطالعه پرداخته و این نتیجه را گرفته است: «آنچه از آیاتی که لفظ تأویل در آنها وارد است... به دست می آید این است که تأویل از قبیل مدلول لفظ... اگرچه خلاف ظاهر باشد، نیست... بلکه در مورد خوابها (در قصه یوسف).

تأویل خواب حقیقتی است خارجی که در حالت خاصی برای بیننده خواب جلوه می کند. همچنین در قصه موسی علیه السلام و خضر علیه السلام تأویلی که خضر علیه السلام اظهار می کند، حقیقتی است که کارهایی که انجام داده از آن سرچشمه می گیردو خود به گونه ای تأویل خود را به همراه

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۹، ص۳.

۲- ۲ . المیزان، ج۳، ص۴۹ _ ۴۴.

دارد. در آیه ای که به درستی «کیل» و «وزن» امر می کند(۱). تأویل آن حقیقت و مصلحتی است عمومی که این فرمان بر آن تکیه دارد... بنـابراین تأویـل هرچیزی حقیقی است که آن چیز از آن سرچشـمه می گیرد و آن چیز به گونه ای تحقق دهنـده و حامل و نشانه اوست.(۲)»

سپس ایشان در مقام توضـیح بیشتر دیدگاه خویش برمی آید و اثبات و توضـیح سه مطلب را مهم می شـمارد که عبارت اسـت از: ۱ ـ قرآن در لوح محفوظ ۲ ـ نزول دفعی قرآن بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله ۳ ـ قرآن در قالب الفاظ.

در بخشی از فرمایش علامه در تعریف تأویل آمده است:

«ان الحق فی تفسیر التاویـل، انه الحقیقه الواقعیه التی تسـتند الیها البیانات القرآنیه...؛(۳) در یـک نگـاه واقع بینانه تأویل عبارت است از حقیقت فرادلالـتی که بیانـات قرآن اعم از حکم، موعظه و حکمت [واقعیتهای انفسـی و آفاقی و آخرتی] به آن مسـتند می شوند.

تأویـل به این معنی که برای تمـام آیات، اعم از محکمات و متشابهات وجود دارد، از سـنخ مفاهیم مورد دلالت لفظ نیست که بلکه امور خارجی و بلندمرتبه ای است که شـبکه الفاظ نمی تواند آنها را فراگیرد، ولی خداوند آنها در بند الفاظ کشـیده تا به صورت نسبی به ذهن ما نزدیک سازد. پس الفاظ حکم مثلهایی را دارد که به قصد

۱- ۱ . اسراء/۳۵.

۲- ۲ . المیزان، ج۳، ص۲۶ ـ ۲۴.

۳- ۳ . المیزان، ج۳، ص۴۲.

نزدیک نمودن مقاصد و توضیح آنها به تناسب درک شونده، زده می شوند. سپس ایشان در رابطه تأویل با متشابهات، بیش از ده دیدگاه را درباره محکم و متشابه نقل کرده و همه را ناپذیرفتنی دانسته و در نهایت به تبیین نظر خویش پرداخته، می فرماید:

«متشابه به این معنی است که آیه دلالت کند بر معنای تردیدپذیری که منشاء تردید در آن لفظ نیست، تا از راه های شناخته شده نزد زبان دانان، مانند ارجاع عام به خاص و مطلق و مقید و... قابل حلّ باشد، بلکه تردید ناشی از این است که معنای آیه ناسازگار است با معنای آیه دیگر که محکم است و نگاه تبیین کننده به متشابه دارد.(۱)»

از نظر علامه متشابه مطلق وجود ندارد و لذا می فرماید: ممکن است آیه ای از یک جهت محکم و از جهت دیگر متشابه باشد(۲).

و لذا ایشان در بخشی از فرمایشاتش با صراحت می فرماید:

تأویل قرآن حقیقتی یا حقایقی است که در امّ الکتاب نزد خداوند است و از مختصات جهان غیب می باشد(۳).

که در مجموع ایشان تأویل را بااستفاده از آیه تطهیر(۴)، و به موجب اخبار متواتره، در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و خود پیامبر ممکن می داند وی می فرماید:

۱- ۱ . همان، ص۴۱.

۲- ۲ . همان، ص۶۴.

۳- ۳ . علامه طباطبائی، قرآن در اسلام، ص۳۵.

۴- ۴ . احزاب/۳۳.

پیامبر و خاندان رسالت از پاک شدگان و به تأویل قرآن عالمند(۱).

در خاتمه حضرت ایشان علی رغم این نظریه راه دستیابی به تأویل را همگانی دانسته و در پی کشف و ارائه آن است.

آنچه در این فصل تا کنون بیان شد بحث تأویل مورد قبول مفسران و علمای اسلام می باشد ، ولیکن تأویلاتی را که در صدد بیان آن هستیم ، استفاده نامطلوب از قرآن است که از سوی غلات با اهداف و انگیزه های مشخص دنبال می شود. همین امر موجب انحراف عقاید و افکار بسیاری از افراد جامعه گردیده و تأثیر آن تا امروز نیز باقی مانده است . اگر راه صحیح مبارزه با این انحراف پیموده نشود ، ممکن است نتایج نامطلوبی ببار آورد. در همین راستا به بیان برخی از تأویلات غلات می پرازیم.

فرقه بیانیه که یکی از فرق غلات به شمار می رود ، می گوید: اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «هـذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَهُدیً وَمَوْعِظَهٌ لِلْمُتَّقِینَ»(۲) این بیانی است برای مردم و هدایتگر تقوا پیشگان است. مراد خداوند از کلمه بیان در آیه، بیان بن سمعان رئیس این فرقه است و خداوند نام او را در قرآن آورده و نبوّت او را تثبیت کرده است.(۳)

آنها آیه «کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلاّ وَجْهَهُ»؛(۴) «هر چیزی جز وجه خداوند نابود می شود»، را نیز تأویل ناصحیح کردند و منظور از وجه را به معنای

۱- ۱ . قرآن در اسلام، ص۶۵.
۲- ۲ . آل عمران/ ۱۳۸.
۳- ۳ . تبصره العوام، ص۱۶۹.
۴- ۴ . قصص/ ۸۸.

صورت گرفتند.(۱) به همین سبب قائل به تشبیه و تجسم خداوند شده اند.

همین گروه با تأویل ناصحیح و غیرموجّه آیه شریفه «وَهُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِل_ةٌ وَفِی الأَرْضِ إِل_ةٌ»؛(۲) «اوست آن که در آسمان و زمین خداست.» می گفتند: خدای آسمان، غیر از خدای زمین و بزرگتر از خدای زمین اوست.

فرقه بزیعیه یکی از فرق غُلات پیرو خطابیّه بودند، می گفتند: به هر مؤمنی در قلب او وحی می شود آنها آیات زیر را برای اثبات ادعای خود تأویل و توجیه غیرمقبول می نمودند.

آیه «وَما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاّ بِإِذنِ اللّهِ»؛(۳) «هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مُرد.»

می گفتند: در این آیه مراد از اذن خداوند، ارتباطی است که شخص با خداوند برقرار می سازد که همان وحی است.

آیه «وَأَوْحی رَبُّکَ إِلی النَّ_حْلِ»؛(۴) «و خداوند تو به زنبور عسل وحی کرد.»

در این آیه می گفتند: وقتی خداوند به زنبور عسل وحی کند، قطعا به انسان وحی خواهد کرد و در مورد آیه «وَ إِذا أَوْحَیْتُ إِلی الحَوارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی...»؛(۵) «و یاد آور آن هنگامی را که به حواریون وحی کردیم

۱- ۱ . المقالات والفرق، ص۳۷.

۲- ۲ . زخرف/ ۸۴.

۳- ۳ . آل عمران/ ۱۴۵.

۴- ۴ . نحل/ ۶۸.

۵- ۵ . مائده/ ۱۱۱.

که به من و رسول من ایمان آورید.»

در تأویـل این آیه هم می گفتنـد: خداونـد به حواریون و پیروان حضـرت عیسـی علیه السـلام که انسانهای عادی بودنـد، وحی فرستاد.(۱)

فرقه خطابیه نیز آیات زیادی از قرآن را تأویل نمودند از جمله آیه شـریفه «ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا...»؛(۲) «پس ما فرستادگان خود را پی در پی فرستادیم.» این گونه تأویـل نمودنـد که: در هر عصـری و زمانی بر خداونـد لازم است که در میان مردم دو فرسـتاده و رسول داشـته باشـد یکی پیامبر ناطق و گویا که پیامهای خداوند را به مردم ابلاغ نماید و یکی دیگر پیامبر صامت و خاموش که ناظر حوادث و جریانات باشد همانطور که در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله ، حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر ناطق و گویا بود و علی علیه السلام پیامبر و رسول خاموش.(۳)

فرقه حربیه که فرق نویسان جزء غلات آورده اند بسیاری از آیات الهی قرآنی را تأویل کردند . از جمله آیه «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ * وَهَذا الْبَلَدِ الأَمِينِ»؛(۴) «سوگنـد به درخت انجیر و زیتون و سوگند به طور سـینا و سوگند به این شـهر امن و دارای امنیت و امان (مکه مکرمه).»

این آیه را تأویـل می کردنـد به اینکه: مراد از تین، علی علیه السـلام و مراد از زیتون، حسن علیه السـلام و مراد از طور سـینین، حسین علیه السلام و مراد از هذا البلد الامین، محمد ابن حنفیه است که از بلد و شهر امن (مکه) خارج

۱- ۱ . المقالات والفرق، ص۵۴.

۲- ۲ . مؤمنون/ ۴۴.

۳- ۳ . المقالات والفرق، ص۵۰.

۴- ۴ . تین/۳ _ ۱.

خواهد شد و با تعدادی از طرفدارانش که تعداد آنان ۳۱۳ نفر می باشد تمام جباران را نابود خواهد کرد.(۱)

فرقه منصوریّه، قائل بودند که خداوند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای تنزیل قرآن فرستاده و ابو منصور عجلی (رهبر آنان) را برای تأویل آیات الهی فرستاده است. و لذا ابومنصور آیات زیادی از قرآن را تأویل و توجیه غیرمقبول و غیرصحیح نمود از جمله این آیه شریفه را که می فرماید: «وَ إِنْ یَرَوْا کِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً یَقُولُوا سَحابٌ مَرْکُومٌ»؛(۲) «و اگر پاره ای از آسمان را که فرود می آید، ببینند، می گویند آن ابرهای برهم فشرده شده و متراکم است.»

می گویند: آل محمد، آسمان هستند و شیعه زمین، و ابو منصور، همان پاره ای از آسمان (کسفْ) است که بر زمین فرود می آید.(۳)

فرقه اسماعیلیه

از جمله فرقه هایی که گرایش زیادی به تفکرات غلات در تأویل گرایی غیرموجه داشتند فرقه اسماعیلیه می باشد.

بحث و بررسی خاستگاه، قلمرو و پیامدهای تفکر تأویلی یا به عبارت دیگر توجه به باطن و رموز و اشارات متون و معارف دینی، و نیز زمینه ها و عوامل رد و پذیرش آن، کاری بایسته و لازم است، زیرا

۱- ۱ . المقالات والفرق، ص ۳۰.

۲- ۲ . طور/ ۴۴.

۳- ۳ . مقالات الاسلامیین، ص۹ _ ۸، ۲۲. تلبیس ابلیس، ص ۸۰.

می توان گفت بررسی این موضوع در تاریخ و عقاید و ادیان و مذاهب، روشن کننده این مطلب است که بخش عمده ای از اختلافات و تنازعات مذهبی و فرقه ای و انشعابات داخلی و کشمکش های فکری و حتی جنگهای خونین، در گذشته و حال، ناشی از همین پدیده است. آنچه موضوع بحث مختصر ماست بررسی کوتاهی از دیدگاه باطنی و تأویلی اسماعیلیه است . آن هم با توجه به این نکته که فقط دامنه تأویل از ظواهر دین و آیات قرآن و احکام شریعت اسلامی منظور می باشد ، نه تفکرات فلسفی ودیدگاه های عقلی و همچنین استفاده حتی الامکان از منابع اصلی خود اسماعیلیه بدون پیش داوری و در نهایت با توجه به اینکه بنیان نهضت و بیان عقاید و معارف دینی اسماعیلیه بر اساس پنهان کاری بوده، فقط به بررسی چند نکته به طور اختصار خواهیم پرداخت.

الف. اهمیت تأویل و باطن گرایی در عقاید اسماعیلیه

اسماعیلیه همانند دیگر گرایش ها و فرق اسلامی دارای اصول و فروع مشترک و متفاوتی با دیگر رقبای فکری خود هستند و در فرهنگ و مذاهب به نام هایی نظیر: اهل تأویل، باطنیه و تعلمیه، مشهورند. آنها تأویل و توجّه به باطن و اخذ اقتباس از امام را اساس عقاید خود می شمارند(۱).

ویژگیهای خاص این کیش که موجب تمایز آنها از سایر فرق اسلامی شده است تأویل گرایی افراطی متون و معارف دینی و تعمیم

ص: ۱۷۰

۱- ۱ . الحرکات الباطنیه فی الاسلام، ص۹۳.

همه جانبه آن به فروع عملی و شریعت می باشد. تکیه آنها بر تأویل های نامناسب و ذوقی و بدون هیچ ضابطه شرعی و عرفی و معیار لغوی، نه تنها موجب بی اعتنایی فرقه های اسلامی دیگر از آنان شده است ، بلکه در پاره ای از موارد مسلمانان را به تکفیر آنان واداشته است(۱).

البته باید به این نکته توجه داشت که تأویل متون و معارف دینی مورد انکار هیچ یک از فرق اسلامی نیست و در همه ادیان وجود داشته، هرچند مراتب تأویل آن مختلف است(۲).

آنچه مهم است اینکه: تفکر تأویلی در اسماعیلیه جایگاه ویژه ای دارد و آنها این عقیده را به همه ظواهر دینی تعمیم داده، می گویند: متون مقدس دینی رموز و اشاراتی هستند به حقایق و اسرار نهفته و پنهان(۳).

عارف تامر، یکی از محققان مشهور اسماعیلی، گمراهی دیگر فرق اسلامی ــ به تعبیر او سواد اعظم ــ را جهل به باطن دین و اکتفا به ظواهر آن دانسته، می گوید: اعتقاد به وجود ظاهر و باطن در دین جزء روح و از واجبات دینی، به علاوه اساس دعوت باطنیه می باشد(۴).

ناصرخسرو، متفکر برجسته اسلماعیلیان، بر آن است که شریعت بدون تأویل از هیچ ارزشی برخوردار نیست همان گونه که جسد بدون

۱- ۱ . دائره المعارف الاسلامیه، قسمت باطنیه؛ ملل و نحل شهرستانی، ج۱، ص۲۰۰.

۲- ۲ . فصل المقال، ابن رشد، مقدمه جابری، ص۶۶.

۳- ۳ . تایخ اندیشه های کلامی، ج۲، ص۱۱.

۴- ۴ . مقدمه تأویل الدعائم، ص۱۳.

روح، بی ارزش است، آن کس که باطن شریعت را ندارند نه تنها از دین بی بهره است، مورد بیزاری رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می باشد(۱). ناصرخسرو در کتاب وجه دین، که سراسر آن تأویلات باطنی شریعت است، تا جایی که برای آمیزش جنسی و استبراء و بول و حیض و مسایل خاص آن، تأویلات ویژه ای ارائه می دهد، می گوید:

«لازم است که امت شریعت را به پای دارند و باطن آن را بدانند(۲).»

آنها به خوبی به این نکته آگاه بودند که یکی از اتهامات اساسی به آنها بی توجهی به ظاهر شریعت است. به همین سبب این اتهام را بی پاسخ نگذاشته اند. در این زمینه به سخن قاضی نعمان، قهرمان تأویل گرایی و باطن گرایی اسماعیلیه می پردازیم که می گوید:

«کسی گمان نبرد که ما وقتی از باطن بهشت سخن می گوییم ظاهر آن را ننگریم یا وقتی مطالبی را در تأویل و باطن جهنم یادآور می شویم ظاهر آن را نفی می کنیم! هرگز چنین نیست. از این گونه اعتقادات به خدا پناه می برم. همانطور که در این دنیا روح هیچ انسانی بدون جسد نیست، هیچ باطنی هم جز در قالب ظاهر نیست. به همه مؤمنان هشدار می دهیم که باهوش باشند. زیرا اکثر اهل باطن که به دام گمراهی دچار شدند. بدین خاطر بود که به ظاهر بی توجه شدند. پس به ظاهر و باطن تنزیل مؤمن باشید که خدای سبحان فرموده: «وَذَرُوا ظاهِرَ الإِثْمِ وَباطِنَهُ»(۳).»(۴)

ص: ۱۷۲

۱- ۱ . ر.ک: وجه دین، ص۶۶.

۲- ۲ . همان، ص۱۸۰.

۳- ۳ . / .

۴- ۴ . روشهای تأویل قرآن، ص۲۲۴، به نقل از تأویل الدعائم الاسلام، ص ۶۰.

شاید در تأیید این ایده و پاسخ به اتهام اباحی گری باشد که برخی از بزرگان آنها علوم را تقسیم بندی کرده اند به سه دسته؛ دسته ای هم ظاهر دارد هم باطن مانند عبادات و دوری از گناه. قسمتی فقط باطن دارد و ظاهرشان مراد نیست مثل سرگذشت پیامبران گذشته و پاره ای از علوم ظاهرشان مراد است نه باطن آنها همانند معاملات، تشکیل خانواده و اصول خوردنی و نوشیدنیها(۱).

با توجه به این تصریحات بعید بنظر می رسد که بتوان گفت اسماعیلیه به ظواهر شرع و قرآن بی اعتنا هستند.

ب. عواملی که زمینه ساز تأویل و تعمیم آن در اسماعیلیه شد:

۱. زمینه های تاریخی

شناخت تاریخ دعوت و عقاید هیچ فرقه ای به اندازه اسماعیلیه مبهم و تاریک نیست. بنابراین تعیین آغاز دعوت تا ظهور دولت آنان در اواخر قرن سوم دشوار است و نوع رفتارهای آنها خصوصا با توجه به مخفی کاری آنها، امری سخت می باشد. البته سرآغاز انشعاب آنها از زمان امام صادق علیه السلام روشن است. بسیاری از مورخان به آغاز شکل گیری آنها و رابطه پنهانی با برخی از شیعیان اشاره کرده اند. گروهی نیز معتقدند که اسماعیلیان در آغاز، قبل از انشعاب مذهبی،

۱- ۱ . المجالس المتنصری، مجلس۱۸، ص۱۹.

یک جنبش سیاسی بودند که مقاصد سیاسی و اجتماعی خود را در دین جستجو می کردند و تأویل آیات برای رسیدن به مقاصد بوده.

پژوهش گران اسماعیلی مانند عارف تامر و مصطفی غالب این نظر را نمی پذیرند و آغاز جنبش اسماعیلیه را مذهبی می دانند(۱). از طرفی در بررسی تاریخی و فهم چگونگی ظهور و بروز اولیه اسماعیلیان نمی توان زمینه های سیاسی و اجتماعی و فکری عصر صادقین علیهماالسلام را نادیده گرفت، زیرا با روی کار آمدن خلفای عباسی و در پی ناامیدی دوستان و اصحاب اهل بیت علیهم السلام از حاکمان عباسی و زمزمه مخالفت علویان با عباسیان(۲) از یک طرف، و حرکت هوشمندانه امام صادق علیه السلام در به کار گرفتن روحیه پرخاشگری و ستیزه جویی علنی با دستگاه خلافت از طرفی دیگر، سبب شد که برخی از شیعیان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خود به قیام سازمان یافته و تبلیغ بر ضد دستگاه عباسی رو کردند. در میان قیامهای عصر امویان و عباسیان که از سوی خاندان پیامبر و دوستداران ایشان دنبال شد قیام برخی از غلات شیعه که بعدها در اسماعیلیان تبلور یافت، برجستگی خاص دارد(۳).

۱- ۱ . مصطفی غالب، حرکت باطنی گرایی را به زمان حضرت ابراهیم علیه السلام رسانیده و می گوید: ما بررسی آن را از زمان امام صادق علیه السلام شروع می کنیم. وی در جای دیگر نخستین بذر باطنی گری در اسلام را به میمون القداح نسبت می دهد. (ر.ک: الحرکات الباطنیه فی الاسلام، ص۷۱ و ۵۰) در جای دیگر تأویل گرائی را برگرفته از حادثه و زمان و شخص معینی نمی داند بلکه آن را حرکتی می داند که از زمان خلقت شروع شد و در زمان ظهور اسلام به وضوح رسید (همان، ص۴۹).

۲- ۲ . برخی از آنها این حالت را در شعری از سر غصه و حسرت می سرودند که: «یا لیت جور بنی مروان عادلنا ویا لیت عدل بنی العباس فی النار»

۳- ۳ . دائره المعارف تشیع، قسمت اسماعیلیه، ج۲.

بعضی از پژوهشگران معاصر معتقدند تاویل گرائی قبل از ظهور اسماعیلیه از سوی عدّه ای از اصحاب امام صادق علیه السلام آغاز شد که تا سرحد غلو پیش رفت و افرادی مانند ابومنصور عجلی، ابوالخطاب و مغیره بن سعید مورد طرد لعن آن حضرت واقع شدند. بر این اساس، ریشه برخی از تأویلات اسماعیلیه همان فرقه های غلات و زنادقه می باشد(۱). شاید با توجه به چنین زمینه های تاریخی باشد که برخی معتقدند باطنی گری در گروه های شیعی کامل ترین صورت تحول خویش را در مذهب اسماعیلی پیدا کرد(۲). بر اساس شواهد و مدارک متعدد و پاره ای از تحقیقات جدید، تردیدی باقی نمانده که غلات، پیشتاز پدیده تأویل و تفاسیر باطنی افراطی، به ویژه در تطبیق برخی از مفاهیم دین بر اشخاص معیّن بوده اند. آنها در عصر امام صادق علیه السلام و اندکی در زمان امام باقر علیه السلام می زیستند و نماینده بارز آنها افرادی مانند: ابوالخطاب و ابومنصور عجلی بودند. ارتباط خاص ابوالخطاب و طرفدارانش با اسماعیل ابن جعفر الصادق علیه السلام توجه بسیاری از مورخان را جلب کرده، تا جایی که برخی اسماعیلیه را «خطابیه» نامیده اند(۳).

در رجال کشی نیز روایاتی نقل شده که گویای ارتباط تنگاتنگ تفکر

۱- ۱ . تاریخ الاسماعیلیه، ص۸.

۲- ۲ . تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص۱۰۴.

۳- ۳ . فرق الشیعه، نوبختی، ص۵۸؛ المقالات والفرق، سعد ابن عبداللّه قمی، ص ۸۱.

غلات با اسماعیلیان نخستین است. از نمونه آنها روایت شده که امام صادق علیه السلام طی نامه ای به ابوالخطاب می نویسد:

به من گزارش رسیده که تو خیال می کنی زنا و خمر شخص معینی می باشند و نماز و روزه نیز شخص دیگر؛ و مراد از فواحش نیز اشخاص معیّن هستند! چنین سخنی نابجاست.

و نیز نقل می کند که امام علیه السلام به مفضل بن عمر جعفی (یکی از غلات) فرمود:

ای کافر و مشرک، تو را چه رسد به پسر من که دست از او برنمی داری و با او ارتباط داری!(۱)

این تطبیق و تأویل موضوعات بر اشخاص، و تقسیم به امام صامت و ناطق، از محکمات تفکر تأویلی اسماعیلیان است و با مراجعه به کتب آنها نظیر الکشف و تأویل دعائم الاسلام صدق آن را می یابد. با توجه به همین شواهد و آثار است که برخی از پژوهش گران معاصر می گویند:

همه شواهد وجود رابطه نزدیک میان اسماعیل و گروه های تندرو پیرامون امام صادق علیه السلام راتأیید می کند و جای شبهه ای نمی گذارد که اسماعیل جوان جزو آن گروه شیعیان بوده که از روش احتیاط آمیز غیرفعال شیعیان امامی خرسند نبوده اند...

۲. دلایل و شواهد کتاب و سنت

اسماعیلیه همانند دیگر فرقه های فکری برای تثبیت دیدگاه خود

۱- ۱ . رجال کشی، ص۳۳۵، ۳۲۱، ۲۴۶، ۲۴۰، ۲۱۸ و ۲۱۷.

به شواهدی از قرآن و حدیث استناد کرده، بافته های خود را با این دو منبع اصیل اسلامی منطبق می کنند. آنان دلایلی از قرآن و سنت ارائه می کنند که لازم و واجب است . ما آیات قرآن و معارف و احکام دین را تأویل کنیم. آنها اعتقاد به نظریه فلسفی مَثَلْ و ممثول و ظاهر و باطن داشتن امور تکوینی که پایه باطنی گری آنها در امور دینی است را نیز برگفته از آیات قرآن می دانند.

مصطفی غالب بعد از ارائه شواهد و دلایل قرآنی در ضرورت تأویل آن می نویسد:

با بررسی آیات قرآنی و آنچه از رموز و اشارات در آن آمده و در پرتو عقل و واقع بینی برای ما مشخص می شود اگر کسی در معنای حقیقی قرآن تفکر نماید و بدان مراجعه کند ، در می یابد که برای هر آیه ای از قرآن ظاهری است و باطنی و به این امر خداوند متعال اشارت دارد. آن جا که می گوید:«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً»(۱) یا جایی که می فرماید: «وَذَرُوا ظاهِرَ الإِثْمِ وَباطِنَهُ»(۲) و همچنین: «وَلَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ فِي هذا القُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»(۳) یا «وَتِلْكَ الأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَما يَعْقِلُها إِلاّ العالِمُونَ»(۴).(۵)

ناصر خسرو، بعد از ذکر آیه «وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ»(۶)

ص: ۱۷۷

۱- ۱ . لقمان/ ۲۰.

۲- ۲ . انعام/۱۲۰.

۳- ۳ . روم/ ۵۸؛ زمر/۲۷.

۴- ۴ . عنکبوت/ ۴۳ و حشر/ ۲۱.

۵- ۵ . کتاب الکشف، ص۷ _ ۶.

۶- ۶ . زخرف/۳۲.

می گوید: «پس این آیت دلیل همین کند بر اثبات چیزهای پنهانی.(۱)

قاضـی نعمان در کتاب اساس التأویل برای اثبات لزوم تأویل گرایی در آیات قرآن و شـریعت دلایل چنـدی از آیات و روایات آورده و قبل از ذکر آنها می گوید:

پیش تر در کتاب حدود المعرفه با دلایل قرآنی و حدیثی و اقوال ائمه سخنان زیادی در اثبات علم تأویل و باطن و ردّ مُنکِر آن آوردیم و اکنون می گوییم که هر یک از امور محسوس باید ظاهری داشـته باشد و باطنی که ظاهر آن به حواس ظاهری ما در می آیـد و در بـاطن آن است که بـا علم به آن می رسـیم... خداونـد متعـال می فرمایـد: «وَمِنْ کُلِّ شَیءٍ خَلَقْنـا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»(۲) و مسـلما آنچـه در حـدیث و قرآن آمـده «شـی ء» است. بنـابراین بایـد زوجی داشـته باشـد . همچنین خداونـد در بسـیاری از مواضع کلمه بـاطن را متـذکر شـده؛ از آن جمله می گویـد: «وَأَسْبَـغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَـهُ ظاهِرَهً وَباطِنَهً»(۳). از طرفی خداونـد گفته که از نعمت هـا سؤال می کنـد و آن کس که بـاطن را نداشـته باشـد چه پاسـخی دارد!... و پیامبر نیز فرمود: «ما نزلت علیّ من القرآن آیهً الاولها ظهر وبطن»... .(۴)

وی برای تأکید بر مدعای خود بعد از برشماری آیاتی از قرآن که

ص: ۱۷۸

۱- ۱ . وجه دین، ص۶۳ و ۳۵.

۲- ۲ . زاریات/۴۹.

۳- ۳ . لقمان/۲۰.

۴- ۴ . اساس التأویل، ص۶۱، ۳۱ و ۲۸.

در آن واژه مثل و امثال و باطن و تأویل به کار رفته است می گوید:

در آیـات بسـیاری از قرآن امثال و باطن و تأویل یاد شـده و این خود گواه وجود امور باطنی و ضـرورت تأویل قرآن است، در زبان عربی که قرآن به آن نازل شده نیز مرسوم است(۱).

قلمرو تأویلات باطنیه

آنچه اکنون به آن می پردازیم ارائه برخی نمونه ها و مصادیق تأویل گرایی اسـماعیلیان است. با این هدف که مشـخص سازیم این کیش در مسأله تأویل، گوی سـبقت را از دیگر گروههای تأویلی ربوده است و در تعمیم آن به همه معارف دینی و ظواهر شریعت، از همه پیشتازتر است.

تأویل آیات به اساس و ناطق

کلمـات قرآنیِ «طور، بلـد، فجر، لیـال عشـر، لیـل و نهـار، بئر و قمر، سـماء و ارض، زوجین، طلّ، ماء، مغربین و جنتان، موسـی، کتاب مبین، قرآن امانت، یتیم، ارم، صـلاه و رب» به اساس و ناطق تأویل شده است و کلماتی نظیر «فقرا و مساکین، آسـمانها و زمین های هفتگانه، رجع و سجود» به اساسان و ناطقان.

تأویل برخی از آیات قرآنی به امامان

کلماتی نظیر «صـراط، نور، حـج، نحل، عاکفین، آیات محکمات و مساجـد» به امامان تأویل شده است و کلمه هایی چون «لیله القدر، نباء، الیوم الاخر، الاخره، عذاب، جهنم، ارض، میقات، طلوع شمس،

ص: ۱۷۹

۱- ۱ . همان.

ماء و کتاب» به قائم تأویل شده است.

تأویل برخی از آیات به حجّت و باب و داعی و مأذون و مستجیب

کلماتی نظیر «ارض، جبال، شجر، رقّ، بحر، کعبه مسکین، طائفین و بیوت» به این سلسله مراتب و حدود دینی مورد اعتقاد ایشان تأویل شده است.

در سراسر کتاب الکشف واژه هایی نظیر «جبت و طاغوت و ازلام و اموری که خداوند به عنوان منکر نام برده است، به دشمنان و مخالفان اهل بیت علیهم السلام تأویل شده است.

تأویلات ذوقی و عددی

برخی از تأویلات آنان بر اساس اعداد خاصی است که نزد آنان از شرافت ویژه برخوردار است. در میان افراد، به ویژه عدد هفت و چهار و دوازده، از موقعیت خاصی برخوردار است.

قاضی نعمان در کتاب اساس التأویل می گوید:

کلمه لا ـ اله الا ـ اللّه دارای هفت فصل است و آن دلیل است بر هفت ناطق و طول هر انسانی بر اساس وجب های آن شخص، هفت وجب می باشد و انسان در موقع سجود بر هفت موضع است و اینها دلیل «سبعه» است. لواحق هفت ناطق دوازده و تعداد بروج دوازده عدد است و از مجموع هفت و دوازده عدد نوزده حاصل است. به همین سبب است که خداوند می فرماید: «علیها تسعه عشر»(1).

تأویلات در فروع فقهی و عملی

۱- ۱ . اساس التأویل، ص۴۷ _ ۴۵.

به اعتقـاد آنـان همه معـارف دین و فروع فقهی و آیات قرآن، هماننـد آنچه در عالم تکوین است ظاهری دارد و باطنی، احکام شریعت و عبـادت هـای ظـاهری و امور مربوط به آن نیز دارای بـاطن است. مشـهورترین تأویـل گر فرهنگ اسـماعیلی، قاضـی نعمان، نویسنده دو جلد کتاب تأویل دعائم الاسلام می باشد که در آن، فروع فقهی و عبادات را تأویل کرده است. ناصرخسرو نیز در کتاب وجه دین به تأویل باطنی تمام فروع فقهی پرداخته، از باب نمونه چند مورد ذکر می شود:

در مورد اول

بایـد دانسـتن که هفت چیز نماز فریضه است برابر هفت امام، تکبیر نخستین فریضه است و آن دلیل است بر عهد گرفتن مؤمن و چون تکبیر گفته شـده نیز سـخن نشایـد گفتن و نماز بایـد کردن چون عهـد گرفته باشد... چهارم رکوع است و آن شـناختن اساس است اندر دور بزرگ و شناختن حجت است اندر دورکهین(۱).

در مورد دوم

گـوییم نمـاز را سـه وقت است اول وقت، میـانه وقت، آخر وقت پس اول وقت دلیـل است بر نـاطق و میـانه وقت دلیـل است بر اساس و آخر وقت دلیل است بر حجت قائم... (۲).

در مورد سوم:

۱- ۱ . وجه دین، ص۱۳۳.

۲- ۲ . همان، ص۱۳۶.

آیه انما الصدقات للفقراء والمساکین... گفت صدقات مر درویشان است یعنی حدود مر ناطقانرا است و ایشان را فقراء بدان گفت که اندرین عالم کسی نیست که از ایشان فایده گیرند(۱).

و تا جایی پیش می رود که برای استبراء و جنابت نیز تأویل خاص ارائه کرده، می گوید:

حقیقت استبراء و تأویل آن... حقیقت استبراء خالی کردن رحم ماده است... و تأویل این موضع آن است که کنیزك و زن مَثَل است برای مستجیب و مستجیب مر مأذون را و ماذون مر داعی را... (۲).

البتّه باید توجّه داشت که مسأله تأویل منحصر به غلات و فرقه های وابسته به آنها در گذشته نبوده است در طول تاریخ افرادی و دسته جاتی پیدا می شوند که یکی از راههای رسیدن به اهداف خود را تأویل و توجیه آیات قرآنی می دانسته اند . حتی در زمان ما گروههای سیاسی و التقاطی مانند مجاهدین خلق پیدا شدند که کلمه معراج را به عروج اقتصادی و ایمان به غیب را به مبارزه زیرزمینی تفسیر و تأویل می کردند. که ورود به بحث را در این نوشته لازم نمی دانیم.

۱- ۱ . همان، ص۱۸۲.

۲- ۲ . وجه دین، گفتار سی و هشتم، ص۲۵۲.

فصل سوم غلات و ترویج اباحه گری

اشاره

انسانها از ابتـدای آفرینش تاکنون هماره برای ایجاد جامعه ای برتر و مـدینه ای فاضـله تلاش کرده اند و جان و مال بسـیاری بر سر این آرزو نهاده اند. این تلاش از سـر بیهودگی و سرگرمی نبوده، بلکه نیاز فطری انسان است که خداوند در وجود او نهاده و برای برآورده شدن آن، تمامی نیروهای جهان هستی را به خدمت او گماره است.

چنـانچه در قرآن می فرمایـد: «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَیِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الکِتابَ وَالمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ»؛(۱) «همانا فرستادگانمان را با نشانه هایی روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را نازل کردیم تا آدمیان را به قسط وادار نمایند.»

براستی برای تشـکیل جـامعه برتر و مـدینه فاضـله، جـایی که از هر گونه آلودگی و فساد و فحشایی عاری باشـد و هر کـدام از آحاد جامعه بتوانند از حقوق طبیعی خود برخوردار گردند و عقاید و آرای گروهی

۱- ۱ . حدید/ ۲۶.

دنیا طلبان مانع حفظ حریم و قداست جامعه نشود چه باید کرد؟

طبعا کسانی وجود دارند که تنها راه رسیدن به منافع فردی و گروهی را در اشاعه فساد و فحشا و بی هویت کردن افراد انسانی از دین و مذهب می دانند و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی کنند.

به نظر می رسد بهترین راه، همان امر به معروف و نهی از منکر باشد همان کاری که از وظایف مهمّ انبیاء و ائمه و اولیاء دین به شمار می رفته و متأسفانه در جوامع کنونی اسلام این وظیفه خطیر کم اهمّیت تلقی شده و نسبت به برپا داشتن آن توجّه کافی مبذول نمی شود.

امام باقر علیه السلام در فرازی از سخنان خود عامل این سهل انگاری را دنیادوستی وفرصت طلبی می داند و می فرماید: در آخر زمان،گروهی باشند از افراد ریاکار که قرائت قرآن و عبادت را به خود می بندند. اینان تازه به دوران رسیده هایی نادان هستند که امر به معروف و بازداشتن از منکرات را واجب نمی شمارند ، مگر زمانی که برای آنها ضرری نداشته باشد.(۱)

کاری ترین حربه غلات

بدون شک یکی از کارآمدترین ابزار مورد استفاده غلات، که از آن در پیشبرد اهداف و افکار غلوآمیز به خوبی بهره بردند ترویج روحیه لاأُبالی گری و نشر اباحه گری و بی بند و باری مطلق در جامعه بوده است.

ص: ۱۸۴

۱- ۱ . کافی، ج۵، ص۵۵.

انسـان با مراجعه به کتب ملل و نحل به سادگی در می یابـد که یکی از خصوصـیات مشترک همه فرقه های غلات اباحه گری بوده است و اگر اینها عقایـدی مانند تناسخ، حلول، تفویض...(۱) را در میان پیروان خود تبلیغ می کردنـد در حقیقت، توجیهی برای اشاعه فحشا و فساد می باشد زیرا با این اصول بهتر و ساده تر می توانستند بی بند و باری مطلق خود را توجیه کنند.

با تناسـخ معاد را که یکی از اصول سه گانه اسـلام از سوی غلاّت محتمل ضـربات شدیـدی گشت ، آنان در سایه همین اصـل قیامت و حساب و کتاب و بهشت و جهنّم را نفی کردند و به این وسیله راه را برای انجام هر کاری در این دنیا باز نمودند.

با حلول اصل توحیـد و نبوّت را مورد هجوم قرار داده رهبران خود را به مقام خـدایی رسانیـده، خدایان متعدد ساختند از طریق حلول روح پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به ائمه و بعد از آن به رهبران غلات بزرگترین ضـربه اعتقادی را به این دو اصل از اصول سه گانه دین اسـلام زدنـد و در حقیقت تمامی اصول شـریعت را به نحوی مورد شک و تردید قرار دادند. اکنون به بیان فرقه های غلات که در اباحی گری پیشتازند می پردازیم.

ص: ۱۸۵

---

۱ - ۱ . تناسـخ: تعلق روح به بـدنی بعـد از بـدن دیگر را گوینـد. حلول: مراد از حلول در اینجا، روح خداونـد یا اجزایی از آن در شـخص دیگریماننـد نبی یـا امـام یـا هر کس دیگر قرار گیرد و بـا آن متحّـِد شود. تفویض: اعتقـاد به اینکه خداوند پس از آفرینش بندگان، آنها را به خود واگذاشته تا هر کاری می خواهند بکنند.

همان گونه که قبلاً ذکر کردیم همه فرقه های غلات در رواج بی بند وباری و فساد و فحشا دست داشتند که از بیان کامل آنها به جهت اختصار مطلب خودداری نموده فقط به ذکر فرقه های معدودی در این زمینه خواهیم پرداخت.

فرقه خطابیه: این فرقه در اصول قائل به تناسخ می باشند و می گویند: روح هر یک از کسانی که به حدّ خدایی رسیده اند، پس از چندی به فرد دیگری منتقل می شود.

همچنین در بخش احکام اباحی مسلک می باشند. همه محرمات الهی را از قبیل زنا، لواط، دزدی و شراب خواری را جایز می دانند و اصولاً شهوات را نور می شمردند. واجبات الهی را از قبیل نماز، روزه، زکات و حج را انجام نمی دادند. آنها معتقد بودند که واجبات کنایه از مردانی است که باید ولایت آنها را قبول کنیم و محرمات نیز کنایه از مردانی است که باید ولایت آنان را نپذیرفت.

آنها معتقد بودند که خداوند به وسیله ابوالخطاب بر آنان تخفیف قائل شده است و تکالیف واجب را از آنها برداشته است . پس به ترک جمیع واجبات الهی مبادرت می ورزیدند. آنها معتقد بودند هر کس پیامبر و امام را شناخت هر عمل و فعلی را که بخواهد می تواند انجام دهد و همه چیز بر او مباح می شود.

آنان می گفتند: بر پیروان، واجب است که به سود هم مسلک خود و بر ضرر مخالفان و دشمنانشان شهادت دهند . اگر چه این شهادت دروغ باشد و این عمل را بعد از معرفت خداوند، بهترین و بالاترین

عمل واجب می دانستند.(۱)

فرقه منصوریه: معتقد بودند که بهشت و جهنّم وجود ندارد و منظور از بهشت و دوزخ دو مرد می باشد که باید آنها را دوست یا دشمن داشت.

آنها معتقد بودند که همه زنان برایشان حلال است و در این مورد اباحی گری مطلق را جایز می دانستند.

خوردن گوشت خوک، خون و مردار را حلال دانسته ، قمار کردن را جایز می شمردند . همه محرمات را حلال می دانند و می گویند خداوند هیچ چیز را بر ما تحریم ننموده. آنها می گویند: هیچ واجبی در شرع وجود ندارد و نماز، روزه، خمس، زکات و حج همگی اشاره به مردانی است که ولایتشان بر ما واجب شده مانند حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام .

ابو منصور پیروان خود را بر ترور مخالفان تشویق می کرد و می گفت: هر کس با شما مخالفت ورزد، کافر است. پس باید او را بکشید و این همان جهان مخفی است و خمس مال کشته شدگان حق قاتل است.(۲)

بشیریّه: این فرقه منسوب به محمد ابن بشیر است از اصحاب امام کاظم علیه السلام . آنان معتقدند که امام بعد از محمّد ابن بشیر، پسرش به نام سمیع است و پس از او هر که را او مشخص نماید. بنابراین هر کس

۱- ۱ . فرق الشیعه، ص۵۸ _ ۵۷.

۲- ۲ . المقالات والفرق، ص۴۶ و تبصره العوام، ص ۱۷۰.

از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام ادّعای امامت کند، بر باطل است و دروغگو و (العیاه بالله) حلال زاده نیست و خون و مالش حلال است.

معتقد بودند هر چه از اموال که با آن تقرّب به سوی خدا می جویند، باید به محمد ابن بشیر و اوصیای او تا قیام قائم داده شود.

آنان می گفتند: نمازهای پنجگانه و روزه ماه رمضان واجب است، امّا زکات و حج و دیگر واجبات، واجب نیست. آنان ازدواج با محارم و نیز با پسران را جایز می دانستند آنان قائل به اشتراک در اموال و زنان در میان خود بودند.(۱)

شلمغانیه: پیروان ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی، به انجام واجباتی همچون روزه و غسل کردن اعتقادی ندارند. آنان مانند سنت رسول خدا زناشویی ننموده و با اباحی گری، زنا را مباح می دانند. آنها معتقدند که محمد صلی الله علیه و آله بر جباران عرب مبعوث شد ؛ چون آنان قسی القلب بودند از این جهت آنان را امر به سجود کرد تا ایشان را به اطاعت از خویش بیازماید . اکنون حکمت آن است که ما نیز مأموران را بر مباح بودن زنانشان بیازماییم که هر فاضل و مافوقی می توان با مفضول و مادون خود وطی کند ، خواه مرد باشد یا زن، تا به این وسیله نور خود را در مفضول وارد سازد.(۲) آنان قائل به تناسخ هستند. شلمغانی خود را روح القدس می خواند و کتابی به نام (الحاسّه السادسه) یعنی حسّ ششم نوشت و در آن، آیین را برداشت و لواط را

۱- ۱ . المقالات و الفرق، ص۹۲.

۲- ۲ . فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۰ _ ۲۵۹.

روا دانست. پیروانش زنان خود را برای انجام کار زشت به او می سپردند به امّید این که نوری به ایشان اندر آید.(۱)

معمریه: پیروان معمر بن خثیم، قائل به تناسخ می باشند. محرمات را حلال می شمارند و ترک واجبات را جایز می دانند و قیامت را انکار می کنند. معمر بن خیثم، همه نوع کامرانی را مجاز می دانست از جمله، زنا، دزدی، نوشیدن خمر، زناشوئی با مادر و خواهر و همخوابی با مردان را و غسل جنایت را واجب نمی دانست و استدلال می کرد که چگونه انسان به سبب خروج نطفه ای که خود از آن خلق شده است، غسل کند.(۲)

گروههایی دیگر جناحیه: خمر، میته، زنا، لواط و سایر محرمات را حلال می دانند و اسقاط وجوب عبادات را از خود لازم می شمارند و قیامت را انکار می کنند و قائل به تناسخ و حلول هستند.(۳)

بکتاشیه، پیروان حاج بکتاش پیشوای طریقه ای از تصوف: عقایدی همچون مسیحیان دارند مانند اعتقاد به تثلیت (اللّه، محمّد و علی) دارند. در پیش شیخ خود اعتراف به گناه می کنند و از او طلب آمرزش دارند. آنان عباداتی از قبیل نماز، روزه، حجّ و زکات ندارند. شراب را حلال می دانند و زنانشان حجاب ندارند. مانند مسیحیان مراسم عشای ربانی به جا می آورند و بر سر سفره خود شراب و نان و

۱- ۱ . فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۰ _ ۲۵۹.
۲- ۲ . فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۲۱؛ مقالات الاسلامیین، ص ۱۱ و الفرق بین الفرق، ص ۲۴۸.
۳- ۳ . مقالات الاسلامیین، ص ۶؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۴۶.

پنیر می گذارند.(۱)

صوفیان: مستی و ناهشیاری را پناهگاهی برای شریعت گریزی یافته اند. چنانکه شیخ محمد لاهیجی (قرن نهم هجری) گروهی از حقیقت یافته گان را غرق در دریای بیخودی دانسته می گوید «چون مسلوب العقل گشتند به اتّفاق اولیا و علما تکالیف شرعیه و عبادات از این طایفه ساقط.»(۲)

عین القضات همدانی نیز از گروهی به عنوان «مجانین الحق» یاد می کند و می گوید: «آخر دانی که محل تکلیف عقل است و مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: اَذْهَب عنهم عقولهم، تکلیف کجابماند؟ و چون تکلیف نیست، نماز که کند و روزه که دارد.»(۳)

همچنین می گوید: سالک اگر مست بود، زُنّار دربندد که مقتضی شریعت عشق در حق مستان این است. اینجا بود که حرام، حلال گردد... مستان در این مقام نماز نکنند و نام خدای نیز نبرند و روزه رمضان ندارند. و تا مست باشند چنین باشند ، زیرا که مست را مرگ و زندگی یکی است.(۴)

در جای دیگری می گوید: محمّد معتوق (معشوق طوسی که معاصر ابوسعید ابوالخیر بوده است) به کلّی نماز را وا می نهد.

۱- ۱ . دائره المعارف اسلامیه، ج۴، ص ۴۰ _ ۳۷؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص۱۰۶.
۲- ۲ . مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص۲۹۹.
۳- ۳ . نامه های عین القضات همدانی، ج۲، ص ۳۴۰.
۴- ۴ . همان، ج۱، ص۲۳۵.

می گوینـد: «محمـد معتوق مردی بود که هرگز نمـاز نکردی، یک روز به قهر گفتنـد: نماز کن، چون در نماز شـد و گفت الله اکبر، خون از وی جاری شد گفت: من می گویم حایضم و شما باور نمی کنید.»(۱)

در فتوحات مکیّه آمده است «سَـقَطَ التَّکْلیفُ عَنْ هؤُلاءِ؛ اِذْ لَیْسَ لَهُمْ عُقُولٌ یعقلون بها...» ابن عربی همنوا با بسـیاری از صوفیان دیگر، کسانی را که از باده حقیقت سـرمست شـده اند عقلاء المجانین خوانده و با اسـتناد به آیه «وَتَرَی النّاسَ سُـکاری وَما هُمْ بِسُکاری...».(۲) عقـل آنـان را بهره منـد از مشاهـده جمـال الهی و جنون شـان را ظاهری دانسـته. وی با این حال راه اباحه را به روی این عاقلان دیوانه نما گشوده می بیند و بر سقوط تکلیف از آنان تأکید می ورزند.(۳)

لقمـان سرخسـی یکی دیگر از صوفیان و عاقلان دیوانه نماست که خود از خداونـد می خواهـد تا امر و نهی شـرعی را از او و او بردارد و آزادش گرداند.(۴)

از دیدگاه قرآن کریم یکی از شگردهای شیطان برای گمراه ساختن انسانها، زینت بخشیدن به اعمال زشت آنها می باشد.(۵)

اجتمـاع صوفیـان در خانقـاه هـا و بی اعتنـایی آنها به مسأله ازدواج، زمینه این انحراف گردیـده که گروهی از آنان راهی برای حلیت و

۱- ۱ . همان، ج۱، ص۶۲.

۲- ۲ . حج/۲۲.

۳- ۳ . الفتوحات المکیّه، ج۴، ص۸۹، باب ۴۴.

۴- ۴ . اسرار التوحید، ص۲۴، مفاتیح الاعجاز، ص۲۹۹.

۵- ۵ . سوره های: انعام/۴۳؛ توبه/۳۷؛ عنکبوت/۳۸؛ فاطر/۸ و محمّد/۱۴.

تقدس اموری چون رقص و پایکوبی و آوازخوانی و شاهدبازی بجویند.

برخی از پیشگامان طریقت تصوف با اعتراف به اینکه رقص و سماع ارضاء کننده شهوات نفسانی است، دست افشانی و پایکوبی را برای کاهش شهوت هر یک از اعضای بدن مفید دانستند.(۱) گروهی دیگر از آنان قدمی بالاتر نهاده، سِماع را «نماز عشق و عشاق» نامیده اند.(۲) و بعضی آن را با پیمان «الست» پیوند دادند.(۳)

در مسأله اباحه گری و لاابالیگری گروهها و فرقه های اهل حق، اسماعیلیه، نصیریه و علویان، آغاخانیه و... هر کدام مسایلی را دارند که حاکی از افکار و عقاید غلوآمیز دارد و با توجه به اینکه این فرقه ها به نام شیعه در جای جای دنیا وجود دارند و برخی از عقاید افراطی آنها چهره شیعه را در دنیا مکدّر کرده است، جای تحقیق جداگانه دارد که به لحاظ طولانی نشدن کلام از بیان آنها صرف نظر می کنیم.

البته باید توجه داشت که عموم شیعه اهل غلو نمی باشند و اگر افراد نادری پیدا شدند که سر از غلو در آوردند، بزرگان شیعه آنان را طرد نمودند.

همانگونه که قبلاً ذکر کردیم غلات برای توجیه اباحه گری و ترویج فساد و فحشاء و لاابالیگری خود به دلایلی دست یازیده اند که به طور

۱- ۱ . اسرار التوحید، ص۲۲۳.

۲- ۲ . مناقب العارفین، ج۱، ص۳۹۴.

۳- ۳ . ترجمه رساله قشیریه، ص۶۰۰.

مشخص دو دسته دلیل آورده اند:

الف. دلایل قرآنی

در این رابطه، برخی از آیات قرآن را که مورد سوء استفاده غلاّت واقع شده است بیان می کنیم:

۱. آیه شریفه: «لَیْسَ عَلی الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا...»؛(۱) «بر آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، باکی نیست در آنچه از خوردنیها که بخواهند بخورند.»

آنها این آیه را دلیل جواز خوردن همه محرمات مانند: مردار، خون، گوشت خوک و... دانسته اند.

۲. آیه شریفه «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»؛(۲) «هر کجا مشرکان را یافتید، آنها را بکشید.» گروههایی از غلات مانند منصوریه این آیه را دلیل جواز کشتن مخالفان خود قرار داده اند ، زیرا آنها معتقدند هر کس با آنها مخالفت نماید کافر و مشرک است.

۳. آیه شریفه «یُرِیدُ اللّه ُاَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ...»؛(۳) «خداوند می خواهد کار را بر شما آسان کند و تخفیف دهد.» با توجیه غیرصحیح این آیه گروههایی از غلات دست به تکلیف گریزی زدند و احکام واجب را از خود ساقط می دانند.

۴. آیه شریفه «اَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرانا وَ اِناثا...»؛(۴) «یا خداوند در یک رحم،

۱- ۱ . مائده/۹۳.

۲- ۲ . توبه/۵.

۳- ۳ . نساء/۲۸.

۴- ۴ . شوری/ ۵۰.

دو فرزنـد پسـر و دختر قرار می دهد.» غلات با تأویل این آیه مجوزی برای زنا، لواط و مشارکت در زنان و مسایلی از این قبیل دست و پا کرده اند.

بـدیهی است هر کـدام از این آیـات که ذکر شـد و همین طور آیـات دیگری که غلات برای توجیه اعمال خود از آن اسـتفاده نموده اند از نظر مفسران تفسیر و تأویل دقیقی دارد و به این سادگی نیست.

ب. دلایل غیر قرآنی

بسـیاری از غلاـت معرفت امام و رهبر را مسـتمسک خود قرار داده انـد و می گوینـد: هر که امام و پیامبر را شـناخت هر کاری بخواهد می تواند انجام دهد و همه احکام شرع از او برداشته می شود.

در این زمینه روایاتی را ساخته اند یا از آن سوء برداشت نموده اند که به یکی ـ دو نمونه اشاره می کنیم:

۱. یحیی این عبدالحمیـد حمّانی می گویـد: کسانی همچون مفضل ابن عمر، بنان و عمرو نبطی... گفته اند که امام صادق علیه السلام به ایشان فرمود: «معرفت امام از روزه و نماز کفایت می کند.(۱)

گاهی به اخبار محبّت دستاویز شده و با توجیه غیرصحیح آن را دلیل کارهای ناپسند خود می پندارند مانند:

۲. «حُبَّ عَلیّ ابْنِ اَبی طالِبٍ حَسَـنَهٌ لا تَضُرُّ مَعَها سیئه؛(۲) محبت علی بن ابی طالب حسـنه ای است که هیچ گناهی با وجود آن به آدمی لطمه

۱- ۱ . اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۶۱۷، ح۵۸۸.

۲- ۲ . بحار الانوار، ج۳۹، ص۲۴۸ و ۲۶۶ و ۳۰۴.

نمی زند.

۳. روایاتی که ثواب بعضـی اعمال را ذکر می کند نیز گاهی مورد سوء اسـتفاده غلات قرار می گیرد مانند: روایاتی که درباره فضیلت قرآن.(۱) یا فضیلت ماه رجب.(۲) یا ثواب گریه برای امام حسـین علیه السلام (۳). غلات برای رسیدن به اهداف شوم خود بـا دین و مـذهب به مبـارزه با دین می پردازنـد . اینجاست که اهمّیت هشـدار ائمه به مردم در مورد کناره گیری از غلات خصوصـا جوانـان روشن می گردد که امـام فرمودنـد: «احـذروا علی شـبابکم الغلاـه لایفسـدوهم فان الغلاه شـر خلق اللّه...(۴)؛ مراقب جوانان خود باشید که غلات آنها را فاسد نسازند ؛ زیرا غلات بدترین مخلوقات خداوند می باشند.»

یـا در کلاـم دیگری از همـان امـام (امـام الصـادق علیه السـلام) چنین آمـده است که: «ادنی مـایخرج به الرجـل من الایمان ان یجلس الی غال فیسـتمع الی حدیثه و یصدقه(۵)؛ نزدیکترین چیزی که انسـان را از مسـیر ایمان خارج می سازد مجالست با فرد غالی است و گوش دادن به گفتار او و تصدیق گفتار اوست.

چرا جوانان؟

ص: ۱۹۵

۱- ۱ . اصول کافی، ج۵، ص۳۸۴ کتاب فضل قرآن، ح۱.

۲- ۲ . ثواب الاعمال شیخ صدوق، ترجمه ابراهیم بندریگی، ص۱۱۷.

۳- ۳ . همان، ص ۱۸۰.

۴- ۴ . بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۶۵.

۵- ۵ . همان.

زیرا جوان به مقتضای طبع جوانی، آزادی بی قید و شرط می خواهد. در نظر جوان، سخن از عقل و منطق، قانون و مقرّرات، مصلحت و اندازه گیری، بسی نامطلوب و بی ارج است.

چیزی که مورد علاقه جوان است و با شور و شوق از پی آن می رود، ارضای غرایز و کامرانی مطلق و آزاد است و این مطلوب تنها در آزادی نامحدود و بی حساب قابل اجراست.

مناسب است در این زمینه به گفته ویل دورانت توجه شود: «جوانی مانند خدایان جسور و بی باک است. آشوب و ماجرا را بیش از غذا دوست می دارد. عاشق برترین چیزها، مبالغه ها و نامحدودیتها است. انرژی فراوان دارد و سخت می کوشد تا قدرت خود را آزادی و رهایی بخشد و هر چیز تازه و خطرناک را دوست می دارد. جوان با اکراه و بی میلی به نظم و قانون تن می دهد. آنجا که نعره و فریاد وسیله حیاتی اوست از او سکوت و خاموشی می خواهند. آنجا که سخت مشتاق فعالیت است از او آرامی و انفعال می خواهند. آنجا که از خون خودش پیوسته مست است، از او اعتدال و هشیاری می خواهند.»(۱)

به عنوان حسن ختام کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: «اِقْمَعُوا هذِهِ النُّفُوس فَاِنَّها طِلْقَةٌ اِنْ تُطیعُوها تَنْزَعُ بِکُمْ اِلی شَرِّ غایَهٍ؛(۲) این نفوس سرکش را مقهور کنید و از خواهشهای نادرستشان باز دارید که خود

۱- ۱ . لذات فلسفه، ص۴۹۱.

۲- ۲ . غرر الحکم، ص۱۳۸.

سر و بی قیدند. اگر خواسته های آنها را پیروی نمایید سرانجام شما را در بدترین پرتگاه می افکنند.

جوان و احساسات

احساسات تند و تمایلات پرشوری که به طور طبیعی در دوران جوانی ظهور می کند، ناشی از قضای حکیمانه الهی در نظام آفرینش است و قطعا نقش مؤثری در تأمین خوشبختی و سعادت جوانان دارد.

احساسات پرشور و عواطف تخیّلی از ذخایر گرانبهای دوران جوانی است. استعدادهای طبیعی با همین عواطف و احساسات به فعلیّت می رسند و آنقدر قدرت احساسات زیاد است که در بسیاری از مواقع عقل را نیز تحت تأثیر خود قرار می دهد. امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «وَ کَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسیرٍ عِنْدَ هَوی اَمیرٍ؛(۱) چه بسیار عقلی که در برابر فرمانروایی هوی و خواهشهای نفسانی اسیر و گرفتار است.»

عقل و احساسات دو عامل مؤثر در اداره زندگی بشر و دو نیروی مهمّ تأمین کننده سعادت و خوشبختی انسان است که باید عقل حاکم بر احساسات گردد تا فلاح و رستگاری ممکن شود . چنانچه در روایت دیگری حضرت علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ هَواهُ اَفْلَحَ...(۲) کسی که عقلش بر هوای نفسش غالب باشد رستگار و سعادتمند شود.»

کاری که غلات انجام می دهند سرمایه گذاری در انحراف جوانان که مهم ترین سرمایه یک ملّت و کشور هستند، می باشد جوانانند که

۱- ۱ . نهج البلاغه فیض الاسلام، ص۱۱۷۲.

۲- ۲ . مستدرک نهج البلاغه، ج۲، ص۲۸۷.

شعارهـای آزادی خواهـانه و بی قیـد و بنـدی را بهتر می پذیرنـد و به طرف آن می رونـد جوانان هسـتند که با احساسات تنـد، سریعتر جذب رهبران شـیاد غلات شدند و در آینده نیز خواهند شد . جوانان هستند که نیاز به مراقبت دارند تا منحرف نشوند . لذا ائمه ، مردم را عموما و جوانان را خصوصا از هر گونه تماس با غلات و افکار غلوآمیز بر حذر می داشتند و امروز نیز وظیفه رهبران دینی همین امر است.

ص: ۱۹۸

بخش سوّم روش برخورد رهبران دینی و ائمه علیهم السلام

فصل اوّل چگونگی برخورد و موضع گیری امامان شیعه علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۹۹

بخش سوم : روش برخورد رهبران دینی و ائمه(ع)

ص: ۲۰۰

فصل اوّل چگونگی برخورد و موضع گیری امامان شیعه علیهم السلام

در برابر پدیده غلو و غالیان

در خلال مباحث گذشته به مناسبتهای مختلف، گوشه هایی از برخورد ائمه علیهم السلام را با این پدیده مطرح کردیم و اهتمام و حساسیت فوق العاده ائمه را نسبت به این مسأله بیان کردیم، که آن بزرگواران تأکید و اصرار داشتند بر اینکه آنچه از طرف خدا و معصومین به شما می رسد قبول کنید یا فرمودند اخبار ما را عرضه بر قرآن کنید آنچه موافق آیات الهی است بگیرید و بقیه را رها کنید یا در آیات الهی است که وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا... برای جلوگیری از ایجاد افکار غلوآمیز بود.

اکنون به طور کلّی موضع گیری آنان را در برخورد با غلات بیان خواهیم کرد.

الف: ردّ عقاید غلوآمیز و بیان عقاید صحیح

ص: ۲۰۱

یکی از عقایـد فاسد و غلوّآمیز، عقیده به الوهیت ائمه یا افراد دیگر غیر از ائمه می باشد، یا عقیده به نبوت آن امامان معصوم و اشـخاص دیگر یـا برخورداری از علم غیب مطلق و ذاتی ائمه و دیگران که در همه این ابعـاد ائمه علیهم السـلام وارد شـده اند برای نمونه به احادیث زیر می پردازیم:

یکی از یاران امام صادق علیه السـلام به نام صالح ابن سهل، اعتقاد داشت که امام صادق علیه السلام ربوبیت دارد و پروردگار است. در یکی از روزها آن امام بزرگوار به او نگاهی کرد و فرمود: ای صالـح! به خـدا سوگنـد که ما بنـده و مخلوق هستیم و پروردگاری داریم که او را عبادت می کنیم و اگر او را عبادت نکنیم، او ما را مجازات و عذاب خواهد کرد(۱).

در حـدیث دیگر امـام صادق علیه السـلام در ردّ کسانی که می گفتنـد: ائمه رزق و روزی بنـدگان را انـدازه گیری می کننـد، فرمود: به خداونـد سوگند! ارزاق ما را جز خداوند تقدیر و اندازه گیری نمی کند و من خود، به غذایی برای خانواده ام احتیاج داشتم، سینه ام تنگ و فکرم مشغول شد، تا این که رزق آنان را تأمین کردم و نفسی به راحتی کشیدم(۲).

پیرامون برخورد با مسأله نبوت ائمه، آن بزرگواران به شـدت، با این مسأله مخالف بودند و نفی می کردند. دو تن از یاران امام صادق علیه السلام با هم بر سر نبوّت آن حضرت، به بحث و مجادله پرداختند اما وقتی نزد

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۰۳، حدیث ۶۹.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۰۱، حدیث ۶۵.

امام صادق علیه السلام رسیدند، امام ابتدا خطاب به آنان فرمود: «من از کسی که بگوید ما پیامبر هستیم بیزارم(۱).»

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لعنت خدا بر کسی که بگوید ما پیامبر هستیم و نیز لعنت بر کسی باد که در این مطلب شک کند(۲).»

در مورد اینکه علم غیب مطلق را فقط خدا می داند توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام در ردّ ادعای غلات رسیده که حضرت خطاب به محمد بن علی ابن هلال کرخی چنین فرمود:

یا محمد بن علی، خداوند عزوجل بالاتر از آن چیزی است که او را توصیف می کنند. او منزه است و ما حمد و سپاس او را می گوئیم. ما با او در علم و قدرتش شریک نیستیم، بلکه غیر از او هیچ کس علم غیب نمی داند، چنان که خود در کتاب محکمش فرموده است: «قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللّه»(۳)؛ «ای رسول ما بگو: که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست.»

ب: ریشه یابی غلوّ

۱. جهل و نادانی

در این زمینه فرازی از فرمایشات امام هشتم علیه السلام را ذکر می کنیم که

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۹۱، حدیث ۴۸.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۹۶، حدیث ۵۷.

۳- ۳ . نمل/ ۶۵.

در حدیثی طولانی می فرمایند:

...ثم قال الرضا علیه السلام : «ان هؤلاء الضلال الکفره ما اتوا الا من قبل جهلهم بمقدار انفسهم حتی اشتد اعجابهم بها و کثر تعظیمهم لا یکون منها فاستبدوا بآرائهم الفاسده...(۱).»

بنابر آنچه امام هشتم علیه السلام فرموده است، ریشه غلو و بیان عقاید انحرافی غلات را باید در مسایلی مانند جهل و نادانی از یک طرف و استبداد و خود رأیی رهبران آنها از طرف دیگر جستجو کرد.

۲. محبت افراطی

در حدیثی از امام سجاد علیه السلام ریشه غلو و عقاید غلوآمیز این گونه مطرح می شود که خطاب به ابو خالد کابلی می فرماید: می فرماید: «ان الیهود احبُّوا عزیر حتی قالوا فیه ما قالوا... .»(۲)

یهود به قدری عزیر را دوست داشتند که درباره او گفتند، آنچه گفتند. (پسر خداست) نه عزیر از آنان است و نه آنان از عزیر. همانا نصاری به قدری عیسی علیه السلام را دوست داشتند که درباره او گفتند آنچه گفتند، پس نه عیسی از آنان است و نه آنان از عیسی، این سنت درباره ما نیز وجود دارد، گروهی از شیعیان ما به قدری دوستدار ما هستند که درباره ما آنچه یهودیان درباره عزیر و مسیحیان درباره عیسی ابن مریم گفتند، خواهند گفت. پس نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان.

حضرت علی علیه السلام در حدیثی اشاره به همین مسأله دارد و

ص: ۲۰۴

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۷۳، حدیث ۲۰.

۲- ۲ . همان، ص۲۸۸، حدیث ۴۴.

می فرماید:

«هلک فی رجلان مُحبٌّ غال و مبغض قال.»(۱)

در مورد من دو گروه هلاک می شوند! دوستدار افراط کننده ای که مرا به آنچه در من نیست مدح می کند و دشمنی که کینه اش نسبت به من او را وادار می سازد تا مرا به باطل متّهم نماید.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

شب را سپری کردیم و کینه توزتر نسبت به ما از کسانی که خود را دوستدار ما می دانند، کسی نیست.(۲)

۳. سوء استفاده مالی

در برخی از احادیث ریشه و علل پیدایش افکار و عقاید غلوّآمیز سوء استفاده مالی رهبران غلات معرفی شده است.

در این زمینه امام جواد علیه السلام درباره جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم که از غلات بودند می فرماید:

«... ثم قال: هذا ابوالغمرو و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم استأكلوا بنا الناس فصاروا دعاه یدعون الناس الی ما دعا الیه ابوالخطاب...(۳)؛

اینها با نام ما، مال مردم را می خورند و آنان را به سوی آنچه ابوالخطاب ادعا می کرد، می خوانند.»

۱- ۱ . بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۸۵، حدیث ۳۶.

۲- ۲ . مقباس الهدایه، ص۸۹؛ رجال کشی، ج۲، ص۵۹۶.

۳- ۳ . بحارلاانوار، ج۲۵، ص۳۱۹، حدیث۸۵.

در روایت دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام پیرامون دو نفر از غلات به نام محمد ابن نُصَّیرِ فهری و حسن ابن محمد بابای قمی، آمده است:

«...مستأکلین یا کلان بنا الناس... .؛(۱) این دو نفر حیله گر موذی به وسیله ما، مال مردم را می خورند.»

تا اینجا به بعضی از ریشه های غلو در احادیث اشاره شد.

ج. اعلام برائت و بیزاری از غلات

پیشوایان معصوم شیعه، هر گاه با پدیده غلوّ و افکار و عقاید غلوآمیز رو به رو می شدند، به شدت با آن برخورد می کردند . در این راستا بیشترین تقصیر را از ناحیه رهبران غلات دانسته اند و لذا در روایات متعددی که از ناحیه امامان مطرح شده است اعلام برائت و بیزاری از آنان و لعن و نفرین بر رهبران این فرقه ها به چشم می خورد، از جمله:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

دو گروه هستند که شفاعتم شامل آنها نمی شود، اوّل پادشاه ظالم و ستمکار، دوم غالی در دین که از آن خارج شده و توبه نمی کند و خود را از آن جدا نمی سازد.(۲)

علی علیه السلام فرمودند:

۱- ۱ . همان، ص۳۱۹، حدیث۸۴.
۲- ۲ . خصال، ج۱، ص۶۳؛ قرب الاسناد، ص۳۱.

خدایا! من مانند عیسی ابن مریم از نصاری، از غلات بیزار هستم. خدایا! آنان را همواره ذلیل نما و کسی از آنان را یاری نکن.(۱)

امام باقر علیه السلام فرمودند:

خداوند ابوالخطاب، اصحابش، شاکین در لعنتش، و کسی که در این مورد توقف کند و شک نماید را لعنت کند... ای علی، از لعن آنان کوتاهی نکن، خداوند آنان را لعنت کند به راستی خداوند آنان را لعنت کرد، سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که ناراحت شود فردی را که خداوند لعنتش کرده، لعنت کند پس لعن خدا بر او باد.(۲)

امام باقر علیه السلام فرمودند:

خداوند بنان را لعنت کند. بنان (که لعنت خداوند بر او باد) بر پدرم دروغ می بست، شهادت می دهم که پدرم علی ابن الحسین علیهماالسلام بنده صالحی بود.(۳)

امام صادق علیه السلام فرمودند:

به غالیه بگو که به سوی خداوند توبه کنید، به درستی که شما فاسق و کافر می باشید.(۴)

در روایت دیگری آن حضرت فرمود:

به درستی افرادی که به این امر (غلو) گرایش دارند، شرّشان بیشتر از

۱- ۱ . مناقب، ج۱، ص۲۶۳.

۲- ۲ . رجال کشی، ج۲، ص۸۱۱؛ قاموس الرجال، ج۸، ص۴۰۱.

۳- ۳ . مقباس الهدایه، ص۸۹.

۴- ۴ . همان، ص۸۸؛ رجال کشی، ج۲، ص۵۸۷.

یهود، مسیحیان، مجوس و مشرکان است.(۱)

در کلام دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که:

خداوند مغیره ابن سعید را لعنت کند، او بر پدرم دروغ می بست، خداوند گرمی آهن را به او بچشاند. خدا لعنت کند کسانی را که در مورد ما مطالبی می گویند که ما در مورد خودمان نمی گوئیم. خداوند لعنت کند کسانی را که ما را از بندگی خداوند کنار گذاردند... .(۲)

امام صادق علیه السلام در حدیثی از سران غلات یاد کرده می فرماید:

مغیره ابن سعید، بزیع سری، ابوالخطاب، معمر، بشّار شعیری، حمزه و صائد نهدی را خداوند لعنت کند ما از دروغگویی که بر ما دروغ ببندد یا ضعیف العقل به دور نیستیم، خداوند ما را از هر کذّابی حفظ نماید.(۳)

لازم به ذکر است که روایات از ائمه علیهم السلام در این زمینه فراوان است و ما به جهت اختصار به همین چند مورد اکتفا می نماییم.

د. هشدار به مردم در مورد ارتباط با غلات

در برخی از احادیث، ائمه شیعه علیهم السلام به یاران و اصحاب خود و همچنین قاطبه مردم دستور می دادند که از هرگونه معاشرت با غلات پرهیز نمایند و هیچ گونه رابطه ای با آنان برقرار ننمایند، زیرا این گروهها با عقاید فاسد خود، سعی در افساد جامعه می کنند. اکنون به

۱- ۱ . همان.

۲- ۲ . بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۹۷.

۳- ۳ . تنقیح المقال، ج۳، باب محمّد، ص۱۹۱.

عنوان نمونه به تعداد محدودی از این روایات اشاره می کنیم:

۱. عن فضیل بن یسار قال: قال الصادق علیه السلام : احذروا علی شبابکم الغلاه لا یفسدوهم...(۱).

در این حدیث، امام صادق علیه السلام خطر گمراه شدن و فاسد نمودن جوانان از ناحیه غلات و افکار غلوآمیز را گوشزد کرده می فرماید:

مراقب باشید غلات جوانان شما را فاسد نکنند.

۲. علی ابن سالم عن ابیه قال: قال ابوعبداللّه جعفر بن محمد الصادق علیه السلام : ادنی ما یخرج به الرجل من الایمان ان یجلس الی غال فیسمع الی حدیثه ویصدقه...(۲).

حضرت می فرماید:

کمترین چیزی که با آن، ایمان از انسان جدا می شود و انسان از ایمانش خارج می گردد، آن است که در مجلس یک غالی نشسته، سخنانش را گوش دهد و او را تصدیق نماید.

۳. عن ابی هاشم الجعفری قال: سئلت اباالحسن الرضا علیه السلام عن الغلاه والمفوضه، فقال: الغلاه کفّار، والمفوّضه مشرکون، من جالسهم او واکلهم اوشاربهم او واصلهم او زوجهم او تزوج الیهم او امنهم... خرج من ولایه اللّه عزوجل وولایه الرسول صلی الله علیه و آله وولایتنا اهل البیت(۳).

در این حدیث از امام رضا علیه السلام پیرامون غلات و مفوضه سؤال شد

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۶۵، حدیث۶.
۲- ۲ . بحارالانوار، ج۲۵، ص ۲۷۰، حدیث۱۴.
۳- ۳ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۷۳، حدیث۱۹.

آن حضرت علیه السلام فرمود:

غلات کافرنـد و مفوضه، مشـرک. کسـی که با آنها بنشـیند، یا با آنها مخلوط شود، یا با آنها غـذا بخورد، یا با آنها بیاشامد، یا وصـلت نمایـد (از آنها زن بگیرد یا به آنها زن بدهد) یا آنها را امین خویش قرار دهد. یا گفتارشان را تصدیق نماید، یا آنها را یاری رساند ولو با کلمه ای، از ولایت خدا و پیامبرش و ولایت ما اهل بیت خارج شده است.

۴. عن المفضل بن یزیـد قال: قال ابوعبـداللّه علیه السـلام : وذکر اصـحاب ابی الخطاب والغلاه فقال لی: یا مفضل لا تقاعـدوهم ولاتواکلوهم ولاتشاربوهم ولاتصافحوهم ولاتوارثوهم(۱).

در این حدیث امام صادق علیه السلام که پیرامون یاران ابوالخطاب و غلات بحث می نمود می فرماید:

ای مفضل! با آنها هیـچ گونه نشـست و برخاستی نداشـته باشـید و با آنها هرگز هم خوراک نشویـد و با آنها نیاشامیـد و با آنها مصافحه نکنید و به آنها ارث ندهید.

۵. عن حسین ابن خالد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال: من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک و نحن منه برآء فی الدنیا والاخره، یا ابن خالـد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاه الذین صـغروا عطمه اللّه تعالی. فمن احبهم فقد ابغضـنا ومن ابغضهم فقد احبنا...(۲).

امام هشتم علیه السلام در این حدیث به خیانت غلات اشاره نموده است و

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۹۶، حدیث۵۵.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۶۶، حدیث۸.

آنان را مقابل اهل بیت عصمت و طهارت قرار داده چنین می فرماید:

کسی که آنها را دوست دارد، ما را دشمن داشته است و کسی که آنها را دشمن بداند ما را دوست داشته است. کسی که با آنها وصلت نماید، با ما قطع رابطه کرده و کسی که با ما رابطه داشته باشد با آنان قطع رابطه خواهد نمود. کسی که به آنها جفا کند به ما نیکی کرده و کسی که به آنها نیکی کند به ما جفا کرده است. کسی که به آنها اکرام کند به ما اهانت کرده و کسی که به ما اکرام کند به آنها اهانت کرده است. کسی که سخنان آنها را قبول کند، ما را رد کرده و کسی که آنها را رد نماید ما را قبول کرده است. کسی که به آنها احسان نکند به ما بدی کرده است و کسی که به آنها بدی کند، به ما احسان نموده است. کسی که آنها را تصدیق کند، ما را تکذیب کرده و کسی که آنها را تکذیب کند، ما را تصدیق کرده و کسی که به آنها عطا کند، موجب حرمان ما شده و کسی که آنها را محروم کند در حقیقت به ما عطا کرده است. ای پسر خالد! کسی که شیعه ماست، نباید هیچکس از آنان را دوست و یاور خود بگیرد.

۵ . دستور قتل غلات در برخی از موارد

آنچه امامان معصوم به عنوان شیوه اصلی حرکت خود قرار داده بودند، هدایت و ارشاد و موعظه افراد منحرف بود و با ادله قاطع و برهان ساطع به بیان حقایق می پرداختند . در مقابل غلات و افکار غلوآمیز، نیز این گونه عمل می نمودند . بیان عقاید صحیح و توجه به انحرافات آنان و تبلیغ و تشویق به پذیرش حق و دوری از باطل و در

برخی از موارد اعلام بیزاری از آنها و دعوت مردم به ترک ارتباط اجتماعی در ابعاد مختلف با آنها و سایر مسایلی که تا اینجا اشاره شد اما در مواردی ائمه علیهم السلام تندروی های غلات را غیرقابل تحمل دانسته و چاره ای جز فرمان نابودی آنان را در پیش روی خود نمی دیدند . لذا در مواردی معدود یا از کشتن آنها اظهار رضایت و خشنودی می کردند یا دستور می دادند که آنها را بکشند به بعضی از این موارد اشاره خواهیم کرد.

۱. فارس ابن حاتم قزوینی یکی از خطرناکترین غلات زمان امام حسن عسکری علیه السلام بود، که بسیاری از بدعتهای موجود را او پایه ریزی کرد و تعداد کثیری از مردم را فریب داد. امام حسن عسکری علیه السلام خون او را هدر اعلام کرد و فرمود:

هر کس مرا از دست او راحت کند و او را بکشد، من بهشت را برای او تضمین می کنم.

سرانجام یکی از اصحاب آن حضرت به نام جنید او را به قتل رسانید(۱).

۲. در زمان امام جواد علیه السلام دو نفر از غلات معروف، ابوالسمهری و ابن ابی الزرقاء می باشند. امام علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام اسحاق انباری می فرماید: خون ابوالسمهری و ابن ابی الزرقا که بر ما دروغ می بندند، برای همه مسلمانان هدر است. امام علیه السلام از اسحاق می خواهد که آنها را بکشد و به او وعده راحتی در بهشت را می دهد،

۱- ۱ . اختیار معرفه الرجال، ص۳۲۸، بنقل از بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۱۷.

اما آن دو همیشه از اسحاق دوری می جستند . لذا او موفق به کشتن آنها نشد(۱).

۳. در بعضی از روایات، تصریح به کشتن نشده، بلکه فرمان دادند سرآنهارا بشکنید از باب نمونه اما عسکری علیه السلام به محمد ابن فضل دستور می دهد که اگر توانستی سر ابن بابای قمی را با سنگ بشکن(۲). یا در روایت دیگری از آن حضرت، به بعضی از یاران دستور می دهد علی ابن حسکه را که از غلات است. سر او را با سنگ بشکن(۳).

۱- ۱ . بنقل از بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۱۷.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۱۸، حدیث۸۴.

۳- ۳ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۱۷، حدیث۸۲.

فصل دوم اعتدال در فکر و عمل

اشاره

از آنجا که فرهنگ اسلام به طور عموم و مکتب تشیع خصوصا بر اساس اعتدال و میانه روی بنا نهاده شده است و از هرگونه افراط و تفریطی نکوهش گردیده است و همانگونه که ذکر شد اساس افکار غلوآمیز بر افراط و تفریط بوده است ، لذا ائمه معصومین و رهبران دینی توصیه بر اعتدال در افکار و عقاید از یک طرف و عمل در رفتار از طرف دیگر نموده اند و روشن است رهبران دینی هر حرکتی را با استفاده از رهنمودهای قرآنی انجام می دادند و به دیگران سفارش می نمودند:

در قرآن کریم، وقتی به توصیف امّت پیامبر اسلام می پردازد یکی از مشخصات بارز این امّت را وسط بودن معرفی می کند و می فرماید: «وَکَذ لِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً...»(1)؛ «و ما شما را اینچنین امتی وسط

ص: ۲۱۴

۱- ۱ . بقره/ ۱۴۳.

قرار دادیم تا شاهد بر سایر مردم باشید.»

در تفاسیر پیرامون آیه شریفه مطالبی ذکر شده و بخشی از آن می پردازیم.

در تفسیر المیزان آمده است: «اما اینکه امت وسط چه معنایی دارد؟ و گواهان بر مردم یعنی چه؟ باید دانست که کلمه «وسط» به معنای چیزی است که میانه دو طرف قرار گرفته باشد، نه جزو آن طرف باشد، و نه جزو این طرف . امت اسلام نسبت به مردم ــ اهل کتاب و مشرکین ــ همین وضع را دارند. برای اینکه یک دسته از مردم ــ یعنی مشرکین و وثنی ها ــ تنها و تنها جانب مادیت را گرفتند، جز زندگی دنیا و استکمال جنبه مادیت خود، و به کمال رساندن لذتها و زخارف و زینت دنیا چیز دیگری نمی خواهند، و کمترین اعتنایی به فضایل معنوی و روحی ندارند.

بعضی دیگر از مردم مانند نصاری، تنها جانب روح را تقویت نموده و جز به ترک دنیا و رهبانیت دعوت نمی کنند. آنها تنها دعوتشان این است که بشر کمالات جسمی و مادی را که خداوند در مظاهر این نشئه مادی ظهورش داده، ترک بگویند، تا این ترک گفتن وسیله کاملی شود برای رسیدن به آن هدفی که خدا انسان را به خاطر آن آفرید. اما امت اسلام، خدا آن را امتی وسط قرار داد، یعنی برای آنان دینی قرار داد، که متدینین به آن دین را به سوی راه وسط و میانه هدایت می کند، راهی که نه افراط آن طرف را دارد، و نه تفریط

اینطرف را، بلکه راهی است که هر دو طرف را تقویت کنـد، هم جـانب جسم را، و هم جـانب روح... (و این روشماننـد همه آنچه اسـلام بـدان دعوت نموده، بر طبق فطرت و ناموس خلقت است)... و چون این امت وسط و عـدل است، لذا هر دو طرف افراط و تفریـط بایـد به آن سـنجش شـود، پس به همین دلیـل شاهـد بر سـایر مردم که در دو طرف قرار دارنـد هست، و چـون رسول اسلام صلی الله علیه و آله مثل اعلای این امت است، لذا او شهید بر امت است(۱).

در این آیه همانطور که ملاحظه کردید امت اسـلامی یک امت معتدل معرفی گردیده است، امتی که نه تمایل به جانب راست دارد و نه تمایل به جانب چپ بلکك خط وسط را مسیر حرکت قرار داده، و کاملاً به فرمایش مولا علی علیه السـلام توجه دارد که فرمودند:

«الیمین والشـمال مضـله والطریق الوسطی هی الجاده(۲)؛ راسـت و چپ هر دو گمراهی است و راه وسـط همانـا جـاده درسـت است.»

راه وسـط همـان، هـدایت به راه مسـتقیم است که از هرگونه انحراف و اعوجاجی پیراسـته می باشـد، در تفسـیر عیاشـی از امام صادق علیه السـلام روایت شده است که فرمود: «صراط المستقیم، امیرالمؤمنین علیه السلام است(۳).» و در کتاب معانی از امام سجاد علیه السلام روایت شده که فرمود: «بین خدا و حجت خدا حجابی نیست.» چنانچه فرمودند: ماییم

۱- ۱ . تفسیر المیزان، ج۱، ص۴۸۱، (ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی).

۲- ۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۳- ۳ . تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۴، حدیث ۲۵.

ابواب خدا، و ماییم صراط مستقیم، و ماییم مخزن علم او، و ماییم ارکان توصیه اش، و مائیم گنجینه اسرارش(۱).

در کتاب معاریف، ذیل کلمه مستقیم می نویسد:

راست و معتدل «اهدنا الصراط المستقیم»(۲). مستقیم الحال: آنکه حال و روشی مستقیم و معتدل دارد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: سلامتی در راستگوئی و پیوسته سلامتی و رستگاری با مستقیم الحال بودن توأم است(۳).

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «در زندگی همیشه و همواره، راست و مستقیم و معتدل و امیدوار باشید و بدانید که هیچکس به عملش به بهشت نرود.» عرض شد : «حتی تو ای پیامبر!» فرمود: «من نیز، مگر اینکه خداوند رحمتش را شامل حالم کند(۴).»

در تفسیر راهنما، ذیل آیه شریفه «وَکَذ لِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً»نکاتی را استفاده کرده است.

۱ ـ خداوند، امت اسلام را امتی معتدل و برتر قرار داد. (کلمه وسطا) چنانچه برخی از مفسران گفته اند، کنایه از معتدل و برتر است.

۲ ـ اسلام، در توجه به مادیت و معنویات آیینی معتدل است ؛ چون در این بخش از آیات، نظر به یهود است که مردمی مادّی و

۱- ۱ . معانی الاخبار، ص۳۵، حدیث۵.

۲- ۲ . فاتحه/۶.

۳- ۳ . معارف و معاریف، ج۹، ص۳۴۳؛ بحار، ج ۷۱، ص۲۹۷.

۴- ۴ . معارف و معاریف، ج۲، ص۲۸۹؛ کنزالعمال، ج۳، ص۴۳.

دنیاگرا هستند، و نصاری که تأیید کننده رهبانیت و ترک دنیا هستند. پس امت اسلام اعتدال دارد.

۳ _ احکام و آداب اسلام، مبرا از هرگونه افراط و تفریط است(۱).

در همین تفسیر، ذیل آیه شریفه «وَلا یَجْرِمَنَّـکُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ...»(۲). بنابر اینکه «أَنْ صَدُّوکُمْ» به تقدیر لام باشد، بیانگر علت کینه مسلمانان نسبت به مشرکان باشد، یعنی جلوگیری از ورود به مسجدالحرام که یک مسأله دینی است و موجب دشمنی شده، نباید بهانه ای برای تعدی و تجاوز قرار گیرد(۳) و باز در ذیل آیه شریفه «قُلْ یا أَهْلَ الکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الحَقِّ»(۴) می گوید: غلوّ در دین، ضلالت و انحراف از حدّ اعتدال و میانه است(۵).

در تفسیر مراغی، ذیل آیه شریفه «شَهِدَ اللّهُ أَ نَّهُ لا إِلـهَ إِلاّ هُوَ وَالمَلائِکَهُ وَأُولُوا العِلْمِ قائِماً بِالقِسْطِ»(۶). به اهمیت اعتدال می پردازد، و می گوید: و قوله بالقسط ای بالعدل در اعتقاد پس توحید حد وسط و اعتدال بین انکار خدا و شرک به اوست و اعتدال در عبادات و آداب و اعمال و اعتدال میان قوای جسمی و روحی... نهی از غلوّ در دین و اسراف در حبّ دنیا و غیر ذلک... در نهایت تمامی این نظام متعادل

۱- ۱ . تفسیر راهنما، ج۱، ص۴۵۵.

۲- ۲ . مائده/ ۲.

۳- ۳ . تفسیر راهنما، ج۴، ص۲۲۷.

۴- ۴ . مائده/ ۷۷.

۵- ۵ . تفسیر راهنما، ج۴، ص۵۲۷.

۶- ۶ . آل عمران/ ۱۸.

دلیل بر خداوند واحد می باشد(۱).

اکنون به برخی از موارد توصیه به اعتدال در آیات و روایات می پردازیم:

۱. اعتدال در فکر و عقیده

در مسأله فکر و عقیده، مکتب اسلام، طریقه وروش معتدل و میانه را توصیه می کند و از هرگونه غلو و افراط و تفریطی به شدت جلوگیری به عمل می آورد ، نه عقیده اشاعره را مبنی بر جبر می پذیرد که می گویند: انسان موجودی است فاقد اراده و اختیار و تمام تأثیر را به خدا مستند می دانستند. نه عقیده و طرز فکر معتزله را که انسان را مستقل وارد میدان کرده و هیچ گونه تأثیری برای اراده خداوند در محدوده افعال اختیاری انسان قائل نشده اند. نه چنانچه فرقه مشبه و مجسمه در باب صفات خداوند قائل به تشبیه و تجسیم می باشند و خداوند را به مخلوقات تشبیه می کنند، پذیراست و نه مانند معطله در باب صفات خداوند تعطیل عقول را قبول دارد. در اینجا بد نیست به طور اختصار به بررسی هرکدام از این عقاید و مستندات آنها بپردازیم و در نهایت نظریه اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام را بیان کنیم.

اشاعره

این گروه می گویند: انسان موجودی است که خود هیچ گونه اختیاری ندارد و کلیه اعمال و رفتار انسانها مخلوق خداوند است.

۱- ۱ . تفسیر مراغی، ج۳، ص۱۱۸.

اینان، با توجه به برخی از آیات قرآن که افعال و حوادث را منوط به اراده و مشیت و اذن او دانسته است، این عقیده افراطی و انحرافی را پیداکرده اند. در قرآن کریم، مشیت خداوند به امور مختلف مطرح گشته است، همانطور که در اصل آفرینش تمامی موجودات(۱) از جمله تکوّن انسانها در رحم مادر(۲) به مشیت الهی نسبت داده شده، و همانگونه که عذاب و غفران(۳) و در آیاتی دیگر، ایمان(۴)، هدایت و ضلالت(۵)، نفع و ضرر(۶)، ختم بر دلها(۷)، حکمت(۸)، ملك(۹)، تزکیه(۱۰)، روزی انسانها(۱۱)، به اراده الهی معلق گردیده است. در برخی از آیات هم خداوند دائره مشیت خود رابه طور مطلق بیان کرده و می فرماید:

«وَیَفْعَلُ اللّٰهُ ما یَشاءُ»(۱۲)؛ «خداوند هر کاری بخواهد انجام می دهد.» «وَماتَشاءُونَ إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّٰهُ»(۱۳)؛ «شما هیچ چیز را نمی خواهید مگر

۱- ۱ . آل عمران/ ۴۷.

۲- ۲ . آل عمران/ ۶.

۳- ۳ . مائده/ ۴۰.

۴- ۴ . انعام/ ۱۱۱.

۵- ۵ . انعام/ ۳۹.

۶- ۶ . اعراف/ ۱۸۸.

۷- ۷ . شوری/ ۲۴.

۸- ۸ . بقره/ ۲۶۹.

۹- ۹ . بقره/ ۲۴۷.

۱۰- ۱۰ . نساء/ ۴۹.

۱۱- ۱۱ . بقره/ ۲۱۲.

۱۲- ۱۲ . ابراهیم/ ۲۷.

۱۳- ۱۳ . انسان/ ۳۰.

اینکه خدا بخواهد.»

و آیات دیگر که در این زمینه موجود می باشد.

اشاعره وقتی این دسته از آیات را نگریستند این گونه پنداشتند که همه چیز از جمله افعال اختیاری انسان، به طور مستقیم و بدون واسطه مورد تعلق اراده الهی قرار می گیرد. در حالیکه این طرز تفکر و عقیده خطاست؛ زیرا خداوند نظام عالم را بر اساس اسباب و مسببات قرار داده است، چنانچه امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الی اللّه ان یجری الامور (اشیاء) الا باسباب فجعل لکل شی سببا و جعل لکل سبب شرطا...(۱)؛ خداوند امتناع دارد که امور عالم را جاری کند مگر از طریق وسائط و اسبابی، خداوند برای هر چیزی سببی قرار داده است و برای هر سببی حکمتی... .»

همین طور اینان وقتی به روایاتی مانند «السعید من سعد فی بطن امه(۲)» می رسند و تفسیر نادرستی از آن می کنند که خداوند سعادت و شقاوت هر انسانی را در بدو آفرینش او ایجاد کرده و قرین او گردانیده است. قائل به جبر و نداشتن اختیار می شوند، و تا آنجا پیش رفتند که حتی عارف قرن نهم، شیخ محمود شبستری، فریب اینها را خورده، و در گلشن راز خود می گوید:

هر آنکس را که مذهب غیرجبر است نبی گفتا که او مانند گبر است

۱- ۱ . کافی، ج۱، ص۱۸۳، باب معرفه الامام، حدیث ۷.

۲- ۲ . توحید، صدوق، ص۳۵۶، حدیث۳.

معتزله

این گروه نیز، در مقابل آن عقیده افراطی، مسأله تفویض و وانهادگی را مطرح کردند و برای نجات از جبرگرایی، گفتند:

خدا انسان را آفرید و افعال او را به خودش سپرد. او فقط در آفرینش انسان نقش دارد، نه در افعال او. شیخ الرئیس در «اشارات» عقیده این گروه را چنین بیان می کند؛ می گویند آنگاه که خدا انسان را آفرید، نیاز او به خدا قطع می شود. حتی اگر فاعل از میان برود، معلول او باقی می ماند. چنانچه اگر بنا فوت کند، آسیبی به بنا نمی رسد. آنگاه می افزاید: گروهی از این افراد، ابائی ندارند که بگویند: اگر عدم بر خدا تجویز شود ضرری به جهان هستی وارد نمی شود، زیرا جهان در اصل وجود به آن نیاز داشت، نه در بقاء(۱).

ابومنصور بغدادی می گوید:

معتزله معتقدند: انسانها در کسب افعال خود قادر و توانا بوده و خدای عزوجل در قلمرو کارهای آنان و دیگر جانداران کوچک، صنع و نقشی ندارد(۲).

این عقاید افراطی و تفریطی در اواخر قرن اول اسلامی در میان مسلمین وجود داشته است و پاسداران وحی پیوسته با آنان به مناظره پرداخته و هر دو گروه را محکوم می کردند و نجات امت اسلامی را در پیمودن راه سوم که همان راه وسط و مستقیم و مسیر اعتدال است

۱- ۱ . نصیرالدین، شرح اشارات، ج۳، ص۶۸.

۲- ۲ . ابومنصور بغدادی، الفرق بین الفرق، ص۱۱۴.

می دانستند و می فرمودند: «لا- جبر ولا- تفویض بل امر بین الامرین»، نمونه های زیادی در روایات اسلامی داریم که اگر هدایت گری ائمه علیهم السلام نبود، شیعیان هم بسان دیگر فرقه های در تب و تاب این افراط و تفریط می سوختند.

به این روایت دقت نمایید:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد، امام فرمود: «اخبرنی عما اختلف من موالینا، قال قلت: فی الجبر والتفویض. قال: فسلنی. قالت: اجبر اللّه العباد علی المعاصی؟ قال: اللّه اقهر لهم من ذلک. قال، قلت: ففوض الیهم؟ قال: اللّه اقدر علی ذلک، قال، قلت: فایّ شی هذا اصلحک اللّه؟ قال: فقلب یده مرتین او ثلاثا ثم قال: لو أجبتک فیه لکفرت(1)؛ از آنچه شیعیان ما در آن اختلاف دارند خبر بده به من، عرض کردم، اختلاف آنها در زمینه جبر و تفویض است. فرمود: پس در این باره از من بپرس، پرسیدم آیا خداوند بندگان را بر انجام گناهان مجبور کرده است؟ فرمود: خدا قاهرتر از آن است که با بندگان خود چنین کند. عرض کردم پس کارها را به خودشان واگذار نموده است؟ فرمود: خدا قادرتر از آن است که چنین کند. پرسیدم پس حقیقت امر در این باره چیست؟ امام علیه السلام فرمود: پس از آنکه دو یا سه بار دست خود را برگردانید، فرمود: اگر پاسخ دهم نخواهی پذیرفت.»

در برخی از روایات علاوه بر این، اصحاب را به طور اشاره به نظریه صحیح راهنمایی کردند به این روایات در کتاب کافی مراجعه

ص: ۲۲۳

۱- ۱ . توحید، صدوق، ص۳۶۲، باب نفی جبر و تفویض، حدیث ۱۱.

شود(۱).

۲. اعتدال در تکالیف و احکام عبادی

از مراتب اعتدال در فرهنگ مقدس اسلامی، رعایت اعتدال در انجام تکالیف الهی می باشد و در این مورد هیچ گونه تکلیفی که ایجاد مشقت و مشکل برای انسان کند و از محدوده قدرت و توان او خارج باشد از ناحیه شارع مقدس وضع نشده است به این امر مهم، هم آیات قرآن صریحا اشاره دارد و هم روایات متعدد از ائمه معصومین که این بزرگواران با توصیه های خود، جلوگیری از هرگونه افراط و تفریطی در این زمینه نموده اند در سوره بقره آمده است:

«لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها...»(۲)؛ «خدا، هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانائی او...»

در دنباله آیه آمده که: «بندگان خدا از او می خواهند که پروردگارا! تکلیف گران و طاقت فرسا چنانکه بر گذشتگان نهادی بر ما نگذار، بار پروردگارا! تکلیفی فوق طاقت ما را به دوش ما مَنِهْ...»

در جای دیگر می فرماید: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرآنُ... يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...»(۳)؛ «خداوند برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری و مشقت را نخواسته است.» در مورد دیگر می فرماید:

۱- ۱ . کافی، ج۱، باب جبر و قدر و امر بین امرین.

۲- ۲ . بقره/ ۲۸۶.

۳- ۳ . بقره/ ۱۸۵.

«...وَما جَعَلَ عَلَيْ_كُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...»(۱)؛ «در مقام تكليف بر شما مشقت و رنج قرار نداده است.»

در الـدرالمنثور است كه ابن جرير و ابن مردوديه و حاكم _ وى حـديث را صـحيح دانسـته _ از عايشه راويت كرده انـد كه از رسول خدا صـلى الله عليه و آله از آيه «وَما جَعَلَ عَلَيْ_كُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» پرسـيد. حضـرت فرمود: مقصود از حرج، ضـيق است(۲).

در تهذيب به سند خود از عبدالاعلى مولاى ال سام روايت كرده كه گفت: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: پايم لغزيد، و نـاخن آن افتـاد من انگشـتم را بـا پـارچه اى پيچيـدم در اين حـال چگونه وضو بگيرم؟ فرمود: اين مسـأله و نظايرش از كتاب خـداى عزوجـل فهميـده مى شود. چون خـداى تعالى فرمود: «وَما جَعَلَ عَلَيْ_كُمْ فِي الـدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» و به حكم اين آيه چون مسح بر بشره انگشت حرج است، تو بايد همان پارچه را مسح كنى(۳).

در كنزالعمال چنين روايت شده است كه:

«خذوا من العباده ما تطيقون، فان اللّه لايسأم حتى تسأموا(۴)؛ از عبادات به مقدار توان و طاقت خود انتخاب كنيد و انجام دهيد و بدانيد كه خداوند سختى و مشقت براى شما قرار نداده، مگر اينكه خودتان

ص: ۲۲۵

۱- ۱ . حج / ۷۸.

۲- ۲ . الدرالمنثور، ج۴، ص۳۷۱.

۳- ۳ . تهذيب، ج۱، ص۳۶۳.

۴- ۴ . كنزالعمال، ج۳، ص۲۹، حديث ۵۳۰۱.

تکلیف سخت ایجاد نمایید.»

در روایت دیگری چنین آمده است:

«اکلفوا من العمل ما تطیقون، فان خیرالعمل أدومه و ان قلّ(1)؛ در مقام عمل و انجام فرایض به اندازه و قدر و توان تکلیف شده اید و بدانید که بهترین اعمال با دوام ترین اعمال است اگرچه کم باشد.»

در حدیث دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«یا عثمان ارغبت عن سنتی؟ فانی انامُ واصلی واصوم وافطر، وانکح النساء فاتق اللّه یا عثمان، فان لاهلك علیك حقا، وان لضیفك علیك حقا، وان لنفسک علیک حقا، فصم وافطر وصل ونم.»(2)

ظاهرا عثمان بن مظعون در عبادت جانب افراط را می پیموده و تمام وقت خود را صرف روزه گرفتن و نماز خواندن می کرده و از سایر امور زندگی غفلت ورزیده بوده و از مسیر اعتدال خارج گشته، که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : چرا از سنت روی گردانی و بر خلاف سنت من حرکت می کنی؟ سنت و روش من این است که هم به اندازه کافی می خوابم و استراحت می کنم و هم نماز می خوانم و هم روزه می گیرم و هم ازدواج می کنم با زنان. پس بترس از خدا ای عثمان و بدان که خانواده و وابستگانت حقی بر تو دارند و همین طور کسانی که بر تو وارد می شوند و میهمان تو هستند نسبت به تو دارای حق هستند . همچنین بدن و روح تو نسبت به تو دارای حقوقی هستند که باید

۱- ۱ . همان، ص ۳۰، حدیث ۵۳۰۸.

۲- ۲ . همان، ص۳۳، حدیث۵۳۲۵.

حقوق هر کدام را ادا نمایی، پس روزه و افطار و نماز و استراحت همه باید به اندازه و متعادل باشد و از هرگونه افراط و تفریطی منزه و مبرّا باشد.

از رسول خدا نقل شده که فرمودند:

«لیصل أحدکم نشاطه، فاذا کسل او فتر فلیعقد(۱)؛ هر کدام از شما باید نماز را در حالت نشاط و شادابی روحی و جسمی برگزار نماید پس هر زمان که خسته حال و سست می باشید عبادت انجام ندهید.»

حضرت در روایت دیگری به صراحت هرگونه غلو و افراط در دین را مورد نکوهش قرار داده و چنین می فرماید:

«ایاکم والغلو فی الدین، فانما هلك من کان قبلکم بالغلوّ فی الدین(۲)؛ برحذر باشید شما از اینکه در دین جانب افراط را پیموده باشید زیرا بسیاری از کسانی که قبل از شما به هلاکت و نابودی کشیده شده اند افرادی بودند که در دین غلو می کردند.»

به عنوان حسن ختام کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را می آوریم که می فرماید:

«...وخادع نفسك فی العباده وارفق بها ولاتقهرها وخذ عفرها ونشاطها...(۳)؛ ونفس خود را بفریب و به عبادتش وادار و با آن مدارا کن و مقهورش مدار، و بر آن آسان بگیر و به هنگامی که نشاط و فراغتش

۱- ۱ . همان، ص۳۷، حدیث ۵۳۵۷.

۲- ۲ . همان، ص۳۵، حدیث ۵۳۴۷.

۳- ۳ . نهج البلاغه، نامه ۶۹.

بود، روی به عبادت آر.»

از مجموع این روایات و آیات و همین طور صدها روایت دیگر استفاده می شود که مکتب اسلام در احکام و تکالیف دینی و عبادی نیز، طریقه و روش اعتدال را پیشه خود ساخته و با توصیه به این روش از هرگونه تندروی جلوگیری شده است.

۳. اعتدال در مصرف

اعتدال در مصرف و جلوگیری از زیاده روی یا بعبارت دیگر اسراف از مشخصات جامعه اسلامی است که امّت پیامبر صلی الله علیه و آله فرهنگ مصرف معتدل و به اندازه کافی را از آیات و روایات پیشوایان مذهبی خود گرفته اند و در سایه این فرهنگ ارزشمند، بسیاری از موانع و مشکلات اجتماعی را حل نموده اند، برای روشن شدن مطلب به نمونه هایی از آیات و روایات اشاره می کنیم.

در قرآن کریم آمده است:

«یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَکُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ * قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ...»؛(۱) «ای فرزندان آدم، جامه زینتی خود را در هر نمازی برگیرید، و بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید که او (خداوند) اسرافکاران را دوست نمی دارد. ای پیامبر! بگو: «زیورهایی

۱- ۱ . اعراف، ۳۲ و ۳۱. یادآور می شویم در زمینه های مختلف اسراف آیاتی در قرآن وجود دارد که برخی را بمناسبت در مباحث آینده خواهیم آورد.

را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و نیز روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است... .»

در این آیه شریفه، خداوند الگوی مصرف را بیان نموده، اینکه در این امر از هرگونه زیاده روی نهی و نکوهش فرموده تا جاییکه می فرماید: اسرافکاران محبت خداوند رانسبت به خود از دست می دهند حب خداوند که مورد درخواست مؤمنان می باشد . نکته مهم این است که در این آیه نهی از خوردن و آشامیدن نشده است. چنانچه برخی از افراد این گونه می پندارند.

و لذا از آیه شریفه:

«وَالَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکانَ بَیْنَ ذ لِکَ قَواماً»؛(۱) «و کسانی که (توصیف عبادالرحمن) چون انفاق کنند، نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند، میان این دو [روش] حد وسط را برمی گزینند.»

پس از نظر آیات الهی، اعتدال در مصرف به عنوان یک ویژگی و امتیاز در فرد و جامعه مطرح گردیده است.

امّا روایات در این زمینه بسیار فراوان است.

در تفسیر نورالثقلین ذیل آیه ۶۷ فرقان آمده:

«وَالَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا...» تلا ابوعبداللّه علیه السلام هذه الایه الذی ذکره اللّه عزّوجلّ فی کتابه، ثم قبض قبضةً من حصی وقبضها بیده، فقال هذا الاقتار الذی ذکره اللّه عزوجل فی کتابه، ثم قبض قبضةً اخری

۱- ۱ . سوره فرقان/ ۶۷.

فارخی کفّه کلّها، ثم قال: هذا الاسراف، ثم اخذ قبضهً اُخری فرخی بعضها وامسک بعضها وقال: هذا القوام.(۱)

امام صادق علیه السلام وقتی آیه شریفه را تلاوت فرمود، در توضیح و بیان اسراف و اقتار و قوام که در آیه آمده است، آن حضرت عملاً مشتی ریگ و شن برداشته و دست خود را محکم به هم فرو گذاشته ، به طوری که دانه ای از ریگها نیافته سپس فرمودند : «این است اقتاری که در آیه آمده.» با دست دیگر مشتی شن و ریگ برداشته، و با بازگذاشتن کامل دست تمامی آنها از دستش بر روی زمین ریخت و فرمود: «این است معنای اسراف که در کلام خداوند عزوجل آمده است.» در نهایت مشت دیگری از ریگ برداشته، بخشی را بر زمین ریختند و بخش دیگری را در دست خود حفظ کردند، فرمودند : «این معنای قوام است».

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمودند:

«للمسرف ثلاث علامات: یشتری ما لیس له ویلبس ما لیس له ویاکل ما لیس له؛(۲) برای اسرافکار سه نشانه وجود دارد. اول آنکه می خرد چیزی را که در شأن و موقعیت او نیست. دوم آنکه می پوشد چیزی را که در شأن او نیست. سوم آنکه می خورد چیزی را که در شأن او نیست.»

امیرمؤمنان علیه السلام نیز در تعریف اسراف و تبذیر می فرماید:

۱- ۱ . نورالثقلین، ج۴، ص۲۹. فروع کافی، ج۴، ص۵۵.
۲- ۲ . بحارالانوار، ج۷۲، ص۲۰۶، خصال صدوق، ج۱، ص۴۸.

«اعطاء المال فی غیرحقه تبذیر واسراف؛(۱) مصرف کردن اموال و دارائی در غیر محل ضروری و نیاز از مصادیق اسراف و تبذیر است.»

همچنین در مورد اعتدال در مصرف می فرماید:

«کن سمحا ولاتکن مبذّرا وکن مقدرا ولاتکن مقترا؛(۲) با کرامت باش نه اسرافگر، حسابگر باش نه ممسک.»

اقتصاد و اعتدال در مصرف می تواند موجب توانمندی و بقای مسلمین و امت اسلام گردد . اگر اولیای امور فرهنگی بتوانند با تمهیدات مختلف از هرگونه اسرافکاری ممانعت به عمل آورند و مردم را در این زمینه آشنا سازند در تقویت بنیه مالی اسلام کمک شایانی نموده اند. به عنوان حسن ختام در این مقوله به کلام امام رضا علیه السلام تمسک جسته که می فرماید:

«الاقتصاد فی النفقه نصف المعیشه؛(۳) میانه روی و اعتدال در امر مصرف و معاش، خودش نیمی از معاش است.»

۴. اعتدال در احساسات و عواطف

در آیات قرآن و روایات ائمه معصومین علیهم السلام کنترل عواطف و احساسات بندگان خدا بعنوان یک شاخصه مهم تربیتی مطرح می باشد، و در این مورد هرگونه غلوّ و افراط، مورد نکوهش قرار گرفته

۱- ۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۲- ۲ . همان، حکمت ۳۳.

۳- ۳ . کنزالعمّال، ج۳، ص ۵۱.

است. اکنون به نمونه هایی در این زمینه خواهیم پرداخت.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«لِکَیْلاـ تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَلاـ تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَاللّهُ لاـ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»(۱)؛ «تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید، و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد.»

مرحوم علامه طباطبائی در بخش روایی ذیل آیه شریفه می فرماید:

و فی تفسیر القمی باسناده عن حفص بن غیاث قال: قلت لابی عبداللّه علیه السلام : جعلت فداک فما حدّ الزهد فی الدنیا؟ فقال: قد حدّه اللّه فی کتابه فقال عزوجل: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ...».

وفی نهج البلاغه قال علیه السلام : الزهد کله بین کلمتین من القرآن قال اللّه تعالی: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ...» ومن لم یأس علی الماضی ولم یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه(۲).

در روایت اول راوی حفص بن غیاث است، می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم محدوده زهد در دنیا چیست؟» آن حضرت فرمودند: «خداوند حدّ آن را در کتابش معلوم نموده .» بعد استناد به آیه شریفه کردند. در روایت دوم، حضرت علی علیه السلام با استناد به آیه شریفه می فرماید: «اگر کسی به آنچه از دست داده تأسف نخورد

۱- ۱ . حدید/ ۲۳.

۲- ۲ . تفسیر المیزان، ج۱۹، ص۱۶۹.

و به آنچه به دست می آورد خوشحال نباشد به زهد متصف گشته است.»

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

خداونـدا درود فرست بر محمـد و آل محمـد، و قرار ده ثنا و نیایش مرا بر او، و حمـد و مـدح مرا بر او در همه حالات تا اینکه خوشحال نباشم از آنچه بمن داده ای در دنیا و محزون و نگران نباشم از آنچه از من منع می نمایی در نیا(۱).

در زمینه کنترل و اعتدال در احساسات در سوره لقمان چنین می فرماید:

«وَلا تُصَـعِّرْ خَـدَّکَ لِلنّاسِ وَلا تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحاً...»(۲)، «وَاقْصِدْ فِی مَـشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ ...»(۳).

«و از مردم [به نخوت] رخ بر متاب، و در زمین خرامان راه مرو که خداونـد خودپسـند لاف زن را دوست ندارد. و در راه رفتن خود میانه رو باش. و صدایت را آهسته ساز...»

در سوره حجرات روی سخن با مؤمنان است که می فرماید:

«یـا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ...»(۴)؛ «ای کسانی که ایمان آورده ایـد، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید...»

۱- ۱ . صحیفه سجادیه، دعای بیستم.

۲- ۲ . سوره لقمان، ص۱۸.

۳- ۳ . همان/ ۱۹.

۴- ۴ . حجرات/ ۲.

در سوره نور در مورد کنترل و اعتدال در عواطف می فرماید:

«الزّانِـیَهُ وَالزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِـدٍ مِنْهُما مِأَئَهَ جَلْدَهٍ وَلا تَأْخُذکُمْ بِهِما رَأْفَـهٌ فِی دِینِ اللّهِ...»(۱)؛ «به هر زن زناکـار و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، در [کار [دین خدا، نسبت به آن دو دلسوزی نکنید...».

در روایات نیز موارد متعددی وجود دارد که غرض اصـلی آنها کنترل و اعتدال در عواطف می باشد. امیرالمؤمنین علیه السـلام در صفت متقین می فرماید:

«...ومشیهم التواضع؛(۲) مؤمنان متقی در راه رفتن متواضعند.»

رسول گرامی اسلام می فرماید:

«من تعظّم فی نفسه او اختال فی مشـیه، لقی اللّه تبارک وتعالی وهو علیه غضـبان(۳)؛ هر کس بزرگی (تکـبر) در نفس خودش احساس کند و با تکبر و فخرفروشی راه برود، خداوند را در حالی که غضبناک است ملاقات می کند.»

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله مکرر به افراد غالی می فرمود:

«لا ترفعونی فوق حقی، فان اللّه تعالی اتخـذنی عبـدا قبل ان یتخذنی نبیا(۴)؛ مرا بالاتر از حق خودم نبرید (نسـبت خدایی به من ندهید) زیرا

۱- ۱ . نور/ ۲.
۲- ۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۳- ۳ . ترعیب، ج۳، ص۵۶۹.
۴- ۴ . بحارالانوار، ج۲۵، ص۲۶۵.

خداوند قبل از اینکه مرا پیامبر انتخاب کند بنده خودش اختیار کرد.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد اعتدال در دوستیها و دشمنی ها می فرماید:

«احبب حبیبک هوانا ما عسی ان یکون بغیضک یوما ما، وابغض بغیضک هوناما، عسی ان یکون حبیبک یوما ما(1)؛ مواظبت کن در دوستی، دوستی تو درباره دوستان از حدّ نگذرد، زیرا باشد که روزی با تو خصومت بورزد و همچنین در دشمنی، با دشمنان از حدّ اعتدال فراتر نروید، زیرا ممکن است روزی دوست تو گردد.»

آنچه مسلم است اینکه: در مسایل مختلف اعتدال در احساسات و عواطف در اسلام مطرح است که ما به همین مقدار بسنده می کنیم. امید است انشاء اللّه خداوند به ما توفیق دهد که به توصیه های ائمه علیهم السلام و رهبران دینی عمل نماییم.

نتیجه این که: اسلام مکتب اعتدال است . بر همین اساس، اعتقادات، اخلاقیات، اقتصاد و مسایل مختلف فردی و اجتماعی آن ترسیم شده است.

۱- ۱ .

فصل سوم اهتمام به ظاهر دین و حفظ شریعت در عین باطن گرایی

اشاره

مکتب حیاتبخش اسلام، مجموعه ای از قوانین و احکام و اعمال را دربردارد که هم صورت و شکل ظاهری آنها (همان گونه که در کلمات وحی الهی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام آمده است) بدون کم و زیاد، باید تحقق پذیرد، و هم انسان مسلمان و مؤمن باید توجه به واقعیت و حقیقت (باطن) این حرکات و اعمال داشته باشد و این دو مسأله (توجه به ظاهر و باطن) با هم بوده و هیچگاه قابل انفکاک نیست . طبیعی است که توجه به یک طرف و بی توجی به طرف دیگر نقطه آغاز انحراف معرفی می شود.

در این فصل برای روشن شدن هرچه بیشتر و بهتر مسأله مورد بحث که همان اهمیت دادن امامان معصوم علیهم السلام به حفظ و حراست از ظاهر دین و شریعت در عین توجه به باطن اعمال و مراد حقیقی تشریع آنان خواهیم پرداخت.

ص: ۲۳۶

در ابتـدا، به توصـیه های لفظی آن بزرگواران پیرامون توجه به انجام فرایض دینی توجه خواهد شد و در این راسـتا احادیثی را نقـل می کنیم. بـدیهی است اگر در تمامی زمینه های عبادی بخواهیم وارد شویم از محـدوده مقال خارج خواهیم شـد . لـذا به صورت گزینشـی به عبـادات و فرایض مهمّ ماننـد نمـاز، روزه و زکـات و حـجّ می پردازیم. در مرحله بعـدی، با توجه به سـیره عملی اهل بیت علیهم السـلام و ائمه اطهار، به توجّه و اهمیت امامان علیه السـلام در زندگی شخصی خودشان به فرایض دینی، بحث ادامه پیدا خواهد کرد. در این مورد هم برای پرهیز از طولانی شدن به عنوان نمونه بخشـی از سـیره عملی امام سجاد علیه السلام بیان می شود.

در قسـمت دیگر، مطالبی را پیرامون بحث اجتهاد و مبارزه با انحراف فکری اخباریگری مطرح می شود. روشن است که فقها و مجتهـدین با توجه به ظاهر الفاظ شـریعت و قواعـدی که در دست دارنـد حکم به ظاهر می کننـد و توجه به ظاهر دین دارند و این سیره مستمره مسلمین می باشد.

در پایـان، بخشـی از کلمـات و بیانـات عرفـای بزرگ را در توجه به ظـاهر و بـاطن و تفکیک نکردن بین آنها با عنوان جایگاه شریعت از دیدگاه باطن گرایان (صوفیه) مطرح می شود.

الف. بخشی از توصیه به انجام عبادات از سوی ائمه علیهم السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۲۳۷

«الصلاه من شرائع الدین وفیها مرضاه الرب عزّوجلّ فهی منهاج الانبیاء(۱)؛ نماز از جمله اعمال و شرایع دینی است و رضایت خداوند متعال را همراه دارد و راه روشن همه انبیای الهی بوده است.»

قالت عایشه:

«کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یحدثنا وتحدثه، فاذا حضرت الصلاه فکانه لم یعرفنا و لم نعرفه(۲)؛ سیره عملی و همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که با ما سخن می گفت و ما با او سخن می گفتیم، اماوقتی زمان نماز فرامی رسید مثل اینکه نه او ما را می شناسد و نه ما او را.»

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«اوصیکم بالصلاه وحفظها فانها خیرالعمل وهی عمود الدین(۳)؛ شما را سفارش می کنم به نماز و حفظ آن، زیرا نماز بهترین عمل و ستون دین می باشد.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کان علی علیه السلام اذا قام الی الصلاه فقال «وجهت وجهی للذی فطر السماوات...» تغیر لونه حتّی یعرف ذلک فی وجهه(۴)؛ حالت همیشگی حضرت علی علیه السلام این بود که وقتی برای نماز می ایستاد و آیه شریفه را تلاوت می فرمود، رنگ صورتش تغییر می کرد بطوریکه این مسأله کاملاً

ص: ۲۳۸

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۸۲، ص۲۳۱.

۲- ۲ . همان، ج۸۴، ص۲۶۳.

۳- ۳ . همان، ص۲۰۹.

۴- ۴ . همان، ج۸۴، ص۳۶۶.

محسوس بود.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ان الحسن بن علی علیهما السلام، کان اذا قام فی صلاته ترتعد فرائضه...(۱)؛ امام حسن علیه السلام هر زمان برای نماز می ایستاد اعضای بدنش شروع به لرزیدن می نمود.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کان علیه السلام (امام زین العابدین) اذا حضرت الصلاه اقشعرّ جلدهُ...(۲)؛ امام زین العابدین هرگاه برای نماز حاضر می شد یا وقت نماز می رسید از خوف خدا پوست بدنش جمع می شد.»

در مورد تارک الصلاه چنین روایت شده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«من ترک صلاته حتی تفوته من غیر عذرٍ، فقد حبط عمله، ثم قال: بین العبد و بین الکفر ترک الصلاه(۳)؛ هرکس نماز را رها کند تا از او فوت شود بدون اینکه عذر و بهانه ای داشته باشد، سایر اعمالش از بین رفته، سپس فرمود: میان بنده و کفر، ترک کردن نماز است.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لا حظّ فی الاسلام لمن ترک الصّلاه(۴)؛ هیچ بهره ای در اسلام آوردن

۱- ۱ . همان، ص۲۵۸.

۲- ۲ . همان، ص۲۴۷.

۳- ۳ . بحارالانوار، ج۸۲، ص۲۰۲.

۴- ۴ . همان، ص۲۳۲.

شخصی که نماز را ترک نماید وجود ندارد.»

در مورد روزه که از اعمال عبادی می باشد چنین روایت شده است:

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«فرض اللّه الصّیام ابتلاء لاخلاص الخلق(۱)؛ خداوند روزه گرفتن را واجب نمود، تا آزمایش کند مقدار اخلاص مردم را.»

در مورد زکات روایات متعددی است:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ما فرض اللّه علی هذه الامه شیئا اشدُّ علیهم من الزکاه وفیها تهلک عامّتهم(۲)؛ خداوند، هیچ چیزی را بر این امت واجب نکرده که برای آنان سخت تر از پرداختن زکات باشد و در این مسأله اکثر آنها به هلاکت می رسند.»

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید:

«یاعلی کفر باللّه العظیم من هذه الامه عشره... ومانع الزکاه(۳)؛ ای علی کافر می شود نسبت به خداوند بزرگ از این امت ده گروه... کسانی که از پرداخت زکات خودداری می کنند.»

در مورد حج در بخشی از وصیت نامه حضرت علی علیه السلام چنین آمده است:

۱- ۱ . نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج۹۶، ص۲۲.

۳- ۳ . همان، ص۱۳.

«اللّه اللّه! فی بیت ربکم...(۱)؛ شما را سفارش می کنم به توجه نسبت به خانه پروردگارتان.»

در کتاب وسایل الشیعه از امام باقر یا صادق علیهماالسلام چنین آمده:

«عن احدهما علیهماالسلام ان ابراهیم اذنّ فی الناس بالحجّ، فقال: ایّها الناس انی ابراهیم خلیل اللّه، ان اللّه امرکم ان تحجّوا هذا البیت فحجوه...(۲)؛ حضرت ابراهیم علیه السلام مردم را به حج دعوت کرد، پس فرمود: ای مردم بدرستیکه من ابراهیم خلیل اللّه هستم، بدانید خدا شما را امر به انجام فریضه حج نموده، پس آن را بجا آورید.»

در روایتی طولانی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام ذکر شده که فقط جمله مورد نظر را خواهیم آورد.

«من وصیه النبی صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام قال: یا علی کفر باللّه العظیم من هذه الامه عشره: ...ومن وجد سعه فمات ولم یحج یا علی ترک الحج وهو مستطیع کافر (پس از آن تمسک به آیه وجوب حج می کند) یا علی من سوفّ الحج حتی یموت بعثه اللّه یوم القیامه یهودیا او نصرانیا(۳)؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ای علی، از این امت، ده گروه به خداوند بزرگ کافر می شوند... یکی از آن گروهها، کسانی هستند که استطاعت انجام حج را داشته باشند پس حج انجام ندهند تا از دنیا بروند. ای علی ترک کننده حج (در صورت استطاعت) کافر است پس به آیه (للّه علی

۱- ۱ . بحارالانوار، ج۷۸، ص۱۰۰.

۲- ۲ . وسایل الشیعه، ج۸، ص۴، باب اول از ابواب وجوب حج، حدیث ۴.

۳- ۳ . همان، ص۲۱ ــ ۲۰.

الناس حج البیت)) تمسک نموده و در پایان می فرماید: ای علی هر کس تاخیر بیاندازد انجام فریضه حج را تا زمان مرگ، در روز قیامت خداوند او را یهودی یا نصرانی محشور خواهد کرد.

با توجه به اینکه بنا بر اختصار می باشد در مورد توصیه های ائمه به توجه ظاهر به همین مقدار اکتفا می شود و به مرحله بعدی بحث که همان سیره عملی و توجه شخصی خود معصومین به ظاهر و باطن شریعت است خواهیم پرداخت.

ب. سیره عملی ائمه علیهم السلام در توجه به ظاهر و باطن

امامان معصوم علیهم السلام الگوی عملی دین و شریعت در میان مردم بودند . لذا به عنوان مقتدای مردم در تمام زمینه های دینی و اجرای آموزه های شریعت مقدس اسلام از همه انسانهای موجود در عصر خود و حتی می توان گفت اعصار و قرون بعد، پیش قدم تر می باشند و این مسأله را به خوبی در سیره عملی آنان قابل مشاهده می باشد تا جایی که حتی دشمنان قسم خورده اسلام و ائمه، نتوانستند فضایل و مناقب آن بزرگواران را نادیده بگیرند و در بسیاری از موارد ذکر کردند و در کتابهای خویش به رشته تحریر درآورند.

از آنجا که این بحث گستردگی خاصّی دارد و ما در صدد تحقیق کلی آن نخواهیم بود، نمونه هایی را ذکر خواهیم کرد تا امام سجاد علیه السلام و در مورد این امام معصوم علیهم السلام (به لحاظ اینکه زین العابدین می باشد) به تفصیل بیشتری می پردازیم:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام اعبد الناس و سید و سرور عابدین و چراغ شب زنده داران بود و پیشانی مبارکش از کثرت سجود پینه بسته بود، هزار رکعت نماز در هر شب می خواند و در نماز توجه کامل به معبود لایزال داشت و ابدا به خود و غیر التفات نمی نمود.

مروی است در جنگی تیری سخت به پای مبارکش فرو رفت و آن حضرت را اذیّت می نمود تا اینکه به دستور امام مجتبی علیه السلام در حال نماز و توجه به خدا، آن تیر را بیرون آوردند.

در لیله الهریر در جنگ صفین سجّاده عبادت را انداختند . حضرت روی آن به نماز ایستاد در حالی که تیر از چپ و راست می گذشت ابدا آن حضرت را تزلزلی ایجاد نشد.

در آخرین لحظه عمر مبارکش ضربت شمشیر را در حال نماز پذیرا شد و در خانه خدا که جایگاه عبادت عابدان می باشد به شهادت رسید(۱).

امام مجتبی علیه السلام

در کتاب امالی شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «پدرم از پدرش خبر داد که امام حسن مجتبی علیه السلام در زمان خود عابدترین و زاهدترین و برترین مردم بود به سفر مکه پیاده و بسا پابرهنه می رفت و هر وقت به نماز می ایستاد بندهای بدنش می لرزید.

در کتاب روضه الواعظین آمده که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

۱- ۱ . به نقل از: کتاب شمس الضحی فی مناقب النبی والائمه، (مؤلف: سیدمرتضی نجفی مرعشی، انتشارات شفق، ص۱۹۸).

در وضو بـدنش می لرزیـد و رنـگ مبارکش زرد می شـد، سـبب این حال را پرسـیدند، فرمود: سـزاوار است بر کسـیکه مقابل پروردگارش می ایستد این گونه باشد، چون به درب مسجد می رسید، سر را بسوی آسمان بلند می کرد و می گفت: خدایا، من میهمـان توام و به درگـاهت ایسـتاده ام، ای خـدای احسـان کننـده، بنزد تو بنـده گناهکـارت آمـده پس اعمـال زشت او را ببخش، ای کریم.

امام صادق علیه السلام فرمود: بیست و پنج مرتبه پیاده حج رفتند و سه مرتبه تمام اموال خویش را با خدا تقسیم نمود.

امام حسین علیه السلام

ابوثمامه صیداوی در روز عاشورا به حضور مبارک امام علیه السـلام شـتافت و عرض کرد: «یا اباعبـداللّه نفسـی لنفسک الفدا» دوست دارم این نماز ظهر را با شـما بخوانم و خداوند را ملاقات نمایم، حضـرت سر بجانب آسمان بلند کرد و فرمود: «ذکرت الصـلاه جعلـک اللّه من المصـلین الـذاکرین...» در آن اوج مبـارزه و جنگ حضـرت به اقامه فریضه نماز پرداخت در این زمان حضـرت به زهیر ابن القین و سـعید بن عبـداللّه دسـتور داد در مقابـل او ایسـتادند تا نماز حضـرت تمام شـد پس امام با نیمی از اصحاب خود نماز خوف خواندند در تاریخ نوشتند که: «فلما فرغ علیه السلام من الصلاه حرصهم علی القتال؛ وقتی امام از نماز فارغ شدند انصار باوفای خود را به جنگ تحریص نمودند.»

اکنون بـا توجه به اینکه از عمق فرمایشات امام سـجاد علیه السـلام بیشتر می توان به اهمیت عبادت پیامبر صـلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و امام

مجتبی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام پی برد. سیره عملی این امام بزرگوار را بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد.

امام زین العابدین علیه السلام

امام سجاد علیه السلام از آنچنان شخصیت والای معنوی و عرفانی برخوردار بودند، که دوست و دشمن، مداح و ناقل فضایل آن حضرت گردیده بودند. شخصیتهای بزرگ اهل سنت مانند: زهری، سعید بن مسیب، مالک ابن انس، سفیان بن عیینه، عمر ابن عبدالعزیز، طاووس یمانی و بسیاری از دیگر فقها و عرفای عصر امام علیه السلام ناقل فضایل آن حضرت هستند. حتی جنایتکارانی مانند عبدالملک مروان و منصور دوانیقی و... هم نمی توانستند از اعتراف به فضایل آن حضرت خودداری نمایند.

عبادت آن حضرت علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام با تأسی به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام ، اهتمام خاصی به عبادت و نماز داشتند، تا آنجا که موجب شده بود اعضاء خانوده اش نگران سلامتی آنجناب گردند.

ابن شهرآشوب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«کان علی ابن الحسین علیه السلام شدید الاجتهاد فی العباده، نهاره صائم ولیله قائم فاضر ذلک بجسمه. فقلت له: یا ابه کم هذا الدؤب؟ فقال: اتحبب الی ربه لعله یزلقنی(۱)؛ امام سجاد علیه السلام در عبادت بسیار سخت کوش بودند، روزها، روزه دار و شبها را به عبادت و نماز سپری می نمودند و

۱- ۱ . مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۱۵۵.

این امر موجب شده بود که به جسم ایشان آسیب وارد شود. به ایشان گفتم: ای پدر، چرا اینقدر تلاش و کوشش می نمایید و خود را به زحمت می اندازید؟ فرمودند: دوست دارم، معبودم مرا به خود نزدیک سازد.»

تأسی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فاطمه دختر امیرالمؤمنین هنگامی که مشاهده می کرد امام زین العابدین علیه السلام در اثر عبادت زیاده رنجور و ناتوان شده است، نزد جابر بن عبداللّه انصاری آمد و گفت: ای جابر، تو از صحابه رسول خدا هستی، ما را به امثال تو حقی می باشد. اگر ببیند یکی از ما خود را از بسیاری عبادت و پرستش ناتوان کرده، او را تذکر دهید، علی ابن الحسین یادگار برادرم سیدالشهداء است و خود را رنجور نموده، پیشانی و زانو و کف دستهایش از کثرت عبادت پینه بسته است.

جابر نزد حضرت رفت. هنگامی که چشمش درمحراب به امام علیه السلام افتاد که عبادت، پیکر امام علیه السلام را در هم شکسته، عرض کرد: «یابن رسول اللّه، مگر نمی دانید که خداوند بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را نیز برای دشمنانتان؟ پس چرا اینقدر خود را به زحمت انداخته اید؟»

امام در جواب فرمود: ای جابر مگر پیامبر علیه السلام را ندیده بودی؟ با اینکه خداوند در قرآن نسبت به آن حضرت فرموده: «گناهان گذشته و آینده تو را (از نظر مردم) آمرزیدم.» پدرم فدای پیغمبر باد، آنقدر عبادت کرد تا پا و ساقهای مبارکش ورم نمود، به ایشان عرض کردند:

شما با این مقام چرا اینقدر عبادت می کنید؟ فرمودند:

«افلا اکون عبدا شکورا؛ آیا بنده ای شکرگزار برای پروردگار خود نباشم؟!!»

در آخر امام علیه السلام در جواب جابر که سفارش به حفظ سلامتی می کرد فرمودند:

«لا زال علی منهاج ابویّ متأسیا بهما صلوات اللّه علیهما حتی القاهما(1)؛ تا هنگام مرگ و ملاقات اجدادم، به عمل بر روش و سیره آنها ادامه خواهیم داد.»

تأسی به حضرت علی علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان در میان جمعی از دوستان پس از مقداری صحبت درباره عظمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از نظر عبادت و روش زندگی فرمودند:

هیچ یک از اولاد و خانواده اش بیشتر از علی ابن الحسین در لباس و فقه به او شبیه نیستند. روزی امام باقر علیه السلام فرمودند: خدمت پدرم رسیدم، مشاهده کردم به درجه ای از عبادت رسیده اند که هیچ کس نخواهد رسید. صورتش از شب زنده داری زرد، چهره اش از شدت گریه مانند آتشی سرخ گردیده، پیشانی حضرت از کثرت سجده پینه بسته، قدمهای مبارکش با ساق پا به واسطه ایستادن در نماز، ورم کرده، امام باقر ادامه دادند: من دیگر نتوانستم خودداری کنم، از دیدن آن حال

۱- ۱ . امالی الطوسی، ص۶۴۷؛ بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص۶۶؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۱۴۸؛ بحارالانوار، ج۴۶، ص ۶۰.

دلم سوخت و شروع به گریه کردم در این هنگام، پدرم به فکر فرو رفته بود. بعد از مختصر زمانی متوجه من شد و فرمود: پسر جان صحیفه عبادات علی علیه السلام را بیاور و من آن صحیفه را آوردم. اندکی از آن خواند و سپس با خاطری افسرده صحیفه را به زمین گذاشت و فرمود: «من یقوی علی عباده علی ابن ابیطالب علیهماالسلام (۱)؛ چه کسی توانایی دارد مانند علی ابن ابیطالب علیهماالسلام عبادت کند.»

...سپس امام صادق علیه السلام می فرمایند: در میان فرزندان و ذریه امام علی علیه السلام فقط امام سجاد علیه السلام ، توانایی انجام عبادت مثل آن حضرت را داشتند.»

در کثرت عبادت تا آنجا پیش رفتند که بعضی به حضرت گفتند: «این هذا من عمل علی امیرالمؤمنین جدك؛ عبادت تو از عبادت جدت امیرالمؤمنین هم بیشتر شده است.» حضرت در جواب آنها فرمود: «مه، انی نظرت فی عمل علی صلوات اللّه علیه یوما واحدا فما استطعت ان اعدله من الحول الی الحول(۲)؛ هرگز! من عبادت علی علیه السلام را در یک روز، مورد مطالعه قرار دادم، متوجه شدم که عبادت یک روز آن حضرت را، در طی یکسال نمی توانم انجام دهم!»

روزه داری آن حضرت:

علی ابن حمزه می گوید که از یکی از خدمتکاران حضرت علیه السلام

---

۱ - ۱ . مکارم الاخلاق، ص۳۱۸؛ اعلام الوری، ص۲۵۵؛ کشف الغمه، ج۲، ص۲۹۸؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۱۴۹؛ الارشاد، ج۲، ص۱۴۲؛ کافی، ج۸، ص۱۶۳.

۲- ۲ . دلائل الامامه، ص۸۴.

درخواست نمودم که با عبارتی کوتاه، زنـدگانی او را برایم بیان کند. او در جواب گفت: «ما اتیته بطعام نهارا قط ولا فرشت له فراشا بلیل قطُّ(۱)؛ روزها، روزه دار و شب ها به عبادت می پرداخت، به طوری که هیـچ روزی برایش نهار نیاوردم و هیچ شبی برایش جای استراحت آماده نکردم.»

حجّ آن حضرت

حـج و زیارت خانه خـدا، از عبادتهایی می باشـد که از اهمیت و منزلت والایی در قرآن و سـنت و سـیره علمی و عملی اهلبیت علیهم السلام برخوردار است. امام سجاد علیه السلام همانند پدر و عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام با اینکه دارای مرکب بودند، امّا با احترام خانه خدا و زیارت پروردگار سفرهای حج را بعضا پیاده انجام می دادند.

شیخ مفید در کتاب ارشاد چنین نقل می کند:

«حج علی ابن الحسـین علیهما السلام ماشیا فسار عشرین یوما من المدینه الی مکه(۲)؛ امام پیاده به زیارت خانه خدا می رفت و در بیست روز مسافت مدینه تا مکه را می پیمود.»

در نقلهای تاریخی، بیست تا چهل حج برای حضرت نقل شده است(۳).

آنچه مسلم است اینکه ائمه طاهرین علیهم السلام در عین اینکه اعمال و

۱- ۱ . مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۱۵۵.

۲- ۲ . الارشاد، ج۱، ص۱۴۴.

۳- ۳ . کافی، ج۱، ص۴۶۸ _ ۴۶۷.

تکالیف شرعی را به صورت ظاهر همانگونه که تشریع شده بود بدون هیچگونه کم و زیاد (اعمال نظر شخصی در آن) انجام می دادند توجه کافی نیز به معنویات و حقایق عبادت در انجام فرائض می نمودند. و در عین انجام رکوع و سجود و قیام و قعود، آنچنان محو جمال پروردگار می شدند که دیگر هیچ توجهی به اطراف نداشتند که این آخرین درجه عبودیت پروردگار است و لذا امام سجاد علیه السلام این گونه بود.

کمال الدین محمد بن طلحه الشافعی در کتاب مطالب السئوال چنین نقل می کند:

«وقع الحریق والنار فی البیت الذی هو فیه و کان ساجدا فی صلاته فجعلوا یقولونه! یابن رسول اللّه یابن رسول اللّه! النار النار! فما رفع رأسه من سجود حتی اطفئت فقیل له: ما الذی الهاك عنها؟ فقال: نار الاخره(۱)؛ در اتاقی که حضرت مشغول نماز و سجده بود، آتش سوزی رخ داد، اهل خانه فریادی می زدند: یابن رسول اللّه، آتش، آتش. امّا امام که اصلاً متوجه آتش و فریادها نبود به سجده خود ادامه دادند تا اینکه آتش خاموش شد وقتی از حضرت سؤال شد که چه چیزی باعث شده بود که متوجه آتش سوزی و فریادها نشوند؟ فرمودند: آتش آخرت!.»

علی ابن عیسی الاربلی در کشف الغمه، نقل می کند که امام سجاد علیه السلام مشغول نماز بودند که فرزند حضرت در چاه منزل افتاد، اهل خانه شروع به داد و فریاد کردند، تا بالاخره، فرزند را از چاه بیرون آوردند در تمام این مدت، امام غرق در نماز و عبادت بودند و

۱- ۱ . کشف الغمه، ج۲، ص۲۸۷؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۱۹۰.

اصـلاً متوجه فریادها نشدنـد، وقتی از حضـرت راجع به این امر سؤال شد، فرمودند: «ما شـعرت، انی کنت اناجی ربا عظیما(۱)؛ متوجه نشدم، چرا که مشغول مناجات با پروردگار بزرگ و عظیمی بودم.»

شیـخ طوسـی در کتاب مصـباح المتهجـد نقل می کنـد که: «اعتمر علی ابن الحسـین علیهما السـلام فی رجب فکان یصـلی عند الکعبه عام لیله ونهاره ویسـجد عامه لیله ونهاره و کان یسمع منه فی سجود: «عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک»، ولا یزید علی هذا مده مقامه(۲)؛ امام علی ابن الحسـین علیهماالسلام در یک ماه رجب، به عمره رفتند و تمام شب و روز را در کنار خانه خـدا به عبادت و سـجود می پرداختنـد و در سـجده با پروردگار چنین مناجات می کردند: «گناه بنده تو، بزرگ می باشـد، پس سـزاوار است او را مورد عفو خود قرار دهی.» و همین مناجات را دائم تکرار می نمودنـد و غیر از این، چیز دیگری نمی گفتند.»

ابوحمزه ثمالی می فرمایـد: «شبی امام زین العابـدین را در آسـتانه کعبه مشاهده کردم، که به نماز ایسـتاده بودند، آنقدر قیام را طول دادنـد، که گـاهی سـنگینی بـدن را بر روی پـای راست وگـاهی پای چپ قرار می داد و می شـنیدم که با صوتی حزین و جانکـاه می فرمودنـد: «یـا سـیدی تعـذبنی وحبـک فی قلبی؟! امـا عزتـک لئن فطت لتجمعنّ بینی و بین قوم طـال، مـا عـادیتهم فیک(۳)؛ ای مولای من، آیا علی رغم محبت قلبی من

---

۱ - ۱ . کشـف الغمه، ج۲، ص۳۱۸؛ برای اطلاع بیشـتر از نمـونه هـای خشـوع و خضـوع حضـرت مراجعه شود به: کـافی، ج۳، ص۳۰۰؛ الارشاد، ج۲، ص۱۴۳؛ الخرایج والحرائج، ج۲، ص ۸۹۰.

۲- ۲ . مصباح المتهجد، ص۸۰۱.

۳- ۳ . کافی، ج۲، ص۵۷۹، حدیث ۱۰.

نسبت به تو، مرا عذاب خواهی نمود؟ اگر چنین است مرا با کسانی که به خاطر تو، به آنها دشمنی نمودم، یکسان جزا داده ای!»

طاووس یمانی چنین نقل می کند: «در نیمه شبی داخل حجر اسماعیل، کنار کعبه معظمه شدم، امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که در سجده این گونه مناجات می کند: «الهی عبیدک فنائک (فنا، همان آستانه منزل را گویند) مسکینک فنائک، فقیرک فنائک، سائلک بفنائک؛ خدایا: بنده تو، فقیر تو، بیچاره تو و سائل تو به درگاه تو روی آورده است!.»

طاووس می گوید: بعد از آن هرگونه بلاء و مشکلی برایم واقع می شد، با این کلمات با خدا مناجات می نمودم و حاجتم برآورده می گشت(۱).

باتوجه به اینکه بنابر اختصار می باشد به همین مقدار اکتفا می شود و به بحث اجتهاد که پایه آن بر حجیت ظواهر و عمل به ظاهر دین در عین توجه به باطن می باشد خواهیم پرداخت.

ج. اجتهاد خود دلیل بر حفظ ظاهر شریعت با توجه به باطن

در لغت: «اجتهاد عبارت است از سعی و کوشش در جهت جستجو و طلب امری. جهد (به ضم جیم) به معنای به کارگیری تمام توان است و جهد (به فتح جیم) به معنای مشقت و سختی است.(۲)»

در اصطلاح علما و دانشمندان تعاریف زیادی برای آن شده است

۱- ۱ . الفصول المهمه لابن الصباغ، ص۱۹۹؛ مطالب السئول، ص۷۹؛ تاریخ دمشق ترجمه الامام زین العابدین، ص۴۳.

۲- ۲ . نهایه، ابن اثیر، ج۱، ص۲۱۹.

که در اینجا فقط فرمایش مرحوم آخوند خراسانی را ذکر می کنیم که می فرماید: «اجتهاد، به کارگرفتن توان در راه تحصیل و یافتن حجت بر حکم شرعی.(۱)» زیرا حجت هم شامل علم می شود و هم شامل دلیل علمی که عبارت از اصول و امارات معتبره می باشد.

نقش اجتهاد در فقه

اجتهاد در فقه اسلامی همان گونه که از معنای لغوی به دست می آید به معنای تلاش و کوشش آزاد و مستقل است که مجتهدان آن را برای تکامل و گسترش فقه از نظر مصادیق در منابع و پایه های شناخت و ادله معتبر شرعی به کار گرفته و می گیرند.

مجتهد بدین وسیله احکام شرعی مسایل مستحدث و فروع جدیدی را که دارای نص خاص در عناصر استنباطی نمی باشد، با تکیه بر منابع معتبر شرعی استنباط و استخراج می نماید. از این رو می توان گفت که اجتهاد نقش یک انقلاب تکامل بخش و پویش دائمی را در ابعاد گوناگون اسلامی داراست، تا پاسخگوی رویدادهای نوین جهان و نیازهای متغیر زمان و مظاهر زندگی باشد. از برکت اجتهاد پویاست که هیچگاه فقه اسلامی در برابر مظاهر زندگی و رویدادها و پدیده های نوین از هر قسم و نوع که باشد، رکود و ایستایی ندارد.

دلایل مشروعیت اجتهاد

خداوند در قرآن می فرماید:

۱- ۱ . کفایه الاصول، ج۲، ص۴۲۲.

«وَما کـانَ الْمُـؤْمِنُونَ لِـیَنْفِرُوا کافَـهًّ فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الـدِّینِ وَلِیُنْـذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ»(۱)؛ «و مؤمنین همگی نمی تواننـد کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه ای، گروهی کوچ نمی کنند تا در دین تفقّه و دانش کافی پیدا کنند و چون به سوی قوم خود بازگشند آنها را هشدار دهند.»

اجتهاد در دوره ائمه علیهم السلام

در این دوره، اجتهاد از راه منابع معتبر شـرعی، ماننـد کتاب و سـنت، هماننـد عصـر رسول خدا در بین عالمان و مجتهدان وجود داشـته، منتهـا برای شـیعه نیـاز چنـدانی به اعمال آن در دامنه وسـیع و گسترده وجود نداشـته، زیرا بعـد از رحلت رسول گرامی اسـلام، آنان برای پاسـخگویی به حوادث واقعه و مسایل تازه هیچ گاه با مشکل روبرو نشده ودر تنگنا قرار نگرفتند، آنان عصر نصوص را پایـان یافته تلقی نکردنـد، بلکه ائمه معصومین علیهم السـلام را ادامه دهنـده راه رسول خـدا و سـنت آنان را (قول و فعل و تقریرات) تداوم بخش سنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله می دانند.

بر همین اساس هرگاه شیعیان در مسایل دینی و وظایف شرعی و شناخت احکام دچار مشکلی می شدند با مراجعه به امام وقت خویش ، پاسـخ آن را به گونه ای واضـح و روشن از راه آیات قرآن یا احادیث رسول خدا و یا رفتار آنان دریافت می کردند. گاهی آن حضرات برخی از پیروان خود را برای شناخت احکام و رفع نیازها به

۱- ۱ . توبه/ ۱۲۲.

بعضی از اصحاب مانند: ابوبصیر، یونس ابن عبدالرحمن و ذکریا بن آدم و... ارجاع می دادند و آنان با مراجعه پاسخ مسایل خود را به دست می آورند.

با توجه به آنچه ذکر شد نیاز به اجتهاد در زمان ائمه علیهم السلام خیلی ضروری به نظر نمی رسید ، ولی با این حال ائمه در گسترش و به کارگیری اجتهاد نقش به سزایی داشتند به دلایل زیر:

دستورات ائمه به تفریع و تطبیق

دسته ای از روایات وجود دارد که امامان شیعه تفریع و بازگشت دادن فروع تازه را به اصول پایه بر اصحاب خود لازم شمرده اند از باب نمونه:

۱ _ امام صادق علیه السلام فرمودند:

«انما علینا ان نلقی الیکم الاصول وعلیکم ان تتفرعوا(۱)؛ بر ما لازم است اصول احکام را بیان نماییم، و بر شما لازم است که فروع تازه را به اصول پایه بازگردانید.»

۲ _ امام رضا علیه السلام فرمودند:

«علینا بالقاء الاصول وعلیکم التفریع(۲) برماست بیان اصول (احکام) و بر شما تفریع است.»

دستور امامان معصوم علیهم السلام بر صادر کردن فتوی توسط بزرگان اصحاب

۱- ۱ . سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۲.

۲- ۲ . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۸۷.

روایـاتی در این زمینه وجود دارد که امامان در آن روایات به عالمان و بزرگان اصـحاب خویش امر می کردنـد که برای مردم فتوا دهند از باب مثال:

ـ زمـانی که امـام علی علیه السـلام پسـر عمـوی خویش قثم بن عبـاس را به عنوان فرمانـدار مکّه برگزیـد به او فرمودنـد: «افت المستفتی وعلم الجاهل(۱)؛ استفتا کننده را فتوا ده و جاهل را تعلیم کن.»

ـ امام صادق علیه السـلام به ابان بن تغلب فرمود: «اجلس فی مسـجد المدینه وافت الناس فانی احبّ ان یری شـیعتی مثلک(۲)؛ در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا ده، زیرا من دوست دارم مانند تو در میان شیعیانم دیده شود.»

ـ امام صادق علیه السـلام در پاسـخ کسـی که از مسح بر پارچه ای که بر ناخن قطع شده اش قرار داشت پرسـش نمود، فرمود: «یعرف هذا واشـباهه من کتاب اللّه عزوجل، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، امسح علیه(۳)؛ حکم این مسأله و امثال آن، از کتاب خدا شناخته می شود، در دستورات دینی رنج و سختی برای شما قرار داده نشده است، و بر همان پارچه مسح نمایید.»

ارجاع امامان به بعضی از عالمان

روایـات متعـددی پیرامون ارجاع ائمه علیهم السـلام (پیروان خود را در اخـذ احکام) بر اصـحاب برجسـته وجود دارد که شامل حدیث و فتوا می شود، به عنوان نمونه:

۱- ۱ . اسدالغابه، ج۴، ص۱۹۷.

۲- ۲ . جامع الرواه، ج۱، ص۹، ترجمه ابان بن تغلب.

۳- ۳ . وسایل الشیعه، ج۱، ص۳۲۷، باب وضوء.

ـ عبدالعزیز بن مهتدی می گوید از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: «انی لا اقدر علی لقائک فی کل وقتٍ، فعمّن آخذ معالم دینی؟ فقال: خذ عن یونس بن عبدالرحمن(۱)؛ من همیشه نمی توانم شما را ملاقات کنم، امور دینی و مسایل شرعی خود را از چه کسی یاد بگیرم؟ امام فرمود: از یونس ابن عبدالرحمن.»

در نتیجه می توان گفت که خود ائمه علیهم السلام بذر اجتهاد را افشاندند تا اینکه قواعد اجتهادی و اصولی توسط مجتهد نوپرداز حسن ابن عقیل، معروف به ابن ابی عقیل عمانی به گونه ای جامع و علمی تنظیم گردید و پس از او توسط ابن جنید و شیخ مفید و سید مرتضی و سلار تکامل یافت.

ص: ۲۵۷

۱- ۱ . وسایل الشیعه، ج۱۸، ص۱۰۷، ابواب صفات قاضی.

فصل چهارم فقها و افشای چهره غلات

اشاره

در این فصل لازم می دانیم ابتدا توجهی هر چند گذرا به جایگاه فقها در اسلام شود پس از آن به بررسی کتب فقهی بپردازیم و در حدّ توان نحوه برخورد آنان را از نظر فقهی پیرامون غلات بیان نموده و در پایان تلاش آنان را در تدوین کتب بر ردّ غلات و مشخص کردن راویان غالی به رشته تحریر در آوریم.

الف. تبیین جایگاه غلات در فقه

عدّه ای از فقها در کتب فقهی خود در بحث نجاسات، یکی از موارد را کافر شمرده اند و فرقه های مختلفی را تحت عنوان کافر محکوم به نجاست می دانند و نام می برند . از جمله غُلات و نواصب و برای اثبات کفر و نجاست این طوایف به همان ادلّه ای که برای نجاست کفّار تمسک کرده اند، استفاده نموده اند ؛ زیرا اینها را ذیل بحث کافر آورده اند.

ص: ۲۵۸

یادآور می شویم مراد فقها از کافر کسانی هستند که انکار یکی از ضروریات دین اسلام را کرده و یا به سبب غلوّ و مبالغه در تجلیل از برخی شخصیتهای اسلامی آنان را در مرتبه خدایی قرار داده اند و یا به خدایی برخی از افراد قائل شده اند و یا به علت دشمنی با ائمه اهل بیت به بدگویی نسبت به آنان پرداخته اند.

با توجه به اینکه پایان نامه فارسی می باشد، اصل عبارات فقها را در پاورقی و ترجمه آن در متن رساله خواهد آمد.

۱. مرحوم محقق رحمه الله می فرماید:

نجاسات ده قسم است... دهم از آنها کافر است و قاعده کلی این است که هر کس از اسلام بیرون رود یا اینکه انکار کند چیزهایی را که به عنوان ضرورت در دین شناخته شده است مانند: خوارج و غلات.(۱)

۲. مرحوم علّامه حلی رحمه الله می فرماید:

امر سوم بحث پیرامون نجاسات است و در این امر دو فصل وجود دارد که فصل اوّل در اقسام نجاست می باشد و آنها ده نوع است که یکی از آنها کافر است و تفاوتی ندارد کافر اصلی باشد (پدر و مادرش کافر باشد) یا اینکه مرتدّ باشد (مسلمان بوده کاری کرده که از اسلام خارج شده است مثلاً سبّ نبی کرده یا ائمه اطهار و...) یا اینکه وابسته به اسلام باشند مانند: خوارج و غلات و یا اینکه وابسته نباشد.(۲)

۱- ۱ . النجاسات عشره انواع... العاشر: الکافر، و ضابطه کل من خرج عن الاسلام او انتحله او حجد مایعلم من الدین ضروره، کالخوارج و الغُلاه.«سلسله الینابیع الفقهیه، ج۲، ص۵۸۶»

۲- ۲ . الثالث: فی النجاسات، و فیه فصلان. الاوّل: فی انواعها و هی عشره... و الکافر سواء کان اصلیّا او مرتدا او سواء انتمی الی الاسلام کالخوارج و الغلاه اَوْلا. «قواعد الاحکام، ج۱ ،ص۱۹۱»

۳. مرحوم علامه رحمه الله می فرماید:

دهم از نجاسات کافر است و کافر کسی می باشد که منکر شود آنچه را که ثبوتش در دین از ضروریات دانسته شده، و تفاوتی نمی کند کافر حربی باشد (آنان که در حال جنگ با مسلمین هستند) یا اهل کتاب باشد و یا مرتد و همچنین نواصب (کسانی که دشمنی با اهل بیت دارند) و خوارج و غلات. و قول نزدیک به واقع این است که قائلین به جسمیّت و تشبیه خدا به موجودات نیز از کفار هستند.(۱)

۴. مرحوم مقدس اردبیلی رحمه الله می فرماید:

نجاسات... یکی از آنها کافر است و اگر چه اظهار اسلام کند زمانی که منکر شود چیزهایی را که ثبوت آن در دین از ضروریات دانسته شده مانند خوارج و غلات.(۲)

۵. مرحوم شهید اوّل می فرماید:

کافر اصلی باشد یا مرتد از نجاسات است و قانون کلّی این است که کسی منکر شود خدا را یا رسالت پیامبر را و یا منکر شود بعض از

---

۱ - ۱ . العاشر الکافر و هو کل من حجد مایعلم من الدّین ثبوته ضرورةً سواء کانوا حربیین او اهل الکتاب او مرتدّین، و کذا الناصب والخوارج والغلاه، والاقرب ان المجسّمه والمشبّهه کذالک. «تحریر الاحکام، ص۲۴».

۲ - ۲ . النجاسات... و الکافر و ان اظهر الاسلام اذا جحد مایُعلم ثبوته من الدین ضرورةً کالخوارج والغُلاه. «مجمع الفایده والبرهان، ج۱، ص۳۰۸»

چیزهایی را که ثبوت آن در دین ضرورت شناخته شده است.(۱)

۶. مرحوم شهید اوّل می فرماید:

نجاسات ده نوع است... کافر یکی از آنهاست اصلی باشد یا مرتد یا اینکه اسلام را قبول ندارد و یا منکر شود بعض ضروریات دین را و یا مانند خوارج و نواصب و غلات باشد یا قائل به جسمانیت برای خدا.(۲)

۷. علاّمه می فرماید:

کافر، نجس است و این طریقه تمامی علمای اسلام است (شیعه) و تفاوتی ندارد که اهل کتاب باشد یا کافر حربی یا مرتد.(۳)

۸. علامه می فرماید:

کافر نزد علمای امامیه نجس است . بنابر فرمایش خداوند متعال در قرآن که «انّما المشرکون نجس»؛ «همانا مشرکان نجس می باشند.»(۴)

۹. صاحب ریاض می فرماید:

کافر اصلی باشد یا مرتد... دلیل نجاست آنها بعد از اجماعات و آیه

۱- ۱ . (والکافر) اصلیا او مرتدا... وضابطه من انکر الالهیه او الرساله او بعض ما علم ثبوته من الدین ضرورةً. « شرح اللمعه، ج۱، ص۴۸.»

۲ - ۲ . النجاسات عشر... والکافر اصلیا او مرتدا او منتحلاً ـ للاسلام حاجدا بعض ضروریاته، کالخارجی والناصبی والغالی والمجسمی. «دروس، ج۱، ص۱۲۴.»

۳- ۳ . الکافر، انجاس و هو مذهب علمائنا اجمع سواء کانوا اهل الکتاب او حربیین او مرتدین. «منتهی المطلب، ج۱، ص۱۶۸.»

۴- ۴ . الکافر عندنا نجس لقوله تعالی: انما المشرکون نجس. «تذکره العلماء، ج۱، ص۷.»

کریمه قرآن، وجود روایات معتبر(۱) می باشد که نجاست اهل کتاب را ثابت می کند.(۲)

۱۰. صاحب جواهر می فرماید:

نجاسات ده قسم است دهم آنها کافر است سپس به ذکر ادلّه و بیان طوایف کفار می پردازد و در ادامه می فرماید: امّا غلات، و آنها کسانی هستند که در حدود ائمه علیهم السلام تجاوز کرده اند و ادعای ربوبیّت نموده اند و بعضی گفتند غلوّ بر کسانی اطلاق می شود که قائل به خدا بودن یکی از مردم شده باشند پس ظاهر عبارت علاّمه بلکه صریح کلام او مانند غیرعلاّمه از اصحاب این است که کفر آنها به سبب انکار ضروری دین است... .(۳)

۱۱. مرحوم طباطبائی می فرماید:

در نجاست غلات و خوارج و نواصب هیچ اشکالی وجود ندارد.(۴)

ص: ۲۶۲

۱- ۱ . این روایات برخی در نجاست مجوسیان آمده مانند: حدیث ۶ از باب ۱۴ کتاب الطهاره در وسائل الشیعه و همچنین حدیث ۱ از همین باب. و برخی در وصف خوارج و نجاست آنها مانند روایتی که در کتاب سفینه البحار، ج۱، ص۳۸۳ آمده است.

۲- ۲ . (الکافر، اصلیا او مرتدا... والحجه فی الحکم بعد الاجماعات... الایه الکریمه... والنصوص المعتبره بنجاسته اهل الکتاب... .الریاض، ج۱، ص۸۵.

۳- ۳ . العاشر الکافر، اجماعا فی التهذیب والانتصار والغنیه والسرائر والمنتهی وغیرها...واَمَّا الغُلاه ــ وهم الذین تجاوز والحد فی الائمه علیهم السلام حتی ادعوا فیهم الربوبیه، قیل: وقد یطلق الغلوّ علی من قال بالهیه احدٍ من الناس ــ فظاهر المصنف بل صریحه کغیره من الاصحاب ان کفرهم بانکار الضروری ایضا... . «جواهرالکلام، ج۶، ص۵۲ ــ ۵۱.»

۴- ۴ . مسأله ۲ ــ لا اشکال فی نجاسته الغلاه والخوارج والنواصب. «العروه الوثقی، فصل النجاسات، ج۱، ص۶۸.»

۱۲. مرحوم می رسید علی اصفهانی می فرماید:

امّا غلات را باید تفصیل داد ؛ زیرا کلمه غالی گاهی اطلاق می شود در مورد کسانی که معتقد به الوهیت افراد خارجی باشند به این قسم که این افراد خارجی همان ذات مقدس خداوند متعال (که دارای جمیع کمالات و مبری از هر گونه عیب و نقص می باشد) هستند نه غیرخدا، اگر این باشد کفر صریح و روشن است و شکی در آن نیست لکن این گونه غلو برای هیچ کدام از غلّات مورد ندارد و گاهی کلمه غالی بر کسانی اطلاق می شود که معتقد به الوهیت اشخاص هستند به این شکل که آنها در مقابل ذات خداوند متعال شرکت در الوهیت دارند، این قسم هم شرک محض است و اگرچه اعتقاد به این صورت نیز پیرامون غلات بعید است. و گاهی کلمه غالی بر کسانی اطلاق می شود که معتقد به حلول ذات الهی در بعض مخلوقات می شوند و این قسم هم با توجه به لازمه آن محکوم به کفر است... .(۱)

---

۱ - ۱ . امّا الغلاه ففیهم تفصیل اذا الغالی تاره یطلق علی من یعتقد الوهیه فی حق شخص خارجی بانَّه هو الذّات المقدسه المستجمعه لجمیع الکمالات المنزهه عن جمیع العیوب لاغیره فهذا کفر صریح بلا ارتاب لکنّه لایظن فی حقّ احد من الغلاه واخری یطلق علی من یعتقد الوهیه فی حق شخص لکن بنحو الشرکه بان یکون فی مقابل ذاته تعالی وهذا شرک محض وان کان الاعتقاد به بعیدا عنهم وثالثه یطلق علی من یعتقد سنخ الاتحاد للّه تعالی مع بعض مخلوقاته بالحلول فیه ونحوه مما یوجب الاتحاد وهذا یستلزم الکفر مع الالتفات الی لازمه... .«کتاب الآراءِ حول کتاب طهاره من الشرایع، ص۱۳۶.»

ب. تلاش علما و فقها در تدوین کتب

بدیهی است که علما ، فقها و دانشمندان شیعه به حکم اینکه (طبق برخی از نصوص) تنها سنگربانان واقعی و حافظان شریعت از انحراف در طول تاریخ و خروج از مسیر اعتدال بوده اند، این بزرگواران هرگاه در نوشتجات و کتب مطلبی یا سخنی می یافتند که به نحوی با عقاید و افکار و عمل شیعه موافقت نداشته، آن را تهمتی بدون دلیل و برهان تلقی نموده و تالیفاتی در قالب کتب یا رساله بر علیه آن و اثبات حقانیت تشیع و شیعه واقعی به رشته تحریر در می آورند و بدینوسیله وظیفه خود که حفاظت و حراست از شریعت مقدس اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله باشد را، انجام می دادند. اکنون به بخشی از این تألیفات اشاره می کنیم:

۱. الرد علی الغالیه و ابی الخطاب، لابی اسحاق الکاتب ابراهیم بن ابی حفص قال النجاشی فی (ص۱۴) انه شیخ من اصحاب ابی محمد العسکری علیه السلام .

۲. الرد علی الغالیه المحمدیه، للفضل بن شاذان بن الخلیل النیسابوری من اصحاب الجواد علیه السلام ذکره النجاشی فی (ص۲۱۷).

۳. الرد علی الغلاه، لابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت الحاضر عند وفاته العسکری علیه السلام ذکره النجاشی (ص۲۳).

۴. الرد علی الغلاه، لابی الحسن علی ابن مهزیار الاهوازی وکیل الائمه علیهم السلام ذکره النجاشی فی (ص۱۷۸).

۵. الرد علی الغلاه، لابی جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار المتوفی

بقم (۲۹۰) ذکره النجاشی فی (ص۲۵۱).

۶. الرد علی القرامطه، لثقه الاسلام الکلینی المتوفی سنه تناثر النجوم (۳۲۹) ذکره النجاشی فی (ص۲۶۷).

۷. الرد علی القرامطه والباطنیه، للفضل بن شاذان الخلیل النیسابوری الراوی عن الجواد علیه السلام ذکره النجاشی فی(۲۱۶).

۸. الرد علی الصوفیه وخرافاتهم، من القول بالحلول والاتحاد و وحده الوجود و غیرها، للشیخ محمد ابن عبدالعلی بن محمد بن احمد ال عبدالجبار القطیفی.

۹. الرد علی الشیخیه، للحاج الشیخ محمد باقر بن المولی محمد حسن اسداء اللّه القائنی البیرجندی المعاصر المذکور فی (النقباء، ج۱، ص۲۰۴).

۱۰. الرد علی التناسخیه، للشیخ محمد الشهید بالشیخ علی الحزین وهو ابن الشیخ ابی طالب الزاهدی الجیلانی الاصفهانی، المتوفی ببنارس الهند (۱۱۸۱).

۱۱. الرد علی البابیه، للشیخ محمد حسن الخوسفی القائنی تلمیذ السید المیرزا محمد حسن الشیرازی بسامراء.

۱۲. الرد علی الاسماعیلیه، للشیخ ابی عبداللّه الکاتب النعمانی، صاحب کتاب «الغیبه» وتلمیذ الکلینی.

به هر تقدیر، پی بردن به نقش غلات در مسیر جعل حدیث که یکی از مسایل قابل توجه است ، تا آنجا که از سخنان سید مرتضی رحمه الله در کتاب امالی برمی آید، ضربه ای که زنادقه از رهگذر جعل حدیث و ایجاد توهم در مسیر اعتقادات مسلمین، به اسلام وارد ساختند، کفار

و مشرکین عهد جاهلیت چنین ضربه ای وارد نکردند. زیرا زنادقه در عین بی اعتقادی به مبانی اسلام، در صفوف مسلمین حاضر شده و با القای شبهات و پراکندن احادیث جعلی در بین احادیث صحیح، به انحراف آنان خصوصا جوانان، اقدام می کردند. چنانکه این مطلب از اقرار بعضی از زنادقه همچون ابن ابی العوجاء در لحظه مرگ به دست می آید...(۱). اما چون یقین پیدا کرد که او را می کشند گفت:

حال که مرا می کشید پس بدانید که من در بین احادیث شما، چهار هزار حدیث جعلی وارد کردم(۲).

یکی از محققان معاصر، سید هاشم معروف حسنی در دو کتاب «دراسات فی الحدیث والمحدثین» و «الموضوعات فی الاثار والاخبار» به درج نمونه هایی از روایات غلات اقدام کرده است. چنانچه آقای محمد باقر بهبودی در کتاب «معرفه الحدیث» گام بزرگی در معرفی غلات و اقدامات خائنانه آنان برداشته است. ایشان پیرامون فعالیت های غلات در مسیر جعل حدیث می نویسد:

این واقعه به دورانی مربوط می شود که حدیث شیعه از حالت استتار و تقیه خارج شد و در قالب اصول و مولفات حدیثی دست به دست گردید(۳).

۱- ۱ . سید مرتضی، امالی، قم مکتبه النجفی المرعشی، ج۱، ص۱۲۷ و نیز ص۸۹ و ۸۸. نقل اینجانب از کتاب پژوهش در تاریخ حدیث شیعه تألیف دکتر مجید معارف، ناشر مؤسسه فرهنگی هنری ضریح، چاپ اول، سال ۱۳۷۴.

۲- ۲ . همان، ج۱، ص۱۲۸.

۳- ۳ . معرفه الحدیث، ص ۴۰.

ایشان در جای دیگر اضافه می کند که:

راویان غالی مذهب در پاره ای از موارد اصلی معروف یا کتاب مشهوری را گرفته و در خلال آن روایاتی از خود، وارد کرده یا آنکه عبارات احادیث را مطابق با میل خود تحریف می نمودند(۱).

نکته قابل توجه اینکه علمای شیعه بسان ائمه اطهار علیهم السلام در مسیر مبارزه با جریان غلات و عقاید غلوآمیز از هیچ کوششی دریغ نداشتند، آنان با بیان معارف حقه چه در قالب مناظرات علمی و پاسخگویی به شبهات(۲). و چه با تألیف کتب ارزشمند کلامی و رجالی فقهی که سابقا ذکر شد به حفاظت از شریعت پرداختند. شایان ذکر است که در این مبارزات گاهی علما مبسوط الید بودند و حکومت زمان آنان نیز طرفدار شیعه بودند مانند حکومت ال بویه و صفویه در زمان شیخ مفید و سید مرتضی و اوایل عمر شیخ طوسی و زمان مرحوم مجلسی . لذا این حرکت (مبازه با غلو) شدید می شد و گاهی حکومت ضد شیعه بود و به تحریک فرقه های مخالف شیعه می پرداخت . لذا این بزرگان چاره ای جز سکوت یا مهاجرت و حفظ همان وضع موجود نداشتند مانند اواخر عمر شیخ طوسی و حوادث و فجایع ایجاد شده در بغداد و کشتار شیعیان و آتش سوزی کتب

۱- ۱ . همان مأخذ، ص۴۴.

۲- ۲ . به کتاب مناظرات ترجمه الفصول المختاره تألیف آقا جمال خوانساری (المتوفی ۱۱۲۲) ناشر دبیرخانه کنگره محقق خوانساری قم، ۱۳۷۸ چاپ اول مراجعه شود.

ارزشـمند شیعه که در پایان منجر به مهاجرت این عالم بزرگوار به نجف و تأسیس حوزه و پرورش شاگردان بسیاری که مدافع اسلام باشند، گردید.

از جمله تلاش علما و فقهای اسلامی مبارزه با هر گونه عقاید و رفتار غلوآمیز در طول تاریخ خصوصا در عصر حاضر این بوده کـه آنـان برای روشـن شـدن اذهـان مردم برخی از حرکتهـایی را که امروزه در قـالب مـداحی و اشـعار مـذهبی در اجتماعـات عزاداری به نـام ائمه اطهـار علیهم السـلام انجـام می شـود و غلـوآمیز است صـریحا طرد و نفی کرده انـد برای نمـونه بخشـی از استفتائات این بزرگان را در معرض دید همگان قرار می دهیم.

ج. فتاوای فقهای اخیر پیرامون موارد غلوآمیز

باسمه تعالی

علمای اسلام و فقهای عظام در طول تاریخ، مرجع رفع مشکلات فکری و اعتقادی مردم مسلمان و شیعه بوده اند و لذا هرگاه انسانهای شایسته و هوشیار شاهد برخوردی نامطلوب در مسیر دین بودند از مراجع عالیقدر استفتاء می نمودند ، در این زمینه با طرح یک سؤال کلی و یک سؤال جزیی و موردی بخشی از نظرها را جویا شدیم و تفصیل آن را بر عهده خوانندگان گرامی می گذاریم.

محضر مبارک مراجع عالیقدر جهان تشیع مدّظلهم العالی

سلام علیکم:

الف: احتراماً، چنانکه استحضار دارید بعضی از روی غفلت و جهل معتقد به افکار و عقاید غلوآمیز هستند و گروهی از روی تعهد و توجه نسبت به باطل بودن این اعتقادات و آثار و لوازم آن.

خواهشمند است نظر شریف خود را نسبت به هر یک از این گروهها اعلام فرمایید.

ب: در سالهای اخیر مشاهده می شود که بعضی از مداحان اهل بیت علیهم السلام سبکهای جدیدی در روضه خوانی و مولودی خوانی اجرا می کنند که شبهاتی در اذهان امت حزب اللهی ایجاد نموده است. برای رفع این شبهات خواهشمند است به سؤالات ذیل پاسخ فرمایید.

۱. خواندن شعرها و گفتن سخنانی که در آن به صراحت از اهل بیت علیهم السلام به عنوان خدا یاد می شود چه حکمی دارد؟ به عنوان نمونه:

لا اله الاّ علی لا اله الاّ زهرا لا هوَ الاّ محمد

امیرالمؤمنین آمد، خدا روی زمین آمد بشارت ده به سر مستان که رب العالمین آمد

عاشقم فارغ ز گمراهی شدم شکر حیدر، حیدر اللّهی شدم

عابدان را گو به ما تکفیر گویند باک نیست ما خدا داریم آن هم در دو دنیا زینب است

۲. خواندن اشعار مدح یا مصیبت، با آهنگی که انسان را به حرکت در می آورد چه حکمی دارد؟

۳. خواندن اشعاری که در آن مقام خداوند متعال در برابر مقام اهل بیت علیهم السلام پایین آورده می شود چه حکمی دارد؟ به عنوان مثال در قضیه معراج گفته می شود که زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفتند در آنجا مشاهده فرمودند که خدای تعالی عکس حضرت علی علیه السلام را می بوسید به این عبارت که:

خدا عکس علی را ماچ می کرد.

۴. در بعضی از مجالس برای ابراز محبت به مقام اهل بیت علیهم السلام صداهای حیوان در می آورند به عنوان مثال:

به من می گن سگ حسین به تو می گن ارباب حسین عوعوعو

ولگردم و هر جایی ام قلاده زن قلاده زن عو عو عو

سحر آمدم نبودی به شکار رفته بودی تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی

عو عو عو

من که به شور و شینم سگ توله ی حسینم

بعضی از این افراد در ملاء عام به گردن خود زنجیرهای کلفت بسته و خود را سگ امام حسین علیه السلام معرفی می کنند و یا خود را حمار اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده و صدایش را در می آورند و در حرم امام رضا علیه السلام نیز صدای کبوتر در آورده اند. با توجه به اینکه همه این کارها در منظر مردم و ملاء عام انجام می شود، حکم این گونه اعمال را بیان فرمایید.

۵. در بعضی از مجالس روضه، کاری به نام هروله مرسوم است. به این صورت که تمامی افرادِ سینه زن جمعاً به هوا پریده و سینه می زنند و نیز گاهی شبیه به رقص بدنهای خود را تکان می دهند و هرگاه با انتقاد مواجه می شوند برای توجیه این گونه حرکات این شعر را می خوانند:

رقاصم و رقاصم من رقاص عباسم

رقاصیم را از ازل او کرده امضا

لطفاً حکم عمل مذکور را بیان فرمایید.

۶. بعضی از مداحان مطالبی را به اهل بیت علیهم السلام در قالب داستان و رؤیا نسبت می دهند که با مسلمات روایی و قرآنی منافات دارد؛ مثلاً

می گویند:

«مداحی که به خاطر پیری صدایش لرزه پیدا کرده بود و از کار افتاده بود، از دست امام حسین علیه السلام ناراحت شده و در خوابی حضرت را دیده، به ایشان شکایت می کند حضرت در پاسخ می فرمایند: تو هر کجا رفتی و روضه خواندی، پول گرفتی . پس دیگر حقی به گردن ما نداری . فردای آن روز از طرف حاکم او را برای رضه خوانی دعوت می کنند و پس از روضه، حاکم به او مبلغ هنگفتی می دهد که با امتناع روضه خوان مواجه می شود که می گوید: «من دیگر پول نمی گیرم.» حاکم به او می گوید: «این مبلغ را دیشب خانم سیاه پوشی به این جا آورد و به من فرمود: «سلام مرا به آن مداح برسانید، بین او و فرزند من سوء تفاهمی پیش آمده، به او بگویید پسر مرا ببخشد.»

گفتن این سخنان چه حکمی دارد؟

۷. بر فروض مذکور گوش دادن، خرید و فروش نوارهایی که قسمتهایی از آنها این چنین مضامینی را در بر دارند چه حکمی دارد؟

۸. افراد مذکور در مقام جبهه گیری در مقابلِ اشخاص مخالفِ این گونه برنامه ها می گویند: «دستگاه امام حسین علیه السلام خارج از فقه است.»

نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

ص: ۲۷۴

پاسخ مراجع اعظام به سؤالات مذکور

حضرت آیه اللّه العظمی آقای حاج شیخ جواد تبریزی (دام عزه) به سؤالات مذکور:

بسمه تعالی

ج س اول: گوینده این مطالب گر چه قصد سویی ندارد و مبالغه در محبت است . ولی این کار حرام است و باید مؤمنین جداً اجتناب کنند. عصر ما عصر ارتباطات است و این گونه نیست که اینها در مجالس مخفی بماند بلکه به دست دشمنان شیعه می رسد و وسیله ای برای نسبت دادن شرک به شیعه می شود و باعث آن است که علمای شیعه و مؤمنین و صلحا را مورد هجوم قرار دهند. و حضور در چنین مجالسی در صورتی که چنین مداحانی اصرار به گفتن این مطالب داشته باشند جایز نیست. و اللّه العالم.

ج س دوم: بسمه تعالی : غناء در روضه خوانی هم جایز نیست چه با استعمال آلات لهو باشد یا نباشد ، حتّی اگر بعض عوام تصور کنند که این شخص ، روضه را خوب می خواند و خوب هم گریه می کند واللّه العالم

ج س سوم: بسمه تعالی : اینگونه اشعار خلاف شرع است و افترای علی اللّه و علی الرسول(ص) است و اگر شخصی این کار را در ماه مبارک رمضان انجام دهد روزه اش باطل است و این کار چه در ماه رمضان و چه در غیر آن موجب تعزیر شرعی است . واللّه العالم

ج س چهارم: بسعه تعالی : به هر همیشه این امور خلاف شرع است ومؤمنین بیدار باید متوجه باشند که عواقب اینگونه امور متجری به جز بد نامی شیعه نیست و اگر در محبّت؛ صادق هستند باید در مصائب اهل بیت(ع)

اشک بریزند و سینه بزنند و مستحبات عزاداری را بیندازند و امثال این امور که بین مؤمنین معمول می باشد . امید است خداوند متعال بندگانش را از جنون ...

ج سؤال پنجم: بسمه تعالی : حضرت ابوالفضل علیه السلام ، علمدار شهیدان ، سقای کربلا ، باب الحوائج احتیاج به رقاص ندارد و از رقاصی متنفّر است . و اگر سینه زنی به نحو متعارف باشد نزد خداوند مأجور هستند و حضرت زهراء (س) و ائمه هُدی(ع) برای آنها شفاعت خواهند کرد و اگر از شئون عزاداری خارج بشود ، احتمال آن است که غیر از وِرز ، چیزی دیگری عائدشان نشود. واللّه العالم

ج س ششم: بسمه تعالی : نقل اینگونه خوابها که کذب محض است افتراء بر ائمه است و ورز و افتراء بر گوینده و شنونده این مطالب است . امّا فعل خوابهایی که مناسب مقام ائمه(ع) است توسط یا غیر آنها مانعی ندارد در صورتی که اقلاً احتمال به صدق داشته باشد . واللّه العالم

ج س هفتم: بسمه تعالی : ترویج باطل حساب می شود . واللّه العالم

ج، س هشتم:

ص: ۲۷۶

حضرت آیه اللّه فاضل لنکرانی

بسمه تعالی

ج س اول: خواندن چنین اشعاری و نیز استماع آن جایز نیست و ائمه معصومین علیهم السلام به هیچ وجه به اینگونه تعبیرات راضی نیستند و چنین تعابیری موجب وهن مذهب و ائمه معصومین علیهم السلام است.

ج س دوم: چنانچه بصورت غنا باشد یا با آهنگی باشد که مناسب مجالس لهو و لعب است جایز نیست.

ج س سوم: جایز نیست و نقل چنین قضایای غیر صحیحی ناشی از جهل و نادانی است.

ج س چهارم: بر خطبای محترم و مداحان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام لازم است از تعابیری که مقام انسانیت را تنزل می دهد خود داری کنند. همه این مجالس و سوگواریها برای تقرب به خداوند سبحان و رشد مقام عبودیت انسان است. باید به گونه ای عمل شود که چنین مجالسی موجب تقویت اعتقادی و دینی مردم شود و قطعاً ذکر چنین تعابیری هرگز صحیح نمی باشد.

ج س پنجم: جای تعجب است که در مراسم ائمه معصومین علیهم السلام از عناوین محرّم استفاده می شود. در اشعار و شعرا، و علمای عالیقدر ما تعابیر بسیار بلندی وجود دارد که مناسب است از آنها استفاده شود. هروله در غیر از سعی بین صفا و مروه در جای دیگری به قصد رجحان و استحباب مشروع نیست و از دقص نیز باید اجتناب شود.

ج س ششم: مقام خطابه و منبر و نیز مسند مداحی و نوحه سرایی

ص: ۲۷۷

بسیار منصب خطیری است تمام دست اندرکاران این امر نسبت به همه کلمات و گفتار خود عندا... و روز قیامت مسئول هستند و مادامی که مطلبی برای آنان صد درصد صحیح نباشد نباید نقل کنند تا چه رسد به مطالبی که با مسلّمات قرآن و روایات معارض باشد:

ج س هفتم: جایز نیست.

ج س هشتم: هیچ امری از امور عالم از فقه خارج نیست اصل قیام حضرت اباعبداللّه علیه السلام به جهت احیای سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اقامه امر به معروف و نهی از منکر بوده است که یکی از زوایای مهمّ فقه است. کسانی که چنین مطلبی را می گویند آیا معتقدند نعوذ باللّه در دستگاه امام حسین علیه السلام معروف منکر و منکر معروف می شود؟ هرگز نمی توان چنین خیانتی را به عنوان عشق به امام حسین علیه السلام انجام داد. بنابراین در عزاداری و سوگواری باید تمام احکام و موازین شرعی مراعات شود که در غیر این صورت مورد رضایت آن بزرگوار نخواهد بود.

ص: ۲۷۸

خاتمه و نتیجه گیری

بحث از غلو نه تنها، بحثی تاریخی نیست ، بلکه بیان اندیشه خاصی است که با تطوّرات پنهان و آشکار و با توجه به زمینه های مناسب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاص حاکم در اعصار گوناگون رشد نموده و در لابلای فرهنگ مظلوم اهل بیت علیهم السلام وارد گردیده و چنان در جان برخی نفوذ کرده که جسورانه بر اصول اعتقادات مسلمانان حمله نموده و می نمایند و آن را خدشه دار ساختند.

در بررسی جریان غلو و غالیگری دریافتیم که غلات با جا زدن خود در شمار شیعیان و با انتساب دروغین به اهل بیت علیهم السلام ، به جنایت بزرگی در جهت اثبات نظریات سخیف خویش دست زدند. آنان با ساختن روایات نادرست و وارد کردن آنها در مجامع حدیثی، از یک طرف عقاید غلوآمیز خود را به ائمه اطهار علیهم السلام نسبت دادند و از طرف دیگر به اعمال ناشایست خود مشروعیت بخشیده و کاری ترین ضربه ها را به اصل و ریشه مذهب وارد نمودند.

در برابر این هجوم بی امان غلات، ائمه معصوم علیهم السلام با حساسیت فوق العاده ای به مبارزه با این جریان انحرافی پرداخته و همواره مؤمنان را از خطر این توطئه پلید آگاه ساختند و بدین ترتیب نقش عظیمی در زدودن این ساخته ها و بافته ها بر عهده گرفتند.

ص: ۲۷۹

لکن بـا وجود تمام این مبارزات، آثار این جنایتِ کاملاً پاک نگردیـد و مع الاصف این جعلیات در مجامع روایی وارد گردید به گونه ای که تا امروز تاریخ و کلام و فقه و سیاست... دین آلوده می باشد و زحمات طاقت فرسای علماء و دانشمندان هنوز نتیجه کامل نداده، لذا در بسیاری از موارد با تساهل و تسامح برخورد نموده و این روایات را تلقی به قبول می نمایند.

در چنین وضعی لازم است با تفکر و تدبّر به نقد و تهذیب بیشتر فرهنگ مکتوب شیعه پرداخت و با ردّیابی آراء شوم غلات به تمحیص این میراث ارجمنـد اقـدام شود. در این راسـتا بـایستی بر طبق راهکارهای ائمه علیهم السـلام مبنی بر عرضه روایات به قرآن عمل نمود که این امر قطعا با همکاری افرادی متخصص و خوش ذوق در عین حال محقق امکان پذیر خواهد بود.

امروزه بایستی به نقد و تهذیب فرهنگ مکتوب و نامکتوب اندیشید که اکنون به دست ما رسیده است.

بسـیار ساده اندیشـی است که ما فرهنگ موجود را ـ علیرغم خیانتها و تحریفاتی که در طول تاریخ خصوصا در بخشـهایی که داعیه جعل وجود داشـته ـ فرهنگ ناب اهل بیت علیهم السلام بدانیم که این خود ستمی مضاعف بر آن مظلومان تاریخ است. برای نمونه در فرهنـگ موجود، از حساسـیت فوق العـاده و کاملاًـ بی نظیر ائمه در قبال مسأله غلوّ و افکار و عقایـد غلوآمیز اثر چندانی به چشم نمی خورد. به طور اشاره، نظرات مرحوم شیخ مفید و سیدمرتضی و ابن قبه را در مورد علم امام

ملاحظه کنید.(۱) نظریات شیخ صدوق و استادش ابن ولید را در مورد سهو النبی توجه کنید.(۲) در مورد بزرگانی دیگر.(۳)

البته اینجانب قصد اظهار نظر علمی در صحت و سقم نظریات بزرگان را ندارم و اصلاً خود را در این حدّ نمی بینم ، بلکه تنها به بیان چرخش حساسیتها و روحیات نظر دارم . چنانکه برخی از علمای معاصر، مصادیق غلو در نظر علمای قریب به عهد اهل بیت را، امروزه از ضروریات مذهب می شمارند.(۴)

امروزه در برخی از سخنرانی ها و مداحی ها و هیئت ها، اشعار و روایات و مسایلی مطرح می شود که حاکی از وجود عقاید غلوآمیز و سعی در ترویج آن دارد و حتی کاستهای مجوّزدار این گونه مسایل به بازار عرضه می شود اشعاری مانند:

امشب از عشق تو مستم من فاش می گویم علی پرستم من

مست اویم تا ابد قل هو اللّه احد....!

امروزه گروههایی هستند که ادعای خدایی، نبوت، امامت و... می کنند و افراد و دسته جاتی را به دور خود جمع می کنند و همان افکار و عقاید غلوآمیز غالیان صدر اسلام و اباحی گری را در جامعه ترویج می کنند که باید با آنها برخورد شود. و حساسیت لازم انجام

۱- ۱ . نشریه حوزه، شماره ۵۴، ص۱۳۵، مقاله علم امام.

۲- ۲ . من لایحضره الفقیه، ج۱، ص۳۵۹.

۳- ۳ . یکی از علمای گلپایگان کتابی می نویسد که در آن بول امام را پاک می داند و اخیرا توسط یکی از بزرگان اجازه تجدید چاپ گرفته.

۴- ۴ . تنقیح المقال، مامقانی، ج۳، ص ۲۴۰.

گیرد مانند موارد زیر.(۱)

در تحقیق انجام شده با توجّه به اینکه تلاش زیادی صورت گرفت و منابع بسیار و متنوعی از فریقین دیده شد نتایج زیر بدست آمد:

۱. مسأله غلو مخصوص زمان ائمه علیهم السلام نبوده ، بلکه یک پدیده اجتماعی و سیاسی است که در هر عصر و نسلی به گونه های مختلف وجود دارد و باید واقع بنیانه با آن برخورد شود وگرنه نظام اجتماعی را در بعد اعتقادی و اخلاقی با مشکل مواجه می سازد.

۲. مسأله غلو در شیعه آنچنان که فرق نویسان مطرح نموده اند وجود نداشته و ندارد که در بخش اوّل با ادّله متعددی این را اثبات نمودیم. اگر تحقیقی منصفانه صورت گیرد ممکن نیست شیعه ای که در کنار اهل بیت علیهم السلام بودند و از فرهنگ اصیل و ناب اسلام استفاده کردند دارای افکار و عقاید غلوآمیز شوند. بله انگیزه های سیاسی،

۱- ۱ . مرجع بزرگوار شیعه، حضرت آیه اللّه بروجردی رحمه الله از جمله افرادی بودند که نسبت به این مسایل حسّاس بودند. آیه اللّه صافی گلپایگانی نقل می کنند: «در مجلس جشن امیرالمؤمنین علیه السلام کسی شعری را خواند که با موازین اسلام نمی ساخت آیه اللّه بروجردی به وی فرمود: نخوان. برادرم حاج آقا علی صافی واسطه شد و بنا کرد توجیه کردن که اشکالی ندارد و...(!!) آیه اللّه بروجردی به این بیت اشاره کرد که چه توجیهی دارد و با موازین اسلام چگونه می سازد. تو به این جمال خوبی، چو به طور جلوه آیی ارنی بگو به آن کس که بگفت لن ترانی «نشریه حوزه، سال هشتم، شماره ۴۴ و ۴۳، ص۱۳۵ مصاحبه با آیه اللّه صافی» از حضرت امام رحمه الله نیز نقل شده که فردی در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام روی زمین افتاده و عتبه مبارکه را می بوسید امام با لحن شدیدی به وی فهماند که این کار نادرست است. «در سایه آفتاب، چاپ دوم، ص۱۱۸ و ص۲۴۴».

اجتماعی و... در برخی از موارد برچسب غلو به آنها می زدند تا به راحتی بتوانند آنان را سرکوب نمایند.

۳. اکنون که نظام اسـلامی به برکت وجود امام زمان علیه السـلام و قداست خون پاک شـهیدان و انفاس قدسـیه رهبران در این سرزمین برقرار است وظیفه همگان بسان ائمه، حساسـیت فوق العاده نسـبت به برخوردها و رفتارهای غلوآمیز بایـد باشد تا نظام از هرگونه خطری مصون بماند.

«ربنا لا تؤاخذنا انّ نسینا او اخطأنا»

فهرست منابع و مآخذ

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

۱. آثار الباقیه، بیرونی، ابوریحان، محمـد بن احمد (د. ۴۰۴)، ترجمه علی اکبر داناسرشت، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ م، چاپ سوم.

۲. احوال الرجال، جوزجانی، ابراهیم بن یعقوب (د. ۲۵۹)، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ق، چاپ اول.

۳. اساس التأویل، تحقیق عارف تامر، دار الثقافه، بیروت.

۴. اسلام و مقتضیات زمان، مطهری، مرتضی

۵. اصل الشیعه و اصولها، کاشف الغطاء، محمدحسن، قم، دار القرآن الکریم.

۶. اصول اسماعیلیه، لوییس برنارد، ترجمه عربی خلیل احمد، مصر، دار الکتب العربی، بی تا.

۷. اعتقاداتنا، تبریزی، میرزا جواد آقا، مطبعه مهر، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ ه .

۸. الاحتجاج، طبرسی، احمد ابن علی (د.ح ۶۰)، نجف اشرف، منشورات نعمان، ۱۳۸۶ ق.

ص: ۲۸۴

۹. الاعتدال فی الدین، الزحیلی، دکتر محمدمصطفی، انتشارات الدعوه الاسلامیه، طرابلس، چاپ دوم، ۱۴۰۲ ه .

۱۰. الامام الصادق والمذاهب الاربعه، حیدر، اسد، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۳۹۰، چاپ دوم.

۱۱. الانساب، سمعانی: عبدالکریم بن محمد (د. ۵۶۲)، حیدر آباد رکن، مؤسسه دائره المعارف العثمانیه، ۱۴۰۲ ق، چاپ اول.

۱۲. البحر المحیط، ابو حیان، محمد ابن یوسف (د. ۷۵۴)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳، چاپ دوم.

۱۳. البدایه والنهایه، ابن کثیر، چاپ دوم، مکتبه المعارف، بیروت، ۱۹۷۷ م.

۱۴. التبصیر، اسفراینی، شاهفور بن طاهر (د. ۴۷۱)، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳، چاپ اول.

۱۵. التبنیه والرد، ملطی، محمد ابن احمد (د. ۳۷۷)، بی جا، مکتب نشر التقافه الاسلامیه، ۱۳۶۸ ق، چاپ اوّل.

۱۶. التعریفات، جرجانی، علی بن محمّد (د. ۸۱۶)، مصر، مکتبه المصطفی البابی الحلبی و اولاده، ۱۳۵۷ ق.

۱۷. التفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل (متوفی سال ۷۷۴)، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۲ ه. ق.

۱۸. التفسیر الکبیر، رازی، فخر الدین (د. ۶۰۶) بی جا، بی تا، بی تا، چاپ سوم.

۱۹. التقریب، ابن حجر عسقلانی، احمد ابن علی (د. ۸۵۲)، بیروت،

ص: ۲۸۵

دار المعرفه، ۱۳۹۵ ق، چاپ دوم.

۲۰. التنقیح فی شرح العروه، سیدابوالقاسم خوئی، مؤسسه آل البیت، مطبعه الآداب، نجف الاشرف، چاپ دوم.

۲۱. الجامع، قرطبی، محمد ابن احمد (د. ۶۷۱)، بی جا، دار الکتب العربی.

۲۲. الجرح و التعدیل، رازی، عبدالرحمن بن محمد (د. ۳۲۷)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۲ ق، چاپ اوّل.

۲۳. الحور العین، حمیری، نشوان ابن سعید (د. ۵۷۳)، المکتبه العربیه المصریه، ۱۳۶۷ ق، چاپ اول.

۲۴. الخطط، مقریزی، احمد ابن علی (د. ۸۴۵)، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۶ م.

۲۵. الدر المنثور، سیوطی، جلال الدین (د. ۹۱۱)، قم، مکتبه آیه ا... النجفی مرعشی، ۱۴۰۴ ق.

۲۶. الذریعه الی تصانیف الشیعه، طهرانی، آقا بزرگ، چاپ سوم، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ ق.

۲۷. السیره الحلبیه، زینی زحلان، سیداحمد، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۸. الصحاح اللغه، جوهری، اسماعیل ابن حماد (د. ۳۹۳)، بی جا، انتشارات امیری، ۱۳۶۸ ش، چاپ اوّل

۲۹. الضعفاء الکبیر، عقیلی، محمد ابن عمرو (د. ۳۲۲)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۸۴ میلادی، چاپ اول.

۳۰. العروه الوثقی، طباطبائی، محمدکاظم، تهران، انتشارات مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۹۹ ه .

۳۱. العلویون بین الاسطوره و الحقیقه، هاشم، عثمان، چاپ اوّل، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۳۲. الغلو والفرق الغالیه فی الخصاره الاسلامیه، السامرائی، عبدالّله معلوم، بغداد، ۱۳۹۲ ق.

۳۳. الفرق الاسلامیه، فیومی، محمدابراهیم، بیروت، دار الشروق، ۱۴۱۹ ه. ق، چاپ اول.

۳۴. الفرق المفترقه، عراقی، عثمان ابن عبدالله، آنکارا، نور متباسی، ۱۹۱۶ م.

۳۵. الفصول المختاره، علم الهدی، مرتضی (د. ۴۳۶)، النجف الاشرف، المطبعه الحیدریه، بی تا، چاپ دوم.

۳۶. القاموس المحیط، فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (د. ۸۱۷)، بیروت، دار الجیل، بی تا.

۳۷. الکاشف، مغنیه، محمدجواد، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۱ م، چاپ سوم.

۳۸. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، علی ابن ابی کرام (د. ۶۳۰)، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ ق، ۱۹۷۹ م.

۳۹. الکنی والالقاب، قمی، عباس (د. ۱۳۱۹)، نجف، منشورات مطبعه حیدریه، ۱۳۸۹ ق، چاپ اوّل.

۴۰. اللمعه الدمشقیه، مکی العاملی، محمد بن جمال الدین، (متوفی

۷۸۶)، قم انتشارات علمیه، ۱۳۹۵ ه، چاپ دوم.

۴۱. المختصر، ابن شطی، محمدجمیل بن عمر (۱۳۷۹)، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۶ ق، چاپ اوّل.

۴۲. المغنی، ذهبی، محمد (د. ۷۴۸) تحقیق نور الدین عتر، سوریه دار المعارف، ۱۳۹۷ ق، چاپ اوّل.

۴۳. المقالات والفرق، اشعری، سعد ابن عبداللّه، (د. ۳۰۱)، تصحیح محمدجواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، چاپ سوم.

۴۴. الملل والنحل، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۵۴۸)، لایبزیک، اتو هاراس وتیز، ۱۹۲۳ م.

۴۵. المیزان، طباطبائی، محمدحسین، (د. ۱۴۰۲)، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ ق، چاپ دوم.

۴۶. النهایه، ابن اثیر، مبارک بن محمد (د. ۶۰۴)، بی جا، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ ق، چاپ اول.

۴۷. ایضاح دفائن النواصب، ابن شاذان، محمد ابن احمد (د. قرن ۹) النجف مکتبه الحیدریه، بی تا.

۴۸. بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر (د. ۱۱۱)، بیروت، موسسه الوفا، ۱۴۰۳ ق، چاپ دوم.

۴۹. بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، چاپ دوم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۴۱۳ ق.

۵۰. بهائیان، نجفی، سیدمحمد باقر، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷

ش، چاپ اوّل.

۵۱. بیان الادیان، حسینی، علوی، محمد بن حسین، تصحیح هاشم رضی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۲.

۵۲. تاریخ ادیان و مذاهب جهان، مبلّغی، عبداللّه، چاپ اوّل، قم، انتشارات منطق، ۱۳۷۳ ش.

۵۳. تاریخ الاسماعیلیه، ۴ جلد، ریاض الریس للکتب والنشر، لندن _ قبر ص، چاپ اول، ۱۹۹۱ م.

۵۴. تاریخ اندیشه های کلامی، بدوی، عبدالرحمن، ترجمه حسین صابری، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۵۵. تاریخ جامع بهائیت، افراسیابی، بهرام، بی جا، انتشارات سخن، ۱۳۶۸ ش، چاپ اوّل.

۵۶. تاریخ شیعه، مشکور، محمدجواد، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۵۵ ش.

۵۷. تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، مشکور، محمدجواد، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲ ش.

۵۸. تاریخ مذاهب اسلام، مشکور، محمدجواد، بی جا، انتشارات شرق، ۱۳۶۸ ش، چاپ اول.

۵۹. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، دفتری، دکتر فرهاد، ترجمه فریدون بدره ای، نشر پژوهش فروزان روز، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.

۶۰. تبیان، طوسی، محمد ابن حسن (د. ۴۶۰) تحقیق احمد حبیب قیصر عاملی، بیروت.

۶۱. تحریر الاحکام، حلی، حسن ابن یوسف (متوفی ۷۲۶ ه) ایران، مؤسسه طوس للطباعه والنشر.

۶۲. تحریر الوسیله، خمینی، روح اللّه (د. ۱۴۱۰)، بیروت، دار الانوار، ۱۴۰۳ ق.

۶۳. تذکره الحفاظ، ذهبی، محمد (د. ۷۴۸) تصحیح عبدالرحمن بن یحیی معلمی، حیدرآباد دکن، مجلس دائره المعارف العثمانیه، ۱۳۸۸ ق.

۶۴. تذکره الفقها، حلی، حسن ابن یوسف (متوفی ۷۲۶) قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴، چاپ اوّل.

۶۵. تشیع و تصوف، شیبی، کامل، مصطفی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۹ ش، چاپ اوّل.

۶۶. تصوف و تشیع، حسنی، هاشم معروف، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۶۷. تفسیر المراغی، احمد مصطفی، احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۵ م.

۶۸. تفسیر راهنما، هاشمی رفسنجانی، اکبر، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.

۶۹. تنقیح المقال، مامقانی، عبداللّه (د. ۱۳۲۳)، النجف الاشرف، دار المرتضویه، ۱۳۵۰ ق.

۷۰. تهذیب الکمال، مزی، جمال الدین یوسف (د. ۷۴۲)، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۸ ق، چاپ دوم.

۷۱. جامع البیان، طبری، محمد ابن جریر (د. ۳۱۰)، بیروت، دار

ص: ۲۹۰

المعرفه، ۱۳۹۸ ق، چاپ سوم.

۷۲. جامع الرواه، اردبیلی، محمد ابن علی (د. ۱۱۵۰)، قم، مکتبه آیه ا... نجفی المرعشی، ۱۴۰۳.

۷۳. جواهر الکلام، نجفی، محمد حسن (د. ۱۲۶۶)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م، چاپ هفتم.

۷۴. خصال صدوق، صدوق، محمد بن علی (د. ۳۸۱)، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه المدرسین، ۱۴۰۳ ق.

۷۵. خلاصه، حلی، حسن ابن یوسف (د. ۷۲۶)، بی جا، چاپ سنگی، بی تا، بی تا.

۷۶. دبستان المذاهب، فانی، محسن، بمبئی، به اهتمام ابراهیم بن قاضی نور محمد.

۷۷. دروس الشرعیه، مکی العاملی، شمس الدین محمد، (متوفی ۷۸۶)، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۴، چاپ اوّل.

۷۸. رجال طوسی، طوسی، محمد ابن حسن، متوفی ۴۶۰ هجری، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱ ق، چاپ اول.

۷۹. رجال کشی، طوسی، محمد ابن حسن (د. ۴۶۰)، تهران، انتشارات مصطفوی، ۱۳۴۸.

۸۰. سلسله الینابیع الفقهی، مروارید، علی اصغر، مؤسسه فقه الشیعه و الدار الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق، چاپ اوّل.

۸۱. سیر الاعلام، ذهبی، محمد (د. ۷۱۸) تحقیق محمد نعیم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ق، چاپ سوم.

۸۲. شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، میثم ابن علی (د. ۶۷۹)، بی جا، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ ش.

۸۳. شمس الضحی فی مناقب النبی و ائمه، نجفی، مرتضی، انتشارات شفق، قم.

* صحیفه سجادیه،

۸۴. صراط النجاه، اصفهانی، ابوالحسن، (د. ۱۳۲۵) تهران، چاپخانه اسلامیه، ۱۳۷۷ ق، چاپ دهم.

۸۵. طبقات الکبری، ابن سعد، محمد، (د. ۲۳۰)، بیروت، دار صادر، بی تا.

۸۶. فرق الشیعه، نوبختی، حسن بن موسی (د. ۲۳۲)، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ش.

۸۷. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، سبحانی، جعفر، انتشارات توحید، قم، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.

۸۸. فضائح الصوفیه، محمد ابن جعفر...، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.

۸۹. قاموس الرجال، تستری، محمدتقی، تهران، مرکز نشر الکتاب، ۱۳۸۲ ق.

* قرآن کریم،

۹۰. قواعد الاحکام، حلّی، حسن ابن یوسف (متوفی ۷۲۶)، قم انتشارت جامعه مدرسی؛ مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳، چاپ اول.

۹۱. کتاب الغیبه، طوسی، محمد ابن حسن (د. ۴۶۰)، نجف اشرف،

مکتبه الصادق، ۱۳۸۵ ق، چاپ دوم.

۹۲. کلیات فی علم الرجال، سبحانی، جعفر، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶ ش، چاپ دوم.

۹۳. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، احمد ابن علی (د. ۸۵۲)، بیروت، ۱۳۹۰ ق، چاپ دوم.

۹۴. لغت نام دهخدا، دهخدا، علی اکبر، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، چاپ دوم.

۹۵. مجمع البیان، طبرسی، فضل ابن حسن (د. ۵۴۸)، قم، مکتبه آیه ا... نجفی مرعشی، ۱۴۰۳ ق.

۹۶. مجمع الفائده ، اردبیلی، احمد، (متوفی ۹۹۳)، قم، انتشارات جامعه مدرسین، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۶.

۹۷. مدارک الاحکام، موسوی عاملی، محمد ابن علی، (متوفی ۱۰۰۹)، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۰ ه .

۹۸. مصباح المنیر، فیومی مقری، احمد ابن محمد (د. ۷۷۰)، قم، دار الهجره، ۱۴۰۵ ق، چاپ اوّل

۹۹. معالم الفلسفه الاسلامیه، چاپ دوم، بیروت، انتشارات دارالعلم، ۱۹۷۳ م.

۱۰۰. معجم الرجال، خوئی، ابوالقاسم، نجف اشرف، منشورات المدینه العلم، ۱۴۰۳ ق، چاپ دوم.

۱۰۱. مقالات الاسلامیین، اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، نشر ریز، چاپ سوم، ۱۴۰۰ ه .

ص: ۲۹۳

۱۰۲. مقدم تأویل الدعائم، تحقیق عارف تامر، دار الاضواء، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۵ ق.

۱۰۳. مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه .

۱۰۴. مقیاس الهدایه، مامقانی، عبداللّه، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۱ ه. ق، چاپ اوّل.

۱۰۵. مناقب، ابن شهرآشوب، محمد ابن علی (د. ۵۸۸)، قم، مؤسسه انتشارات علّامه، بی تا.

۱۰۶. منهاج السنه، ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، (د. ۷۲۸)، بی جا، دارالفکر، بی تا.

۱۰۷. منهاج السنه النبویه، ابوالعباس بن احمد ابن تیمیه، چاپ اول، مطبعه بولاق، مصر، ۱۳۲۱ ه .

۱۰۸. منهج الصادقین، کاشانی، فتح اللّه (۹۸۸)، بی جا، انتشارات علمیه اسلامیه، بی تا.

۱۰۹. میزان الاعتدال، ذهبی، محمد (د. ۷۴۸)، تحقیق علی محمد سجاوی، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۸۲ ق، چاپ اول.

۱۱۰. وجه دین، ناصر خسرو، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۸.

۱۱۱. وسائل الشیعه، حرّ عاملی، محمد بن حسن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۱۲. وسیله النجاه، اصفهانی، سید ابوالحسن، مع تعالیق امام خمینی،

قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۴۲۲ ق، چاپ اول.

۱۱۳. دائره المعارف الاسلامیه الشیعه، امین، سیدحسن، بیروت، ۱۹۷۳ م.

۱۱۴. دانشنامه جهان اسلام: بنیاد دائره المعارف، چاپ اوّل، ۱۳۸۰.

۱۱۵. دائره المعارف تشیع

۱۱۶. مجله هفت آسمان

۱۱۷. مجله دیدار با ابرار

۱۱۸. نشریه حوزه

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹